

حل مسائل
 در علوم اسلامی
 در دو جلد
 تألیف
 آیت الله



۶۹۹۱
 ۹۰۸۸۴

۹۱۱۱
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتاب حل المسائل
 مؤلف: محمد بن عبدالحسین ابنی الهادی
 مترجم
 شماره قفسه: ۶۹۹۱
 شماره ثبت کتاب: ۹۰۸۸۴
 جمهوری اسلامی ایران

۰۴
 ۲۲/۱۰/۳۷
 اسکن نامک

طه سالاری
در خصوص امام طه
در دولت شاه عباس
بالص سند



۶۹۹۱
۹۰۸۸۱

۹۱۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب حل المسائل نجف

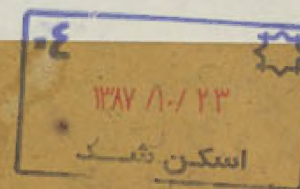
مؤلف محمد البرزنجی عابدی اکنی الاری

مترجم

شماره قفسه ۶۹۹۱

شماره ثبت کتاب ۹۰۸۸۱

جمهوری اسلامی ایران



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين
برابر با خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده و مستور نمایند که اقل خلق الله بخشنه
قلب الذین عبدالحی الحسینی الداعی و فقه الله لما حجت و برضی چون از
تالیف کتاب حل عقد نجوم و تصنیف کتاب سراج الماثلین در اعتقاد آ
فایغ شد یکی از فضلاء زمان که در هر اوان بتشویق و تحریص
این بی بضاعت بر تالیف کتب و رسائل و تحریر حل مسائل ترغیب
میسود و از قول او تجاوز را بهیچ وجه جایز نمیداشت بلکه امثال
امرا و را واجب میدانست فرمود تا حیات مستعار تو با فیت قتل
خاموشی بدر کجینه یعنی سز و زبان هزاره ستان معنی را در
شکای قفس سکوت میبکن و عقل عقیده را از قزو بستن ناطقه
در بونه کداز میسنداز و یکران دانش و دانشوری را در میدان
جهان بتاز که بزرگان با خرد گفته اند که باید هر کس بدین مضمون

بسم الله الرحمن الرحیم

اِنَّ اِنَّا نَاْتِدُّ عَلَيْنَا فَاَنْظُرُوا بَعْدُنَا اِلَى الْاَنَارِ ياد کارای در جهان
بگذارد و صدق حدیث نبوی که لا اثنی الا وقد تثلث در منصف ظهور
آیه بیت کونست که امکان گفتار هست بگو ای برادر باطن و خوشی
که فردا که پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان در گشتی این بی بضاعت
امرا و را سمع و طاعة گفته بطریق سنا و رهم فی الامر مشوره نمودم که
بجه طریقی بکران نطق را روان سازم و از چه مقوله در جبین آورم
آن یار موافق و آن دوست صادق گفت درین اوقات کابر زمان
و اعلی دوران بیشتر از سواخ حالات از تو استفسار می نمایند و آنچه
از طالع سوال حکم را ندانند آن بر وفق صواب آمده و چند کتاب عمده درین
باب بدست آورده اند از آن کتب نزله خشوک و بطول و تکرار کنی و خلاصه
و زبده آن انتخاب کنی و بعضی سولات که کابر زمان کرده اند و حکم
را ندانند بطریق مثال با آن ضم سازی مستحسن خواهد بود رای و ذوق و فکر
متین او صواب دانسته شروع در آن نموده از حضرت کردگار تو فوق
بر اتمام آن مسئله نموده و این کتاب را بجل مسائل موسوم ساخت و بر وفق
و دوازده باب و طاقه نوبت داد **مسئله** در بیان بعضی مسائل که واجبست
که قبل از شروع درین علم بدانند و آن مشتمل است بر دوازده فصل **فصل اول**
در بیان سایل و مسئول عنه و طریق سوال **فصل دوم** چون چند نفر یک
طالع سوال کنند حکم آن چیست **فصل سوم** آنکه بچشم چگونه امتحان شود

و عدم امتحان داند و مدت بقای دلیل مسئله **فصل چهارم** در بیان سخت
استخراج ضمیر **فصل پنجم** در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن استخراج توان
کرد **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر **فصل هفتم** در وعده کلیه در استخراج
ضمیر **فصل هشتم** در بیان منسوبیات بیوت و واژه کانه **فصل نهم** در بیان
دلیل ابتدا و عاقبت کارها **فصل دهم** در پیدا کردن و روا شدن حیات
فصل یازدهم در بیان وقت روا شدن حاجت **فصل بیستم** در استخراج
جواب **باب اول** در دلایلهای طالع **باب دوم** بیت دوم **باب سوم** در دلایلهای
بیت سوم **باب چهارم** در دلایلهای بیت چهارم **باب پنجم** در دلایلهای بیت
پنجم **باب ششم** در دلایلهای بیت ششم **باب هفتم** در دلایلهای بیت هفتم
باب هشتم در دلایلهای بیت هشتم **باب نهم** در دلایلهای بیت نهم **باب دهم**
در دلایلهای بیت دهم **باب یازدهم** در دلایلهای بیت یازدهم **باب بیستم**
در دلایلهای بیت بیستم **باب بیست و یکم** در دلایلهای بیت بیست و یکم
برین کتاب **منقده** در بیان بعضی مسائل که واجبست که قبل از شروع
درین علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل **فصل اول** در بیان سایل و مسئول
عنه و طریق سوال بدانکه فرض از تلذین علم بخوم ان بود که چون بدلیل
ظنی و تجربیات و قیاس و کونیات خبرها دادند قبل از وقوع آن و آن
بوقوع پیوست و بعضی بواسطه خطای مخم یا سببی دیگر از اسباب خفیه
بر مخم در حین امکان بماند و چون بزرگان این فن شریف متقدمانند
حکم

حکم را ندان بوی بر جزئیات طالع اشخاص به دلایل ظنی و برهان کما یجب
یافتند که اگر کسی بجهت مهی جزوی سوال کنند از مخم او در آن وقت
استخراج طالع کند و سیر توکب بر وضع افلاک باز جوید و آنرا طالع اصل
دانست حکم کنند پس غرض از علم مخم ان باشد که احکامیان بدین طریق
حکما را راندند و مانع حکما گردیم و اکثری از قوه بفعل آمد پس سایل
کسی است که بجهت حاجتی نزد مخم رود و مسئول عنه ان شئی است
که سوال از جنه اوست و طریق سوال آنست که بکشان روز در خیال ان مسئله
باشند که اگر مخم رسند سوال نمایند و بعضی گویند که همین که در خاطر
خطور کرد اگر سوال نمایند فصدوی ندارد چنانکه دالبس مصری گوید که وقت
سوال ان وقت باشد که سایل و مخم یکجایی حاضر باشند و هر کس گوید
که آنوقت است که سایل و مخم هر دو اتفاق کنند و اهل بابل گویند
که هرگاه دل فصد کند و فارس و روم گویند که از هرگاه سوال در خاطر
سایل در آید اما اولی است و باید که سایل بیت درست دارد و چند
بیت در هم نکلند مگر که کلی احوال خود ببیند و به امتحان نزد مخم نرود
و در وقت راست ایستادن آفتاب سوال نکلند چه درین وقت دانستن
ارتفاع و طالع صعودی دارد و مخم باید که خطوط و سعادت و ضعف
و نحوست کوکب خوب باز رسد تا حکم او خطا نشود و صاحب دقت
المخمن گویند که خطا سائل اکثر از آن است که اندیشه تمام و صافی

کند و مترود باشد و بطریق گفت و بخرم برسد ازین جهت خطا
 بر حکم افتد و خطای پنجم ازان است که آلت ارتفاع و قیاس درست
 نباشد و کار بر خلاف و تخمین کند و بر حسب آن حکم کند و اگر در وقت
 زوال باشد پنجم تا مل باید شد که چه باندک ارتفاع در طالع تفاوت
 بسیار افتد و اگر قوه سعدان و نحسان مساوی باشد پس عاجز ماند
 و فرقی نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل سایل است و سابع دلیل مسوئله
 و چند بار این تخیل بر کرده که شخصی اندر هفتم بود حکم راست بنامد این
 بود کلام صاحب روضه **فصل دوم** در بیان آنکه از چند نفر بیک طالع سوال
 کنند حکم آن چیست بدانکه چون سایلان جمع شوند و پنجم ارتفاع بیند
 و طالع راست دارد هر من گوید سوال سایل اول از طالع تو بیند و سایل
 دوم از بیت دوم و حاجت سایل سوم از بیت سیوم برین ترتیب و صاحب
 روضه و کفایه التعلیم گویند سوال سایل اول از طالع جواب گویند و دوم
 از عاشق و حاجت سایل سیوم و از هفتم و جواب سایل چهارم از رابع تو
 و چون به پنجم رسد ارتفاع تازه بگویند که ممکن بود که خداوند احد و صورت
 بکرده و در رجات برج نین نفیس باید و در بنوس گوید جواب سایل اول
 از طالع و دوم از عاشق و سوم از یازدهم و حاجت سایل چهارم از بیت پنجم
 و حاجت سایل پنجم از بیت سابع و حاجت ششم از بیت سوم و حاجت
 هفتم از بیت چهارم و حاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که بطالع
 نظر

نظر از زلال و از طالع ساقط اند ازان حکم نتوان گفت **فصل سوم** در بیان
 آنکه پنجم چه ضرر داند که سایل امتحان میکند و مدت بقا و دلیل مسئله
 چیست چون پنجم خواهد که بدانکه سوال که با امتحان است یا نه بنگرد به
 آن منصرف از تریع یا از معاقبله عطا و در آن سوال امتحان بود و بنگرد بطالع
 آن در آن طالع کو کبی متبر هست و قمر متصل است بطا بصاحب طالع و وی
 قابل ند بر ماه است بذات یا به نقل بدانکه این سوال درست است
 از این دلایل هیچ نیست آن سوال درست نیست و غرض سایل امتحان پنجم
 و اگر بعضی یافت شود و بعضی نه سوال بعضی درست است و بعضی نه یا سوال
 سایل از خبر کسی دیگر است که دلش بد و تکران است و آنکه تا مل باید کرد
 که خطا نکند و حکم گفتند که مدت بقای دلیل مسئله قدر یک دور قرار
 و گفته اند که قدر یک دور مشورت و گفته اند که قدر دو آن ستا و کرده
 بود و مستوی بود بر حاجت و صاحب روضه پنجین گویند که من این را هیچ
 وجهی ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت
 روا شود یا مرت شدن آن و امید و نا امید **فصل چهارم** در بیان
 صحت استخراج صبر بدانکه بنای استخراج صبر بر سه اصل است **اول**
 صحت صبر که سایل شب و روز در اندیشه آن کار باشد که صبر کرده
 و آن اندیشه منقطع نشود تا آنوقت که از پنجم برسد و اگر سه شب
 در آن اندیشه باشد صبر که قرار وقت صبر تا وقتی که از پنجم سوال آید

کتب پنج نام سر کرده باشد پس حکم آن درست آید و بجای طالع اصلی
 قیام نماید **دوم** آنکه بخم بی توفیق طالع وقت بآلت صحیح بیرون آورد
 بیوت دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در زاجیه ثبت
 کند **سوم** آنکه سابع طالع مسعود باشد که آن سابع و صاحب خیر
 باشد بخم خطا کند و صبر تواند بیرون آورد چنانکه بطلبی رسد
 کلام مبتدیان **الف** **مکمل** **خطاهای پنجگانه** **اذا کان السابع و صاحب خیر**
 پس چون این اصول دانستی بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه دلیل
 حاجت و غرض پیدا باید کرد تا صبر توان درست گفت و دلیل در
 آیه ذکر خواهد شد انشاء الله **فصل پنجم** در پیدا کردن دلیل که صبر از
 آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده شد و خاتمی طالع
 است داشته و کواکب را در محل خود نوشته سهم الغیب و سهم الحاقه
 و سهم السعاده معلوم شده باشد و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بدست
 آورده باشی و مستوی بر درجه طالع دانسته باشی و مستوی بر درجه
 طالع آن کوکبی است که در آن درجه خطی داشته باشد و بر آن درجه
 ناظر باشد یکی از نظرهای چکانه و بیشتر دانسته باشی و بیشتر کوکب است
 که در صورت طالع در ردی باشد یا در خطی از خطوط خود بود و کواکب
 اکثری که ناظر بر این مقدمت معلوم کردی بدانکه دلیل سایل
 صاحب طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع و مستوی
 بر درجه

مستوی بر درجه

صبر

دلیل سایل

بر درجه طالع و آن مستوی بنوده باشد آن کوکب که فراز وی منصرف
 شده دلیل سایل است و کوکبی که در طالع بود دلیل سایل است و صبر
 ساعت دلیل سایل است و هر کدام از تو قیام ذاتی و عرضی قوی تر باشد
 آنرا اختیار کنند و در بیان آن وقت داشته باشد شرک کنند و دلیل
 مسئول عنه صاحب هفتم اگر بفقتم ناظر باشد و مستوی بر درجه هفتم
 و کوکبی که در هفتم باشد و کوکبی که قریبی متصل شود و صاحب برج
 خدای و ساعت است که دلیل مسئول عنه است **فصل ششم** در پیدا کردن
صبر بدانکه قبل از این مذکور شد که سایل باید که صبر مشغول سوال
 دارد و دیگر آنکه حاجت سایل به پنجم از جهه صبر باید که همچنان باشد
 که حاجت بیمار از جهت علت بطیب تا صبر درست کرده از آن رو که
 سایل شب و روز در غم صبر بود چنانکه بیمار شب و روز در غم علت
 بود و هر چیز که برین وجه باشد وقت سوال آن صبر درست بنود
 برای این معنی همچنان گویند سایل که شب با صبر یا شب طائفه که این
 اصول را ندانستند و برگشت همچنان اشتغال کردند چون این اصول
 معلوم کردی و دلیل بدست آوردی و مستوی دانستی و اگر چه از پیش
 بطریق اجمال گفتیم که مستوی بر درجه طالع کدام کوکب است اما شاید
 از وقت تدبیر باز غلبه میان مندر بنوده باشی ای عزیز بیان کنم

دلیل سایل

دلیل سایل

پنجم اتصال قمر بصورت نگاه باید داشت و نقل و جمع و رد و قبول که
 دلیل او سخت قوی بود **ششم** هندوستان اعتماد بر خداوند ساعت کنند
 چنانکه هر جای که او باشد صحران از جنس دانند و آن ستاره که ناظر
 است از کنند **هفتم** بکر بدلیل طالع تا بگذرد کوب متصل است آن کوب
 که دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست اند طالع باشد صحرای
 از آن و جان باشد یا از زندگانی یا از بهر خود و آن کوبی که دلیل
 بدان پیوندد در برج دوم بود صحرای از باری کردن یا از مال باشد و آن
 در سیم بود صحرای از برادران و منسوبان آن برج باشد و اگر در بیج
 چهارم باشد صحرای از مادر و پدر و از صنایع و عاقبت کار و روز منیها
 باشد و اگر در پنجم باشد صحرای از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم
 بود صحرای از ستور یا از بیماری یا از برده باشد و اگر در هفتم بود صحرای
 از انبازی یا از نکاح و منسوبان آن برج بود و اگر در هشتم باشد صحرای
 از سفرات و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد صحرای از علم یا سفر دور
 بود و اگر در دهم بود صحرای از پیشه و سلطان و بیع و شری باشد و اگر
 در یازدهم بود صحرای از امید و از دوستان بود و اگر در دهم بود صحرای
 از دشمن یا از زندان و غم و شدت و بیماری یا از حیوان و ستور باشد
 و اگر بدلیل طالع بان ستاره که پیوسته باشد راجع بود صحرای از غایبی پس
 یا از کم شده یا از فر و ماندگی کل یا از بازداشتن بود و اگر باقیات متصل
 باشد

صحرای از
 و جان
 صحرای از مال
 صحرای از برادران
 صحرای از مادر
 صحرای از پدر
 صحرای از ستور
 صحرای از بیماری
 صحرای از انبازی
 صحرای از سفر دور
 صحرای از علم
 صحرای از امید
 صحرای از دشمن
 صحرای از غم
 صحرای از غایبی
 صحرای از کم شده
 صحرای از ماندگی کل

باشد یا بدلیل خود افتاب بود صحرای از سلطان بود و اگر مفهم بر جهت
 باشد صحرای از منجی و فر و مانده بود و اگر بدلیل طالع بمقابله خسین باشد
 صحرای از جنگ و داوری باشد و اگر برجل پیوندد صحرای از بسکی کار بود و اگر
 بر مخ پیوندد از تنگت صحرای از سفر باشد و اگر بر هر پیوندد از تنگت
 صحرای از زن بود و اگر بمشتری پیوندد صحرای از مال بود و اگر بمطارد پیوندد
 صحرای از نامه بود یا حنری یا غلام و کودک **هفتم** بکرند اگر خداوند ساعت
 مریخ باشد و نحس اند و بد بود صحرای از دزد باشد و اگر خداوند ساعت
 ساعت زهره بود و بدلیل و ناظر از تنگت و شد پس صحرای از دوستی
 و زوجه باشد و اگر کوب بخن بود و زهره بد متصل از عدوت و
 خصومت زن باشد و اگر از جل بدلیل بود یا آنکه دلیل بر جل پیوندد صحرای
 از رنج یا از غم و شدت فرخ باشد **هفتم** اگر در طالع مشتری بود یا داس
 صحرای از خدای تم جل جلاله و آن جهان و کارگاهانی که بحق خلق داد
 و اگر زهره در طالع بود صحرای از نکاح بود و اگر در هفتم از طلاق بود
 و اگر عطارد در هفتم بود صحرای از پیغام و نامه و کتاب بود و اگر افتاب
 در طالع بود سوال از زوال ملک و اگر در وسط السماء سوال از سلطان
 و مادی بود **هفتم** اگر افتاب در حلقه تو کتب باشد سوال از آنچه منسوب
 باشد بان کوب اگر صاحب سوال زن باشد و صاحب طالع در زایل
 و ند صحرای از شوخی و خاسنی بود و اگر صاحب طالع در دهم بود

صحرای از سلطان
 صحرای از منجی
 صحرای از جنگ
 صحرای از بسکی کار
 صحرای از تنگت
 صحرای از زن
 صحرای از نامه
 صحرای از دزد
 صحرای از دوستی
 صحرای از زوجه
 صحرای از خصومت
 صحرای از رنج
 صحرای از غم
 صحرای از غم و شدت
 صحرای از خدای تم
 صحرای از جل جلاله
 صحرای از دزد
 صحرای از نکاح
 صحرای از طلاق
 صحرای از پیغام
 صحرای از کتاب
 صحرای از سوال
 صحرای از سلطان
 صحرای از مادی
 صحرای از حلقه تو کتب
 صحرای از سوال
 صحرای از زایل
 صحرای از شوخی
 صحرای از خاسنی

صنعت از فرزندان
در شکم

صنعتی از فرزندان بود که در شکم مادر است **یازدهم** گفته اند که در صورت نشاء
نیک تا ممل باید کرد تا سایل بکلام صورت و کلام برج نباهت دارد و صحن
سایل از آن کوکب و از آن برج گویند و این بسیار بعید است **دوازدهم** گویند
که صحنی از سهم الصحن طلب باید کرد و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند
اول از خل و ندرج سهم السعاده بکبر تا محل کوکب صاحب ساعه و از آن
طرح کند هر چاکه برسد صحنی از آن برج و کوکب او باشد **ثانی** بکبر تا ندرج
خل و ندرج طالع نادرجه طالع و از طالع طرح کند هر چاکه برسد صحنی بخارود
ثالث بکبر از ندرجه طالع سولک نادرجه کوکبی که بعد از اجتماع با استقبال
مقدم بر سول ماه بوی متصل شده باشد و از آن کوکب که در وقت ماه بوی
متصل است یا متصل خواهد شد طرح کنند چاکه برسد صحنی بخارود
و صاحب روضه الخیر گوید این سهم صحنی از جمله اسرار است و با نیست
لطیف و مانند نموده از بطریق باید دانستن چه اگر در وجه طالع مولود
بر جزو اجتماع یا استقبال درست شود دلیل بر سده نیز و طالع **رابع** از
درجه افتاب نادرجه طالع بر کس و آنچه دلیل رفتن بود در برج خورشید بود
افزا و از برج دلیل طرح کن هر چاکه برسد صحنی بخارود **ندیم** چون دانستی
که مسئله از کلام جنس است نظر کن تا بر آن خانه مستوی کسیت چاکه
اگر سول از مال باشد مستوی بود درجه دوم برین باید آوردن و او را ^{نشتن}
و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل
آن جنس

آن جنس بود چنانکه افتاب از جهة عل و در وقت وزهره از جهه راست و زهره
فضل هفتم قاعده کلیه در استخراج صحنی صاحب کفایه التعلیم بیان میکند
درین محل ایراد کردن مستحسن نموده اند که دلایل صحنی از کوکب ده است
اول بن دویم قابل ندی بنی **بنی سوم** قال ندی بر صاحب طالع **چهارم** قابل ندی بنی
پنجم دافع ندی بر صاحب طالع **ششم** مستوی بر درجه طالع **هفتم** قابل ندی بنی
مستوی بر درجه طالع **هشتم** کوکبی که در طالع باشد **نهم** قابل ندی بنی بوی
دهم صاحب بیت فر **و آن** قابل ندی بنی فر یا فر مانع صاحب طالع باشد مقدم
بود بر قابل ندی بر طالع **و آن** فرود مکان خود معقول بود و قابل ندی بنی
مستوی بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و خانه خود و بدانکه
شمس و سهم السعاده را هم از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب که در هر
احکام بنین و نیاخ بنین را اثری عظیم است و صاحب ساعت را هم اثر
عظیم است در دلایل صحنی و خوبی و بدی او را بر این رتبت قرار است خصی
که صاحب بوم نیز باشد **و بدانکه** هر دلیل ازین دلایل برجی بی دلیل کمال از
اجناس و اسباب و اغراض صحنی **جاء که** صحنی و قابل ندی بر صاحب ندی بنی
فر و مستوی و کوکبی در طالع باشد و صاحب ساعت و محل هر یک از طالع
بر اجناس صحنی دلیل کند و بیهای که این کوکب خل و ندرج آنند و دافع
ندی بر صاحب طالع و اثنی عشر بر طالع و مکان صاحب وی بر اسباب
صحنی دلیل کند و قابل ندی بنی و قابل ندی بر مستوی و قابل ندی بر کوکب

طالع صاحب بیت قریب اغراض صیبر دلیل کند و این مقدمه بمثال رو
شود **مثال** است که طالع سایل یافتم در شهر غزنی برج سرطان باغچه
دوخته و شمس در اول حمل بر درجه عاشره آینه بتز و این شکل شمس است
پس دلیل جنس صیبر شمس است و بیت عاشق چون شمس بر جاه و دنیا
دلیل کند و عاشق بر شغل و عمل پس صیبر سایل ازین جنس باشد **چون**
شمس خندان دوم طالع است و دوم دلیل مال و معین معاش است
پس سبب صیبر سایل طلب مال یا معین معاش است **و اگر** قابل تدبیر
شمس مریخ باشد غرض صیبر سایل ثنات از جهت غلبه و تفرید اعدا **و اگر**
قابل تدبیر مشتری است غرض ثنات از جهت عدل و انصاف میان
مردمان و اگر زحل باشد غرض ثنات از جهت ثبات و بقای خاندان
قدیم و بر آوردن پناهای پایدار و مانند آن بدان سبب که غایت غرض
جاه و دنیا است طلب ثنات پس اگر دوسر کرب دلائل جنس صیبر افتد
چون میان ایشان موافقت بود استخراج صیبر آسان گردد چنانکه در
طالع بتز می بود و قابل تدبیر قریب قابل تدبیرها صاحب طالع هو آن
بتز بود و اگر میان ایشان مخالفت بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس
صیبر باشد و اگر اختلاف درجه متناقض و متضاد بود چنانکه استلال ممکن
نگردد و استعانه خانه بطالع اجتماع بابا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب
تر جمع نقد اعتماد بر آن جانب کن و چنان دان که آن طالع طالع سایل
و الله اعلم

و الله اعلم **فصل هشتم** در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه طالع طالع
دلیل کند بر سوال بر آنچه دلیل است در ولادت و بر زیادت ازین نیز و این
زیادت آنست که طالع دلیل آغاز کارهاست و ظهور آن در زیادتی جاه
و افزونی **دوم** دلیل داد و ستد و باز آمدن غایب و جهت حبس با **سوم**
دلیل اسرار و خبا و عبادت خفا و برادران **چهارم** دلیل چیزهای گمنام و جای
کج و جای دزدی و زدی و دپستان کردگان و ضیاع و عقاربند و
و مکان **پنجم** دلیل چیز و رسول و هدیه و رشوه و عشق و جایهای در و
و بدست آوردن مال گذشتگان و دعوت و احراق غزندان **ششم** دلیل چیز
حقیر است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و جری و دروغ
و زنجیر و فسق و فجور و زندان و بیماری **هفتم** دلیل غایب است و
جنگ و شرکت و کج مقصد و مسافر و کراپی و ازانی و خفا و کم شده و خرابی
فرخت و زیان **هشتم** دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده و معین
خشم و حق **نهم** دلیل کاری گذشت و کاری و جنور و رسول و سفر و راه و خواب
دیدن **دهم** دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها و جریب و شراب و عادی
یازدهم دلیل مال و البست و صاف و الی و معین و بی و رشوت و دوشی
بزرگان و چیزی تنگ و نو **دوازدهم** دلیل کاری گذشت است و زنجیر
و عصیان و جث و بدکاری و حقد و مکر و حسد و خناست و حبس و
فصل نهم در بیان دلائل ابتداء عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع

وصاحب اوست وقریبهم السعادة وخذل وندامت چون بطالع نافله
باشد و بدیل عاقبت کار بیج چهارم وصاحب او وخذل وندامت ماه و آن کو بیج
که فر روی مضل است وصاحب بیج سهم السعادة است پس بنکر بیا
وخذل وندامت ماه اگر هر دو قوی حال باشد اول آن کار و آخر هر دو
نیک بود و اگر ماه قوی حال بود وصاحب خانه ماه ضعیف بود اول کار
خوب بود و آخر بیهوده و اگر برعکس اول آن کار بیهوده و آخر قوت باشد
و اگر ماه وصاحب خانه ماه هر دو ضعیف حال بود اول و آخر آن کار هر دو
مضل در دامنش دوا شد حاجت و آنچه بر آن اتفاق دارد پس چون
ضمیر بیرون آوردی اگر پس نیک غرض حاصل آید بانه و حاجت تمام شد
بانه از آن سه کوکب نیک **اول** قمر **دوم** صاحب طالع **سوم** صاحب حاجت
وصاحب حاجت بیت غرض است و غرض هر بیعی مدلول وی است
چنانکه یاد کردیم پس هرگاه که یکی ازین سه کوکب را قوت شهادت تمام باشد
حاجت وی تمام گردد و هرگاه که یکی ازین سه کوکب را تمام نباشد حاجت
تمام حاصل نیاید و بحسب قوت شهادت حاجت حاصل آید **و اما بیفت**
قمر در شهادت هفت نوع است **اول** قبول وی در مکان خود **دوم** اتصال
وی بشمس و شمس در روزی قوی **سوم** اتصال وی بصاحب طالع از وند
چهارم اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد **پنجم** اتصال وی بکوکب مقبول
ششم اتصال وی از خانه خود یا شرف خود بسعدی در وند **هفتم** اتصال
وی

وی بصاحب طالع در طالع یا از طالع **و اما بیفت** **است** و بمنزله نهم است
و نوع است **اول** اتصال وی بسعدی که او را قبول نکند در وند **دوم** اتصال
وی بکوکب در بیت کوکب **سوم** اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکب
در ذایل **چهارم** اتصال وی بصاحب حاجت **پنجم** اتصال وی بکوکب در بیت
حاجت **ششم** بودن وی در طالع یا در وند مقبول **هفتم** اتصال بکوکب
در طالع **هفتم** بودن وی در بیت حاجت **نهم** بودن خد وند خانه وند
دوم اتصال وی بشمس در سدا یا حل بکن در ذایل وند **اما قیامی قوت**
طالع هم هفت نوع است **اول** قبول وی در مکان **دوم** اتصال وی بصاحب
حاجت **سوم** اتصال وی بسعدی از وند در بیت آن سعد **چهارم** اتصال
وی در بیت خود یا در شرف خود بکوکب در وند **پنجم** اتصال بکوکب
سعد در بیت حاجت یا قبول اتصال **ششم** اتصال وی بسعدی در طالع
هفتم اتصال وی بسعدی از بیت خود یا شرف خود **و اما بیفت** **تمام** است
و بمنزله نهم است نوع است **اول** اتصال سعدی از وند در وند **دوم** اتصال
وی از بیت خود یا شرف خود بکوکب در ذایل **سوم** وی در بیت حاجت
بسعدی **چهارم** بودن وی در بیت حاجت **پنجم** بودن خد وند وی در
ششم بودن وی در وند **اما قیامی قوت** **صاحب حاجت** دو نوع است
اول اتصال او بصاحب طالع **دوم** اتصال او بسعدی در طالع **و اما بیفت**
تمام است و بمنزله نهم است **چهارم** نوع است **اول** قبول وی در مکان

خود **دوم** نقل نور و جمع میان صاحب طالع و قمر **سوم** اتصال سعدی از
 بیت حاجت **دوم چهارم** بودن وجهی دو طالع چون این مقوله کلمه دانستی
 بعضی از مقدمات جرئت در بیان روا کشتن حاجت بیان کنم بدانکه اگر
 خنل و طالع در خانه حاجت و غرض بود و خنل و غرض و حاجت در خانه
 طالع یا مقارن بودند دلیلین با فرد لیل کند که حاجت روا شود مگر که در
 محترق بود یا حابط که خلل از جهت صغیری ایشان **فان** دلیلان ساقط
 بودند و بکن در میان شان سازه بود که نور یکی با نقل کند بدینکه حاجت
 روا شود پس اگر ناقل حسن بود بر دست مردمی بگشت **و اگر د** **فان**
 ناقل سعد بود بر دست مردمی نیکو کار و اگر **فان** ناقل از دوستی بدین
 نکرد حاجت روا شود با سابق **فان** از ششمی نکرد بدینکه رنج و اگر د
فان هیچ سازه نبود که نقل نور دلیلین کند **ان** سازه هست که نور دهند
 جمع کند دلیل که حاجت روا شد بر دست شخصی از جنس آن سازه
 که نور دلیلین را جمع کرده بر آن کونه که یاد کردیم از سعادت و خوشی و
 آسای و شادایی **فان** نظر هر دو دلیل بناقل یا بجمع از دوستی بود حاجت
 روا کرد برضای هر دو **فان** یکی بدوستی نکرد و بدان دیگر بدینکه رنج و اگر د
 برضای آنکه دلیلین بدوستی همی نکرد و بی رضای آن دیگر **فان** هر دو
 بدوستی نکرد بی رضای هر دو و اگر د **فان** ازین که یاد کردیم هیچ بود
 حاجت روا نکرد **فان** هر دو دلیل بودند که بشاره که اندر هبوط بود حاجت
 بنه

بنه **فان** یکی ازین دو دلیل خنل و حاجت بودند ازین بیع و مقابله
 و خنل و حاجت محض بود خنل و سله را از آن کار بلا و سختی و سلسه
 چون سله بر تو مشکل شود و از این که حاجت روا شود یا نه اعتماد بر یاد هم
 و خنل و خانه یا نه هم کند اگر خنل و خانه یا نه هم اندر طالع بود مقبول یا
 بسعدی همی نکرد و آن سعدی اندر طالع بود و یا اندر و ندی بود و مقبول
 حاجت روا کرد و اگر بخلاف این بود حاجت بنه شود **فان** **دوم** در بیان
 وقت روا کشتن حاجت جرئت دانستن یا شکی که حاجت روا می شود و خواهی
 که کدام وقت حاجت روا کرد پس بدان که کارها که تمام شود بر وقت تمام شود
 یا بامه یا بسال بقدر طبیعت حاجت و بیشتر از علم اینست که در طالع دلیل است
 است و عاشر دلیل روز و سابع دلیل ماه و سابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها
 که باندک مایه روزگار تمام شود و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر بامه
 چون مدت آستنی و زاد و بعضی باشد که بسالها تمام شود چون درخت
 نشان و آنچه بدین مانند پس چون خواهند بدانند نگاه کنند بدین حاجت هر دو
 دلیل اگر هر دو بدین مساوی باشند در آن روز حاجت روا کرد و اگر از میان
 شان درجانی بود بدانند که چند است هر دو در روزی پس ند اگر برنج
 بود و هر دو در ماهی که برنج فروخته بدین باشد و هر دو در سالی که برنج
 اگر برنج ثابت باشد سوال کرد که حکم بند عباسی جهت حاجتی برضی بدین
 عالی نوشته حاجت او روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم و طالع معین شد بدین صورت

الوقت و فضله
 الخ

حضرت سابق الاقاب در خلعت حضرت علایی بودند که طالع مسئله که
 نوشته شده بود بحضور طلبید و احکام خواند و شد آنچه این بی بضاعت قد
 بود خصوصا این که روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الاول سنه مذکور
 حاجت و خواهش شد و بقبل آمد و بود همه دعای آمرزش استادان این
 فن کردند و تحسین این بی بضاعت کفنه و چون تالیف بنام علایی بود
 و نظر ایشان از خود و سر **فصل دوازدهم** جوی خزان کردن چنین هست و در
 حال وی از پنجم برای امتحان و آزمودن بودی که بطریق دروغ انظار
 بتوین کردی مادری معجزه سخن تکلفی بدان سبب که صلاحیت استخراج
 ندارد و وجه یکی آنکه خردی محض است دوم سالی بدان کاران نیست
 و سالی برای آنچه نماند باشد و غمناک نیست و اگر غمناک بودی چنانکه
 از جهت ضیق منافی بودی یا سیاه غم در حال سوال و تاثیر غم تاثیر قویست
 و تاثیر قوی بی مؤثر قوی نباشد و مؤثر قوی معبر است پس بکار ابرج
 طالع منقلب بود و دلیل جوانی است و ابرج ذو جسدین بود دلیل بانیق
 ابرج ثابت بود دلیل جادوی پس ابرج آتشی و ثابت است دلیل جوی
 که بر آتش گزیده و همین طریقی از آتشی و خاک و بادی و ثابت و منقلب و
 دو جسدین نیز نماید و باید که بربک دلیل بیکی آری اعتماد نکند الا که نظر
 و انصافها و معود و مخوس و اجرام بگذرد معلوم کند و در هر تکرار اجزاء
 و علم و معرفت تازه بکس و بدلیل و تحت موافق بر آن حکم کند چه اگر در
 همیشه

در بیان
 علمی

همیشه بربک و نیک فدا چه طالع بود و چه زایل و چه آنکه خلان و در شرف
 بود و چه خلان و در شرف مغرب و چه خلان و در شرف قدسین هم باید که بین
 و مارجات هر یک معلوم کردن تا خطا که افتاد و بصواب مقارن تر بود در
 روضه المنجین مثالی گفته بود و در اینجا آوردیم **مثال** طالعی که فتم جوی
 آمد و خلان و در شرف عطارد و خلان و ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ با
 هر دو نظر داشت کفتم ذو جسدین است باینکه دو جنس بود و چون خلان
 عطارد با زهره واجب کند که بربک آسمان کون بود و در سبیدی بود و زیت
 و باینکه یک و لوهو بکار دارند و زهره نظر مریخ بین بود و سبیدی ز نالایس دین
 نگاه کردیم تا لایم دو چیز بود که بربک آسمان کون باشد و سبیدی و سرجی
 در مرکب و نیز که از هر باینکه یک بکار دارند کفتم ناخن برست که لیم
 و زکوره اند **کلمه** دین باب اتصال فرست بصاحب طالع و قابل تدبیر
 صاحب طالع چنانکه یاد کردیم در استخراج صمد و دین سببیم اگر پنجم
 دو طالع جوی یکی ازین سر دلیل بنیاید یعنی اگر قمر جلال و ند طالع یا حد یا
 وجه یا ساعت و قابل تدبیر پیوند جوی کرده است و اگر نظر قمر یا آنچه کفتم
 بنیاید حضور صا که محضان در او نادر باشد سبب از آن سخن گفتن و از آن
 مخم کنند و ممکن است که چیزی باشد از حال و جوهر جوی پیش کشد که هیچ
 باصل خود نماند و اگر یکی ازین سر دلیل یا باینکه حال **چهارم** جوی از مبتکران پس
 از قمر پس از طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس از قابل تدبیر

مثال
 طالع

نمایان
 هست

چهارم

هر يك بدان سبب دليل جوهر خيبي سنگ است يا چوب يا زيار يا سم يا مانند
 آن و اگر یکی از این کوکب طالع ناظر باشد خبی از جنس جوهر طالع باشد
 و اگر نباشد از جنس جوهر قابل تدبیر و بی بود و اگر قابل تدبیر نباشد از جنس
 جوهر نیست و بی بود **و لون خبی** بطریق کوبی لون خبی از صاحب طالع باید
 جست همچون رنگ که سیاه رنگ و آهن رنگ و امثال این باشد حکای
 هند گویند بنگر صاحب طالع که در حد کلام کوکب است آنچنین که خبی
 کرده اند بر لون آن کوکب است هر مس کوبی بنگر که شهادت کلام کوکب
 پیشتر است آن چنین بر لون آن کوکب باشد ابو حیان گوید بنگر بخلاف
 طالع که بکلام کوکب متصل است آنچنین لون آن کوکب دارد و صاحب
 کفایه العیال و روضه المخبیین گویند لون خبی از صاحب طالع باید
 جست **آن بر سنگ طاق بود یا جفت** بشمار از درجه طالع تا آخر درجه
 که خد و ند طالع دوران درجه باشد اگر درجات طاق بود طاق باشد
 و اگر جفت بود جفت باشد **قیمت خبی** بنگر بخلاف طالع اگر در اوقات
 بود با قیمت باشد و اگر در مایل و ند باشد میانه بها بود و اگر در ذیل مایل
 باشد بی قیمت بود و اگر در آنجا که تقسیم در شرف بود امکان بها بود و اگر
 طالع خانه مخفی بود و خد و ندش قوی دارد آن چنین بی قیمت باشد
 و بی طعم بود و اگر خانه سعد بود و خد و ندش مسعود باشد آنچنین قیمت
 تمام داشته باشد **و بی خبی** چون خد و ند طالع ساقط بود و بیرون و سعد
 بود

لون

کافی

قیمت

بی

بر نظر ندارند و با واس یا ذنب بود یا نظر بخشان و بیک کند بر چیزی
 که بری کند داشته باشد پس هر چه ازین مکتب بود حکم بر آن کند **علاقه**
خیبی ابو حیان گوید اگر قمر و عطارد یکدیگر چون جفت بودند چیزی از یکی
 فرودست مرکب با خبی بی پیوسته و اگر فرود بود یک چیز است و اگر جفت
 بود در مقامی منقلب دلیل کند که از دو فرودست **بی** قمر یا عطارد طالع
 در برج ثابت شد و از نباشد و اگر در برج منقلب باشد کرد و در اگر در
 برج آنتی بود آنچنین رنگ زرد بود و تلخ و اگر در برج بادی باشد رنگ
 سرخ بود و منقش و بعضی گفته اند صاحب سهم السعادة دلیل مثل خبی
جایگاه نگاه کن تا دلیل اند کلام برج بود اگر در منقلب بود دلیل کند که
 در میانه جامه بود و چیزی که ثبات ندارد و آنچه بدین مایل و ثابت
 در جایگاه که از جای خود منحرف نگردد و در زمین باشد و در جسدین
 در سوراخی یا فرازی باشد **و قمر** بنگر عاه آن از ماه تا هفت روز مکتب
 بود و آنچنین بود و از هفت تا چهارده میانه بود و از چهار تا آخر آنچنین گفته
 بود و بیک که کن در دلیل در مسئله لغاری چون فوق الارض بود متصل باشد
 لغاری شرق مستقیم دور از احتراق در جفت چیزی بود و با خطر و اگر
 بخلاف این باشد کمین بود و در قمر و عقرب یا پیوستن نشان اند
 عقرب چیزی محض بود و در قمر یا عقرب یا هم و خشک یا سرد و خشک نه
 محض بلکه مصمت بود و فراموش ناسع یا ثالث یا آنکه خلاط طالع اندر همقم بود

علاقه

هیئت آن

مکان

نوع

نوع

مصمت

دلیل بوی ناظر برج دلیل کند که خل و ند مسئله هم معروف و هم ستوده و اگر
 دلیل اند و ند باشد اما خد و ند خانه اش ناظر نباشد بوی دلیل کند که
 خل و ند مسئله معروف باشد اما نزد مرد مان ستوده نبود و اگر دلیل اند
 باشد ولیکن هبوط دلیل باشد و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد
 دلیل کند که سایل جنس و بدل اصل باشد و اگر در و ند نباشد و در هبوط
 در برج ششم دلیل کند که سایل بنده باشد یا بنده زاده باشد و اگر دلیل
 در و ند هم در هبوط باشد دلیل کند که سایل از جنس می پرسد و اگر دلیل
 در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه دلیل بدلیل ناظر نباشد دلیل
 کند که سایل بی حسب و بی نسب و معروف نباشد و بد حال بود و آن را این
 هر حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که سایل از روزی از دست
 رنج خویش بیاید روز بروز و اگر خسی ناظر باشد دلیل کند که سایل بد حال
 بود و بد شواری روزی روز بروز بدست آرد و در پیش بود و اگر دلیل
 بگوئی متصل بود که آن کوکب در اخراق باشد و در نیم باشد دلیل کند
 که در ند سایل بیمار بود و غم سایل از آن هکذاست و اگر آن کوکب دلیل
 بوی متصل است در برج هفتم بود و یا صاحب هفتم باشد دلیل کند
 که از بیماری زن عکین است و اگر آن کوکب که دلیل بوی متصل است در دوم
 محض باشد دلیل کند که غم وی از زیان مال است **اسایل سوال از عمر**
باقی اند که که مر چند سال از عمر باقی مانده بنگر بخد و ند طالع و بجا هر
 کد در و ند

حال از نیمه
 باقی مانده

که در و ند باشد آن کوکب دلیل آید و اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل
 طالع درست کن بدان طریق که بارها گفتیم که مستوی بر وجه طالع دلیل
 باشد و بنگر از درجه دلیل یا درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد
 و آن برج و ند باشد با سایل و ند هر وجه را سالی حکم کنند و اگر در برج و ند
 دو جسدین باشد هر وجه را ماهی حکم کنند و اگر دلیل در برج منقلب باشد
 هر وجه را روزی حکم کنند و درین میان چون شماره درجه سخن رسد یعنی
 بقاطعی رسد صاحب مسئله بیمار شود و اگر سعدی بدین درجه ناظر نباشد
 بدین درجه باز کرده و از بیماری و اگر سعدی اند و ند بدیا مایل او ند و ند
 پاک و ماه مسعود بود دلیل کند بر روزی عمر سایل و اگر جنس او بیوست نیست
 الشاع بود یا در هبوط و ماه منخوس بود دلیل کند که سایل را عمر اندک مانده باشد
 انگاه از درجه دلیل حساب کن تا درجه جنس و هر درجه را سالی حکم کن پس
 اگر صغیف بود یا در برج منقلب باشد و ماه منخوس باشد یا ساقط باشد از طالع
 هر درجه روزی حکم کن **اسایل سوال از عمر آن که مر چند سال از عمر**
 گذشته بنگر که دلیل از کدام کوکب صرف است حساب از درجه کوکب منصرف
 یا درجه دلیل کن و هر درجه سالی از آن حکم کن و اگر بدین درست نگر در بنگر
 بدان کوکب منصرف که اندک کدام رجبت از و ند طالع باشد سالی و سالی
 آن کوکب حکم کند که از عمر سایل گذشته و اگر در و ند بود حکم بر آن کوکب
 سالی و سالی کوکب از عمر موقوف گذشته و اگر بدین درست نگر در بنگر دلیل

اسایل سوال از عمر آن که مر چند سال از عمر

مستوفی باشد بطالع چنانکه بکری که در کدام خانه است مال از آنجا یابد
 و پیوستن دلیل نیز بسیار کان همچنین نگاه باید داشت چه اگر مشتری بپزد
 از اهل زهد و ورع و زو سیم باید و اگر بزره و پیوند از زنان و خادمان و
 سودگان زد یابد و یا بیک از قسوسم السعاده نیز غافل نشود که ایشانرا
 در درویشی و توانگری شهادت تمام هست پس اگر سهم السعاده متصل
 باشد بشمس و مشتری و از نقصان شمس و مشتری ساقط باشد یا بقیع
 از اینها دور شرف باشد و مسعود و سهم السعاده در وند باشد دلیل است
 بر بقای دولت و جمع مال بسیار که از وی بفرزدان وی تسد آید و مشتری
 بانی توید اگر صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشد و شمال
 مال بسیار جمع کند از خدایان دولت و بزرگان با خود توانگر شود و
 ماشاء الله مصری توید اگر خدایان دوم در طالع باشد و قوی حال مال
 از بسیار دای کرد کند بی پنج و اگر خدایان طالع در دوم بود مال بر پنج و تعب
 برست آورد و اگر سعدی در برج دوم باشد یا صاحب وی سعدی ناظر باشد
 بر مستوفی دلیل بود بر یافتن مال و بختی و آن بود که میان ایشان قبول بود پس
 اگر آن سعد ناظر باشد یا صاحب دلیل کند که مال بسیار یابد و بیک
 و جانی که دلیل شهادت بود جزا سبکه میزان عرق حوث چون این چهار
 طالع یا صاحب طالع درین بر جها باشد یا قریب یا قریب منین دین بر جها باشد
 دلیل است بر آنکه سایل اسراف کنند و بختند بود اما بر جهای که توانگری
 دهد

جای خجسته
 جهای خجسته

و دهد ثور است و سبکه و جدی و برج جانی که مال دهد و باز نماند جزا
 است و میزان و لو اگر این بر جها ضعیف باشند و منویس دلیل است بر تنگی
 معاش و رفیق افقر بر دست باشد و اگر مسعود باشد دلیل است بر توانگری
 و سعادت اما ان برج که مال بدهند و باز نماند سرطان و عقرب و اگر
 برست که این مال که حاصل شود چند عدد باشد بیک صاحب دوم و عطارد
 هر کدام که قوی تر باشد بقوت ذاتی یا غریبی وی دلیل عدد مال باشد پس اگر
 در جایگاه بدل بود و هبوط بود بیست دوم یا بیست عدد باشد یعنی مثل
 عطیر صغری خود عطا باشد و اگر در مثله خود بجای این عدد یعنی عطیر
 صغر را در ده ضرب کند و اگر در شرف بود در صد ضرب کند و اگر در خانه
 خود بود آن عدد را یعنی عطیر صغر را در هزار ضرب کند و همچنین است قبا
 هر کوی که دلیل بود و اگر در هبوط یا بدل حال بود مال بقدر عطیر صغری
 او بود و اگر در مثله و شرف و خانه باشد بنویس که مذکور شد و اگر دلیل
 راجع بود انچه بدهد نیمه میزان کم کند و اگر محترف بود هیچ نیابد و اگر بعد
 از شمس چهار عدد بود ثلث آن کم کند و چون سعدان عطارد باشد زیاده
 کند و مال و نظر بخنان کم کند و چون اینها معلوم شد اگر پسند که این
 مال از چه رتبه حاصل آید اگر آن سعدی که صاحب طالع ناظر است اگر
 در طالع است یا در دوم آن مال از پنج دست خیر فرزند آید پس اگر آن برج آفتاب
 بود حال انکار آتش و اگر آن برج که سعد اندوزی است با دی باشد دلیل کند

دهند و
 سبکه

جهای خجسته
 جهای خجسته

بهر درم شده
 عطیر صغری کواکب
 ۳۰
 ۱۲
 ۴
 ۱۵
 ۱۹
 ۸
 ۲۰

جهای خجسته

که سایر مال از تجارت باشد و باقی برین قیاس میکن و اگر در برج دوم
سعدی باشد و نیز ناظر باشد از جای سعدی بنگرند و ناظر طالع از ناظر
بر سهم السعاده یا بامه یا بنگرند سهم السعاده یا مشغری دلیل که مال
باید و این مال بدین وجه باید که سهم السعاده اندون بر جای مشغری **خبر اول**
و فرقت اگر سوال کنند که چندی که صفر و نیم رهایی دارد یا از کساد است
اگر فرزند انور و اندون و صاحب است و فرقی از ارض دلیل که این و طای
کالات و از حال قمر بخلاف نیست دلیل کساد و ارفاقی است **و فرستاد**
مال بجهت تجارت از هر تجارت دلیل از خطارد برین باید آوردن از قوت
ذاتی و عظمی و حال جایگاه او و فرجه بین چون صاعده بود و شمال و زاید
بود و در نود و ده پس از مال بجای فرستاد بجهت تجارت و زیادتی طمع دارد
و نظر آن بطار و قد و در وجه خانه دوم و در وجه خانه یازدهم اگر فرستاد
متصل بود و از عیضا پاک بود و در مخ از انیسان ساقط بود و در وجه ناظر بود یا در
خانه باند هم دلیل است بر زیادتی و بسیار شدن مال و سود تجارت و اگر قمر
بصاحب بیت المال متصل بود و از نخوس بری باشد همین حکم دارد و اگر بر
این باشد دلیل زبان و نقصان بود **و فرستاد که بیع و اوقی شود و این اگر مال**
طالع و صاحب هفتم هم متصل باشد دلیل بیعت و اگر فرد در برج مستقیم
اطلاع باشد زاید در نود و ده و سعدان بری ناظر باشد هر چه که خرید
شد زیاده از بجای وی سود کند **و فرستاد که این چنین نگاه داریم با هر چه**
اگر مال

خطی
و فرستاد

فرستاد
و فرستاد

بیانی
و فرستاد

سایر کلام
با هر چه

اگر صاحب طالع و فرقه و بی بنگرند و بی سعدی متصل باشد و منع نکند باید
داشت و در غیر این حال باید فرقت **و فرستاد که این منع پس در خدمت شود**
باب بیان بنگر بصاحب طالع و صاحب دوم و فرقه کدام که قوت بیشتر بود و بی دلیل
است پس اگر دلیل از ساقط میل و ننگرند یا بنگرند متصل شود که در و ندر بود
یا در شرف وی باشد دلیل است آنکه بسود فرقه خست شود و اگر در مایل و ندر باشد
میانه بود و در سود و زبان و اگر دلیل در و ندر یا مایل و ندر باشد و ساقط شود یا
بنگرند متصل شود که ساقط باشد از زبان و فرقه خست شود **مسئله** اگر بر سنگ که زبان
مال از هر سبب و از هر جای باشد بنگرند آن کتب که دلیل گرفتن مال است
بعضی خلل و ندر دوم از کدام برج غنی بود پیوند یعنی از کدام خانه غنی خواهد شد
زبان مال سایل از آن برج باشد که غنی اند و بی بود پس اگر غنی اند و طالع
بود یا خداوند طالع باشد دلیل که زبان مال سایل از کاهلی باشد و اگر
آن غنی اند و دوم باشد یا خداوند دوم سایل مال خود بدست خود تلف کند
و اگر در سهم بود از برادران و خواهران و سفر نزد یک بنه شود و اگر غنی و چهارم
باشد یا خداوند چهارم بود زبان مال از سبب پدر و مادر و هر پدرین
قیاس حکم کن **مسئله** اگر خواهی که بدانی که مالش با سایی بدست آید یا بدست بی
اگر طالع متصل بود بدلیل مال با سایی فرزند و اگر دلیل مال اندون و ندر باشد
شرقی و صاعده بود اندون غنی خود دلیل بود که سایل را که مال بسیار فرزند
آید و اگر دلیل مال اندون و ندر یا مغربی باشد دلیل بود بر اندک مال و کاه

مال از انکه
سعی و فرستاد
و فرستاد

مال از انکه
سعی و فرستاد
و فرستاد

مال از انکه
سعی و فرستاد
و فرستاد

باشد که دلیل مال مقبول نباشد چون بدین حال باشد دلیل که سال
روزی بجهله حاصل تواند کرد و چون مخفی بدلیل مال ناظر باشد بنظر عدالت
که آن دلیل باشد بر تکی معاش سایل و بر بنای مندی **مسئله** اگر کسی سایل
سمت که مرا از مال سلطان روزی بود یا نه بنکر بخلاف و ند طالع و بخلاف و ند وسط
السماء آن سیکل یک اتصال مقبول داشته باشد سایل از سلطان یا از نصیب
سلطان مالی یا بدو اگر دلیل طالع یا خدایند و وسط السماء اتصال نباشد بنکر
بگوئی که نوابشان را نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یا بدو از سلطان پس اگر
این نیز نباشد بنکر اگر در وسط السماء توکب سعدی باشد و دلیل طالع با دوی
متصل باشد مال یا بدو از سلطان و اگر این نیز نباشد بنکر اگر دلیل طالع و افتا
اتصال دارند بدو سایل یا بدو از سلطان و اگر جز این باشد که بدو سایل مال
از سلطان نباید و نقصا علم **مسئله** بدانکه قریب بعد از راس تا نود درجه شمالی عادل
ناید بود و از نود درجه تا دیش شمالی ها باطن ناقص بود و از دیش تا نود درجه
جنوبی ها باطن ناید بود و از نود درجه تا راس جنوبی صاعد ناقص بود **مسئله**
چون تقیم پیش ازین که هر توکب دلیل مال بود عده عطیه صغری حق مال
دهد بلکه منکر نباشی مگر هم که عطیه صغری اکتساب نوزده سال است
و عطیه صغری قریبست پنج و عطیه صغری فصل می و عطیه صغری
مشرقی در نوزده سال و عطیه صغری مرغ یا خدایند و عطیه صغری زهره هشت
سال است و عطیه صغری عطارد بیست سال است و چون در هر ایام مالی چند

سایل از مال سلطان مقبول
از مال سلطان مقبول

اهمال

عطا می

از انچه موافق سوال کرده اند و انچه از کتابهای دیگر استنباط شده ابرار
خواهد شد بدین باب نیز گفته شود **مثال** در روز دوشنبه هفتم رمضان سنه
سوال کرد یکی از اخوان که مالی بدست من آید یا نه از اسطرلاب ارتفاع گرفته
شد بود ارتفاع عربی بیست و شش دران و دران وقت شمس در جولا
بود به سر درجه بر مخطره ارتفاع وقت گذاشتم و از روی اسطرلاب زاجیه

طالع برین صورت بود	سوزان قمری	مشرقی الهام	فوس
چون خدایند دوم در طالع	زحل	عقرب ح	جری
است و در برج غریب یا جمع	اسد		
دلیل است که مال یا بدو	راس		دلو
چون میان مرغ مرغی	سرطان		دنب ابط
که صاحب طالع بدو است	جوزا		حوت
نظر تمام در سقوت است	شش		حل

از امر انفع یا بد بعد از ان نگاه کردیم که چند عدد یا بدو هم از حیثیت صورت
طالع مشرقی قریب است چرا که در طالع است و از حیثیت ابرازیت در
خود عطارد قریبست و در خانه خود است عطیه صغری عطارد و در هزار
ضرب کردیم بیست هزار شد حکم کردیم که درین سال و بیست و توان که
هزار هجده باشد خواهد یافت **باب سیم در دلایلی عیبت سیم** اگر از
حال برادران پس سند نگاه کن به برج سیم و صاحبش و صاحبان مثله

نسخه هم از قریب خدایند است که در روز دوشنبه هفتم رمضان سنه
سوال کرد یکی از اخوان که مالی بدست من آید یا نه از اسطرلاب ارتفاع گرفته
شد بود ارتفاع عربی بیست و شش دران و دران وقت شمس در جولا
بود به سر درجه بر مخطره ارتفاع وقت گذاشتم و از روی اسطرلاب زاجیه

بیت و سیوم و اتصال ایشان یکی بیکر بودن ترکیب سعد و سیوم طالع
 پس اگر اینها که گفتیم سعد یا مسعود باشند و با هم دیگر نظر دوستی داشته
 باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با یکدیگر و اگر غرض
 باشند یا مخیر یا غرض در سیوم باشد دلیل کند بر ضد و ناخوشی میان
 ایشان و اگر برج سیوم ذو حیدرین باشد و در حوی چند ترکیب باشد دلیل
 است که برادران از یک پدر و مادر نباشند و هر ترکیبی به اول برج بود دلیل
 بر برادر بزرگتر باشد پس اگر بر سن که برادر در حال چیست بنظر اگر در سیوم
 سعدی باشد حال برادرش نیکو بود و سلامت بود و اگر غرض بود بد باشد
 زیان زده و اگر در سیوم ترکیب نیزه و صاحب سیوم دروغی بود مستقیم البشر
 و محترق و جامع وقت الشعاع و در هبوط بود حال برادران نیکو بود و اگر
 صاحب سهم در او نادمشرفی باشد و معتدل خداوند دولت باشد و ستوده
 در میان مردم و اگر برین با سعدی خداوند نظر بود برادر سایل را سعادت
 رسیده باشد و شادی دیدن و اگر خداوند سیوم در شرف بود برادر سایل را جاه
 و منزلت زیاده شود و اگر صاحب سهم در پنجم یا دهم یا دوازدهم باشد دلیل
 که برادرش در سفر باشد پس اگر در آن برج راجع یا محترق یا غرض متصل باشد
 برادر سایل را سفر نیک بود و اگر غرضی صاحب سیوم متصل هم باشد در برج
 ششم برادر سایل در آن سفر بیچار بود و اگر آن غرض در دوازدهم برادر
 سایل از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد **مسئله**

امید از دنیا ندارد
 بلکه در آخرت

اگر برسد

اگر بر سن که از برادر یا خواهر هم امید بر آید یا نه بنظر بدلیل طالع و صاحب
 برج سیوم اگر اتصال یا جمع التوب یا نقل داشته باشد دلیل کند که امیدش بر آید
 و اگر جز این باشد بر نیاید و بگویند صاحب یا زده هم اگر صاحب سیوم ناظر
 بود بتثلیت یا بتسل بر امکان محبت بود پس اگر صاحب خانه سیوم و یا زده
 اگر هر دو مؤثبات بود از خواهران فراید بسیار یا بدلیل طالع حاصل شود و اگر
 هر دو معدوم بود از برادران فایده یابد **مسئله** اگر بر سن که برادر یا برادر
 است یا نه بنظر بخت و طالع و اگر یکی ازین دو صاحب سیوم متصل باشد
 بنظر دوستی میان سایل و برادرش دوستی و موافقت بود و اگر بدشمنی
 متصل بود دوستی نباشد اگر صاحب طالع را یا صاحب سیوم اتصال نباشد
 بنظر اگر صاحب سیوم بطالع ناظر باشد از نظر دوستی دلیل کند که برادرش
 سایل را دوست دارد و اگر برین یا مقابله بطالع نکرده برادر سایل برین دشمن
 باشد و بگویند صاحب سهم اگر ترکیب غرض باشد و از طالع باشد و او
 برج دوم سایل را از برادر حضرت رسالت و برادرش عیال و عیال نکرده و
 اگر خداوند برج سهم ستاره سعد باشد و طالع باشد یا در دوم و محترق
 بنظر سایل را از برادر منفعت یا رسد چنانکه موافق سایل حال برادر خود
 بجهت دوستی و نفع ارتفاع از غرض سن و از اسطرلاب طالع معلوم نموده
 صورت طالع این بود چون سیوم برج ذو حیدرین بود معلوم شد که برادر
 آبی است و صاحب سیوم چون سعد است و در دوم اما جامع است اگر

مردن است
 از سن

منفعت نیست	سند	فهرام	عقرب
مصرف نخواهد	راش	میزان	قوس
رساید و چون	اسد		
صاحب طالع	سرطان		
هیچکدام حساب	جوز	زه	دو
سیوم متصل	عظا	حل	مربع
نیت حساب			

سیوم بطالع ناظر نیست نه دوستی داشته باشد و رسایل با سایل
دو شمی و چون ارباب مثلث است سیوم شمس که بیت مثلث اول است
باز که بیت مثلث سیوم است ناظر است ربع و ربع نظر نیم و شمی
دلیل است که نیم صحیحی داشته باشد برادر یا سایل مؤلف و چون ربع مثلث
و سیوم نظر نیم دوستی که دوستی باشد بی جیت ناظر اند نه برادر
هر دو جامع اند دوستی که برادر یا سایل کند از روی حیل و ساختگی
باشد و چون رطل در دوازدهم این طالع است مصرف بحال و شمی
سایل بسیار رسد ملجبت غایم بسوق کلام پس اگر نظر دوستی باشد
منفعت با سایل رسد و اگر نظر نیم و شمی از ربع و مقابل باشد برادر
رسد و اگر از مقابل باشد میان ایشان جنگ و حضرت بر و اگر نظر
مقابل باشد اما قبول باشد میان ایشان فایده بود از برادر و یکن برادر
و جنگ

و جنگ بسیار **مسئله** اگر برسد که بجای خرام رفت اینجا بهتر باشد یا آنجا
اگر دلیل و بر اتصال و انصراف بنظر کنیم بر دلیل دان برج که هست قوت
دارد و دران برج دیگر هم قوت خواهد داشت گوئیم سایل با در هر دو وضع
برابر بود بخوبی و اگر اتصال و انصراف بود بنظر بخلا و ندی برج طالع یا بخلا و ندی
برج سوم و غیره اگر به اخراج بود و بر جی دیگر نقل خواهد کرد اگر دان برج
که هست قوی حال است و در برج دیگر ضعیف بودن بهتر از نقل است اگر
دلیل به اول برج باشد و بدین برج که آمده باشد قوی تر باشد سایل را نقل
کردن بهتر باشد و اگر در برج تو که آمده باشد ضعیف باشد و دان
برج که اول نقل افتاد قوی باشد سایل را جای نخواهد شستن بهتر بود
پس اگر دلیل که خلا و ندی طالع باشد یا ماه یا خنداوند ساعت یا خنداوند
سیوم باشد اگر در و ندی باشد دلیل آید پس اگر دلیل از نفس باز گشته
باشد و به سعد متصل باشد سایل را نقل کردن بهتر بود و اگر از سعد باز
گشته باشد و به نحس متصل باشد یا شود سایل را بودن آن جای بهتر از
نقل بود **مسئله فی الضحی** اگر کسی از نصیحت پرسد بوسط السماء بر طالع نکا
کند اگر سعدی اندر و برج یا خلا و ندی اتصال بسعدان دارد نصیحت
در است و بامر بود و اگر خلاف آن باشد دروغ گوید و واضح طلب زیان
و ضلالتی کند **مسئله فی صفا النجس** اگر فرو صاحب طالع بود و طالع بود
و از نحس دور بود و یکی از این دو کوب بگوئی که در زایل شوند باشد متصل شوند

سوال از آنکه
حکایت بجای اینجا
نیت حساب

سوال از آنکه نصیحت
از اشفاق است یا عدل

فی حلق
البحر و کذا

ان جن جن بود و اگر قریبا صاحب طالع اند و ند بر کوکب ساقط متصل باشد
و غیر مقبول بود آن جن دروغ است ابو معشر بگوید که دلیل جن چهار است
۱ قمر ۲ درجه طالع ۳ صاحب طالع ۴ سهم الاخوان آن چنان بود که هر روز
از عطارد کبریا قمر و از طالع بیفتند و شب مخالف هر کدام از آنها که در
بروزی در چهار طالع بر آن افتند و مجموع را ابتدا از او که هیچ
باشد دلیل جن باشد و بیاید دانست که فعل صادق است و مرغ کاذب
و مشتری صادق و زهره کاذب و شمس و قمر صادق و انالو عطارد و مزج کوکب
کبریا و بعضی اول در اصل کاذب بقاعه اند پس از دلیل خبر مضرب باشد
از کوکب راجع یا از کوکب کیم در برج معوج الطالع بود یا در برج منقلب
و دلیل ساقط باشد خاصه که جن باشد جن دروغ بود و اتصال فرنگی نماند
ستاره است اگر دور بود از احتراق و رجعت و فقط بحسان جن جن بود
درست و اگر خلاف این باشد باطل بود و اگر خداوند طالع تحت اشعاع
بود آن جن پنهان ماند و هر کس ظاهر شود و اگر خداوند طالع و قمر اند
بر جای معوج الطالع بود دلیل بود که جن دروغ است و کبریا در ساعت
مسئله نگاه کن از بعد از بر جای زایل بود مثل نیم و ششم و نهم و دوازدهم
جن راست بود و اگر خداوند ساعت در برج سعدی بود جن راست بود و اگر
طالع برج ثابت یا ذو جسدین بود و ماه بعدی پیوندد و آن سعد
ناظر بطالع جن است بود و اگر در برج خفی بود جن دروغ بود و کبریا طالع
برج منقلب باشد یا خالی پس بود یا ماه یا صاحب طالع مغربی بود یا راجع
جن

خبر دروغ بود و اگر ماه از عطارد منصرف باشد و عطارد منخوس بود یا لاج
خبر دروغ بود و اگر ماه به نحسی پیوندد و آن نحس خال و ندخانه ماه بود جن
دروغ بود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد راجع یا ساخط از طالع یا اندک
هبوط بود خبر دروغ بود و اگر طالع برج معوج الطالع بود و ماه در برج معوج
الطالع خبر دروغ بود **مسئله فی صدف الحبر** در صورتی که از منصور
بن طلحه نقل میکند که بعد از استماع خبر نظر کن بطالع و قریب اگر متصل
بکرمی باشد که در طالع باشد یا دور تری از او تا خبر صحیحست پس اگر
متصل بکرمی باشد در عاشر جن ظاهر و شایع باشد و اگر متصل بکرمی باشد
در سابع جن به پوشیده گویند و اگر متصل بکرمی باشد در دایع جن ظاهر
نشود و اگر متصل بکرمی باشد در غیر این مواضع خبر دروغ است
و درین باب مثال بگوئیم **مثال** خبر رسید که شخصی تلاش حکومت لار را در
حاکم از بندک سوال کرد که این خبر صحیح باشد و حکومت بوی دهند یا نه
ارتفاع گرفته شد و طالع بدین طریق بود صورت طالع

<p>حزب ۱۱ ده بنه ۲۲ محل ر الم</p>	<p>جلای الموم</p>	<p>حزب ۱۱ ۲۲ ۱۱</p>
<p>نردم ۱۱</p>		<p>شیرین ۱۱ عقوب ۱۱ زهرا ۱۱</p>
<p>حزب ۱۱ ۲۲ ۱۱</p>	<p>سرطان الموم</p>	<p>سرطان ۱۱ ۲۲ ۱۱</p>

باشند و اگر شخص اندر طالع باشد همسایگان دزد و خابن باشند و اگر
 اندر طالع سعد باشد و مستقیم همسایگان پایدار بوند و اگر سعد باج
 بود ناپایدار بوند و اگر ان ستاره شخص مستقیم بود همسایه دو پایدار
 بود و اگر باج بود دزد ناپایدار و از ان مکان بوند **مسئله** اگر برسد
 که اندر ان ضیاع درخت بود یا نه بنکر بوسط السماء اگر کوکب سعد باشد
 در ان ضیاع درخت بسیار بود و اگر ان سعد مستقیم بود درخت پایدار
 بود و اگر ان سعد مشرقی باشد درختان بادار بوند و درخت زیاد
 شوند و اگر ان سعد مغربی بود آن درختان اندک و بی بر باشند و اگر ان
 سعد باج باشد درختان بادارند و بزرگند شوند و اگر اندر وسط
 السماء شخص باشد آن درخت ضیاع درخت اندک باشد و اگر ان غنی
 باج باشد آن درختان بادار باشند و اگر در وسط السماء ستاره باشد
 بنکر آن خلأ و در وسط السماء ناظر بوسط السماء باشد در ان ضیاع درخت
 بسیار باشد و اگر خلأ و در وسط السماء مشرقی یا صاعد باشد آن درختان
 بسیار و پر میوه باشند و اگر مغربی یا هابط باشند آن درخت بر باشند و اگر
 خلأ و در وسط السماء بوسط السماء ناظر بود آن درخت ضیاع درخت بزرگ
مسئله اگر برسد که در ان ضیاع نبات یعنی درخت بنبات بود یا نه بنکر
 در هفتم اگر کوکب سعد بود نبات بسیار بود و اگر ان سعد مشرقی بود
 یا صاعد ان نبات را منفعت بسیار بود و اگر ان سعد مغربی باشد یا باج
 یا هابط

درخت
 درخت
 درخت

درخت
 درخت
 درخت

یا هابط ان زمین غله ندهد و اگر شخص بدان سعد نکر از بیج یا مقادیر
 یا مقارنه ان نبات را آفت رسد اگر ان شخص رخل بود آفت از اسب یا
 از سوا یا از کرم یا از مملح بود و اگر مرغ بود آفت ان از بی ای بود یا از
 کرم و اگر در هفتم سعد بنا شد و شخص باشد در ان ضیاع نبات کرم بود
 غله محصول کم دهد پس اگر در هفتم کوکبی باشد بخدا و در برج هفتم
 اگر هفتم نکر اندر ان نبات بود آنکه بنکر برج چهارم اگر در سعدی باشد
 آبادان باشد و اگر شخص باشد خراب باشد و اگر در رابع کوکبی نبوده
 باشد بنکر اگر صاحب رابع ناظر باشد ان ضیاع آبادان باشد
 و اگر بدان باشد **مسئله** اگر برسد که ان ضیاع هوای است یا نه و آب
 دارد و بگو متصل است یا نه بنکر اگر برج چهارم آتشی بود ضیاع بکر
 متصل بود یا زمین بر سنگ بود و فرا و نشیب در ان بود و اگر برج رابع
 حاکمی بود ان زمین هوای نرم و خوش ذراعت بود و اگر برج چهارم
 بادبی بود آن ضیعت بر و نفع بود و بکسان نباشد و اگر برج رابع آبی
 بود ان زمین آب خیز بود یا در حوالی او آب باشد **مسئله** اگر برسد
 که این خانه قیمتی بسیار است و قیمتی است یا نه بنکر بدان کوکبی
 که اندر وسط السماء است عدد عطیه کبری می بنکر که چند است بعد
 هر سالی صد درم بنهار ای ضیاع ان قدر بود و اگر ان کوکب که در وسط
 السماء است در شرق باشد بعد هر سالی بعد سالهای صغری او هر

درخت
 درخت
 درخت

دو بیت دوم جمله جمع کن فتمش همان باشد و اگر در مسئله خود باشد
 علاوه بر سایر اقسامهای صغریه بیت دوم جمع کن چند تکم شود
 فتمش همان باشد و اگر آن شان که در وسط است در هیئت طالع
 باشد بکل بجز اول و وسط السماء و از وی حکم کن همچنانکه گفتیم بشرط آنکه
 خلا و اول وسط السماء ناظر باشد بعاشق و آن ناظر بود بعاشقهای
 صغریه آن حساب کن هر سال دوازده درهم قیمت آن صباغ باشد و در
 باب نیز مثالی بگویم **مثال** سوال کرد سایل که میخواهم خانه بخرم این
 کار برآید و بتوان خرید و قیمتش بسیار باشد بانه و حالات آن بیار کن
 طالع وقت گرفتم و زایچه طالع برین وجه است گفتیم که این خانه کو
 باشد و مالک و اهله را در حق کوچک و نابالک باشد از آن حیثیت که فعل

در طالع است و در

اسد دایره	زحل سنگ	سرطان
سرطان		عقرب
جوزا شش	قوس	
قد عطا	جدی	دلی
حل	دایره	دلی

این خانه همایه دارد بانه چو گفتیم همایه دارد از آن حیثیت که طالع
 و کوکبی

و کوکبی در دست دلیل همایه است و چون زحل کوکب فخر است گفتیم
 همایه مردی بود و زویری اعتبار و چون شش روز بود که زحل
 مستقیم شده بود گفتیم که این همایه باید بود و از آن همایه بیرون
 نرود و قیمتش گفتیم که یکصد و بیست و چندی غایب است از آن حیثیت
 که عطیه ببری افتاب یکصد و بیست سال است بهر سالی صد و بیست
 به دوازده هزار و بیست و این یکصد و بیست چندی باشد پس چون این
 نشانها درست گفتیم گفت بکل که این بیع برآید بانه پس نظر صاحب
 طالع کردیم عطار بود در غم گفتیم صاحب این خانه در سفر است و چون
 در برج نرود که حضیض است و راجع است گفتیم درین سفر برپایان
 و میل دارد که بشهری دیگر برود غریب چرا که آن روی بیرون داشت
 می گفتیم میل وین دارد و خانه خرج دارد و چون در رجعت روی بکل
 دارد گفتیم از شهری غریب بشهری دیگر غریب خواهد رفت و چون
 صاحب طالع با صاحب چهارم نظر مقابله دارد و صاحب چهارم مشرعی است
 و سعد و راجع و صاحب طالع که عطار است منزه و راجع و نیز خلاق
 هفتاد است مشرعی و لیکن قبول نیست از آن حیثیت که هیچکدام در
 خطوط دیگری نیستند گفتیم احتمال دارد که این بیع شود بدشواری و
 گفتگوی و دیگر نشانها و خبرها که گفته شده صدق بود و درین مقام
 ایجاز مناسب عرض **مسئله** اگر این سند که این بیع برآید بانه آن چه فاعل

بیع برآید

کلیه از پیش گفتیم اقبال تو ظاهر سازیم بنظر خلد و طالع اگر بخداوند
 هفتم اتصال دران بیع را بدی خاصه که با قبول بود و اگر اتصال نبود بنظر
 اگر سعد در رابع بود و ماه با صاحب طالع یا بدین سعد اتصال داشته
 باشد این بیع باید و ان ضیاع بدست خلد و مسئله افتد و ان بعضی
 باشد که میان ایشان قبول بود و اگر اندر بیع رابع کوکبی باشد اگر ضا
 رابع را بیع ناظر بود و قمر یا صاحب رابع اتصال بود ان بیع باید **مسئله**
در اجاره طالع دلیل موجر سایل و هفتم دلیل مستاجر و عاشر دلیل بدل
 اجاره و صاحب هر یک دلیل ان برج باشد پس بنظر کسب هم السعاده و
 صاحبش اگر مقبول و مسعود بود و بطالع ناظر دلیل منفعت است در اجاره
 سنی و در کویزها چون مباحه ضیاع است و انچه یکفیه الا سائر **مسئله**
 در عاقبت کارها اگر برسد که اندین کار که صنم عاقبت این کار خلد بود
 بنظر اگر در رابع کوکبی سعد باشد و جامع و محترق نباشد و اندر هبوط
 بود عاقبت کار بخیر و خوشی و سعادت باشد و اگر در رابع سعد بود
 و خشن بود داوری و جنگ بود و اگر در رابع هیچ کرب بود بنظر اگر ضا
 رابع را بیع ناظر بود و مخوس بود عاقبت کارش بخیر بود و اگر صاحب رابع
 بدو ناظر باشد بنظر بدین برج که صاحب رابع در وی است اگر خلد و ندان
 برج قوی حال باشد و ناظر صاحب طالع یا صاحب رابع عاقبت کارش
 خیر بود و کارش بعضی از اول بود اگر خلد و ند طالع قوی حال بود و خلد
 خانه اش

در اجاره

تعیین
نظریه
مرد

خانه اش ضعیف او کارش بد بود و عاقبتش میان و اگر صاحب طالع
 ساخط بود و صاحب برج خود ننگر پس بنظر باده و صاحب خانه ماه اگر
 در سعد مسعود باشد اول و آخر کار بود و اگر ماه مسعود بود و صاحب
 خانه اش مخوس اول کار خوب بود و عاقبتش بد بود و اگر ماه مخوس بود
 و خلد و ند خانه ماه مسعود دلیل است که اول کار بد بود و آخر کار خوب بود
 و درین باب نیز مثالی بگویم نظر کردیم آنکه سایل از عاقبت کار خود سوال
 کرد راجع به طالع کشیدیم بدین صورت نگاه کردیم در رابع کرب

زحل اگر شد در این سند	میزان ۱۱	عقرب منتهی قوس
سرطان ۱۲		جاری ۱۳
مخس در جوزا نوع اول ۱۴	مربع ۱۵ حمل ۱۶	قمر اگر شد در این نوع اول ۱۷

قوی حال است و خلد و ند خانه اش نیز خود است و قوی است و دیگر
 دلایل گفته شد و همه راست شد **مسئله** اگر سوال کند که اندین
 کار که هستم این کار باید یا نباشد یا نه بنظر صاحب طالع و باده و خلد و ند
 خانه حاجت اگر ایشان را درین جای ثابت یا باید دید باشد یا باید

سوال کار که گفته شد
در خانه اندین

زن بود و خدای طالع و بل زن باشد و خدای هفتم و بل مرد و صاحب
 هفتم یا ماه و زهره و بل زن پس بنگار کرد و بل مرد ضعیف باشد عیب
 از مرد بود و اگر بل زن ضعیف باشد عیب از زن بود **مسئله اول**
از البستی خدای خدای طالع و خدای و پنجیم و فری که از اینها در پنجیم
 باشد یا در بستان و ده که اند و در پنج بود یا خدای و طالع متصل
 بفری که مقبول شود یا خدای در بستان و سعد بود و بل بود بر اینست
 و اگر خدای و پنجیم در طالع یا در وسط السماء بود خاصه که خدای و خانه
 قرارند و در پنج بود البستی در دست بود و اگر خدای و پنجیم معنوی یا راجع
 یا محقق بود فرزند بیفتد و زادن تمام نشود و اگر خدای و پنجیم در مقادیر
 محض باشد نیز با تمام نشود و اگر راجع و محقق و معنوی و در مقادیر
 محض باشد با تمام رسد و اگر صاحب پنجیم معنوی باشد بنظر ایدان
 باشد که ضعیف باشد و بل بر فساد فرزند و فرود خدای و در ساعت
 نیز شریک باشد درین باب اگر فری و بل باشد و ناظر بود بر پنج و بل باشد
 فرزند بود و اکت زن و همچنین اگر مرخ بزهره ناظر باشد و زهره در جای
 بد باشد خاصه در عقرب و بل سقط حمل است و اگر طالع برج و در
 بود یا در طالع و در کرب سعد بود و بل است که در شکم و فرزند باشد
 و اگر صاحب طالع و صاحب پنجیم و ماه و فری حال باشد حکم بر تمام شد
 فرزند کند **مسئله** چون مشخص کرد بدلیل مذکور که حمل هست آن پس
 که فرزند

سوال از
البستی

سوال از آنکه
فرزند است
یا نه

که فرزند که در شکم است چند ماهه است از صاحب پنجیم و فری صاحب
 ساعت هر کدام که از کوچه مغرب باشد و بی دلیل بود از انصاف از مقادیر
 بود یکماه بود و از آنست پس سه ماهه یا شش ماهه بود و اگر انصاف از
 ثلث و ربع بود چهار ماهه یا پنجاه بود و اگر انصاف از مقابل بود هفت
 ماهه بود و دیگر یکس از درجه برج هفتم یا خدای و در خانه هفتم و در حله پنج
 و هر سی درجه یکماه کن و هر چه که از سی درجه باشد هر درجه و سی کبر
 و جمله جمع کن آنچه شود ماه و روز بود که بچه در شکم مادر باشد **مسئله** اگر
 سوال کنند که فرزند در شکم زنست یا صاده بدانکه گفتی این از جمله معنویات
 و بهم مانع از احرام و بی و ایخ است که عین حق تعالی جل شانہ کسی در سبک
 نداند اما بطلبوس و بر خس و دین باب حرف گفته اند و بخان اهل اسلام
 مثل ابو معشر الحنفی و استاد ابو ریحان بیرونی متابعت و پیروی کرده اند و از
 ساختن اند و کرمی التهام فی جرح الظلام تیری بتاریکی انداخته طایر از قول
 ایشان این چند کلمه گفته می شود پس اگر پرسند که فرزند زنست یا صاده
 بنگار خدای و طالع و بخدای و پنجیم کرد و برج زن باشد فرزند بود و اگر
 در برج ماده بود و خدای باز بنگار ببطارد اگر مشرق بود فرزند پس باشد و اگر
 مغرب باشد دختر دیگر بنگار بر روز از درجه صاحب خانه ماه تا درجه ماه
 و درجه طالع بروی افرازی و از طالع سی سی بیکن اگر سهم در برج افتد
 پس باشد و اگر در برج ماده افتد خدای و لیشب از درجه ماه که تا درجه

سوال از آنکه
فرزند است
یا نه

المجلد الثاني

میزان وزن میتان	مستطیل عقرب و	قوس جایی
سرطان الط		جایی الط
سرطان جوزا نفس به خ	عطارد نور زهره ال	حوت قوس حل نجم

طالع وان کوب که قرازی می مضرت دلیل آنکس است که نامه فرستاده
وان کوب که قریح پیوندد و خلا و ند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بدو
نوشته باشند و جایگاه فرد عطار د دلیل نیکی و بدی نامه اگر نیک حال
باشد دلیل نیکی و نگاه کن نادر کلام خانه بود و از طالع که خبر ندان جنب
بود چنانکه دهم از سلطان و ششم از بندگان و بیماری و چون قمر نظر
دوستی طالع بود در نامه خرمی باشد و نظر دشمنی برخلاف این بود و نیک
بماه اگر ماه را در و ند یاب یا ماه را انصال و انصراف بتبع بود یا مقابله دلیل
کمال که اندران نامه سخنان بزرگ نوشته است و نیز بنگر نامه از کلام
ستاره مضرت اگر ماه از سعد مضرب بود و ان سعد اندر برج شرف بود
ان نامه از جانب سلطان آمده باشد یا از مردم بزرگ و اگر ماه از محض مضرب
بود از کسی بیفقد آمده باشد و اگر ماه مضرب از افتاب بود از سلطان
آمده باشد و اگر از عطار مضرب بود از دبیر یا شاعر یا نقاش آمده باشد
و اگر ماه یا عطار اندر خانه خویش بوند یا اندر طالع بوند اندران نامه حدیث
سلامتی بود و نیکویی و صلاح بنگر بماه و عطار که همیشه دلیل نامه و جنب اند
ازین دو ستاره هر کدام که اندر و ند بود یا ناظر بوند بطالع ان کوب دلیل آن
نامه بود نگاه بنگر بدلیل اگر د برج دوم بود از طالع یا اندر برج دوم بود از خا
خویش اندران نامه حدیث دوستی بود و برادری و سفر بود و اگر دلیل اند
برج چهارم طالع یا چهارم خانه خویش بود اندران نامه حدیث مادر و پدر

و خانه زمین بود و نامه از کسی آمده باشد که ببال از وی بزرگتر باشد
و اگر دلیل اند بر چ پنجم از طالع یا از خانه خویش بود آن نامه از فرزندان
باشد یا از کسی که بجای فرزند بود و در آن حدیث شادی و طرب بود و اگر
دلیل در برج ششم مخفی بود نامه از بیادوی بود یا از زنان حدیث بیمار بود
و اگر دلیل در برج هفتم بود نامه از زن بود بشوهر یا از شوهر بزن یا از
شرکت و ضد باشد و از کم شده و اگر دلیل در برج هشتم بود در نامه حدیث
میراث یا مال میراث و خوف از کسی و اگر اند هشتم طالع مخفی بود از
نامه حدیث مال میراث هلاک شده بود و اگر دلیل اند نهم بود نامه
از دوستان بود و در آن نامه حدیث بند و نصیحت و سفر و دین بود
دلیل اند دهم بود نامه از بزرگی بود و در آن نامه سخن سلطان اهل
حکم بود و اگر دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی
بود با جاه و قدر و قیمت و اندران نامه سخنی باشد که ساد کرد یا امید
که دارد از آمدن نامه بر باد و اگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده
بود یا دشمن دیگر بکن بدان سانه که ماه بوی فصل است و بدان سانه
که ماه از وی مضرت است اگر این دوستان بیکدیگر ناظر اند از شلیت
شد این ان نامه از دوستی آمده باشد اند وی حدیث بگوئی و از
روندی باشد و از بر جمع بود سخن آمیخته بود بیک باید و اگر از غنا
بود در آن نامه حدیث حضرت بود و هوای به و عطار و نکل از مخفی
برند

برند هر دو در آن نامه سخنی باشد که غناک شود و اگر یکی ازین دو مخفی
بود و یکی معلوم اند این نامه سخنی باشد که ساد شود و دین نیز مالی
بکی هم و این مثال از بزرگان الکفایه یافتیم نوشتیم **مثال** طالع سرطان با هم
و خل و ندوی ماه و منصرف از آفتاب و فصل عشری دلیل که نامه
از نزد مردی بازاری از آنکه مشتری زید شعاع آفتابست از مشتری قوی
حال بود می گفتیم که نامه سوری مردی شریفست و چون ماه دلیل است و
از خانه امید دوستان است نامه دوستی است بسوی دوستی
اندلان نامه مصلحتی و طبعی است و از آنکه مشتری ضعیف است دلیل
که این مرد که نامه بسوی وی آمده است توانایی آن ندارد که نماید
و مانند که هر دو را بجای داند بود و از آنکه هر دو در یک برج اند و از آنکه
عطار در محل مخفی است مشتری هم بسوزد و از آنکه طالع برج منقلب
ساجت ایشان بر آید از یکدیگر و آنچه مؤلف گفته در مسئله رسول اعاده
و آنچه طالع شد چون تر از آفتاب منصرف تقسیم این نامه از جانب
سلطان است و چون عشری فصل میشود کفایت بجانب مرد شریف بود
و این حاکم لار است و چون قمر پنجم خانه است که روی به بنوع خود
در نامه و عطار در در و در هفتم مجامع و هر دلیل است که در نامه سخنها
خوب بوده باشد و از زنان بزرگ مدد رسیده بود و بهر املا حدیث بزرگ
این مطلب حاصل شده باشد دیگر از مؤلف سوال کرد که فاصلی

نامه آورده حقیقت آن بکری طالع نوشته شد گفتیم که دین خیر

دلو	شش طالع حوت دین	حل	نور زهره جوزا
جدی	مهر	سرطان	جوزا
قوس	عقرب	میزان	اسد سبله

که اندک عین شش طالع عطاره در دوازدهم در و بال و جامع و اند
طالع ساقط و دیگره لایله گفتیم و چون نامه خواند شش طالع چنان بود
و انصاعلم و احکم **باب ششم در لایله ششم طالع** و خلافتش و قمر
مرفیع است و ششم و آن کوکب که از صاحب ششم مضروب شد و دلیل
است بر رخ و هشتم و صاحبش دلیل موت است و چهارم و صاحبش
و آن کوکب که قمر از وی مضروب گشته و انشئ عشره قمر صاحب خانه
قمر قابل تدبیر ماه این همه دلیل عاقبت است و طبیب از هفتم چنانکه
معالج کردن و در و ساختن از هم و خلافتش و غذا خوردن و منفعت
دادن دارد و اندووم و خلافتش و سهم السعاده و در انده ششم و
خلافتش و سبب از هفتم و خلافتش و اندین دلیل نگاه کنی
و بر حسب

و در دوازدهم در و بال و جامع و اند
طالع ساقط و دیگره لایله گفتیم و چون نامه خواند شش طالع چنان بود
و انصاعلم و احکم **باب ششم در لایله ششم طالع** و خلافتش و قمر
مرفیع است و ششم و آن کوکب که از صاحب ششم مضروب شد و دلیل
است بر رخ و هشتم و صاحبش دلیل موت است و چهارم و صاحبش
و آن کوکب که قمر از وی مضروب گشته و انشئ عشره قمر صاحب خانه
قمر قابل تدبیر ماه این همه دلیل عاقبت است و طبیب از هفتم چنانکه
معالج کردن و در و ساختن از هم و خلافتش و غذا خوردن و منفعت
دادن دارد و اندووم و خلافتش و سهم السعاده و در انده ششم و
خلافتش و سبب از هفتم و خلافتش و اندین دلیل نگاه کنی
و بر حسب

و سهم السعاده در دوازدهم
و دلیل که بر سر هر کس بود
و اگر مغرور باشد بپایند
بشد شرف

و بر حسب موافقه و مزاجهای سعود و نحوس حکم دان **مسئله** چون
دلیل برق بیمار بود و اگر و طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع نوعی
حال بود آن بیمار شفایا بدو اگر برخلاف این بود بیماری در اندک شد و
برج وسط السما دلائل بر حال بیماری کند اگر و اینجا کوکب نحوس
باشد یا خلافت بر نحوس بود بیماری بماند و برج مستقیم دلیل
است اگر اینجا کوکب سعد بود دلائل صحت بود و اگر کوکب بود بر نحوس
و برج چهارم دلیل دوا داد و باشد اگر و اینجا کوکب سعد بود علاج
پذیر بود **مسئله** اگر سوال کنند که بیماری از چه علت است بکری ششم
که کلام کوکب در دست اگر و حل بود علت سودا و ششری از بنه شدن
مزاج و مریخ از حزن و تب و شش از درد دل و درد سر و زهر از کرده
و عقیب و عطاره از خفقان و قمر از درد معد و و رده **مسئله** اگر برسد
که ماده علت از چیست اگر صاحب طالع در دهم یا بی علت از بسیار
خوردن و اگر در سوم یا بی از جای بلند افتاده بود و اگر در چهارم
یا بی از حاجت گاه و بجز مسئله باشد و اگر در پنجم از بسیاری جاع و آب
خوردن و اگر در ششم یا بی او را چیزی داده باشد و در هفتم از جنگ
و گفتگوی با زنان و بنا زان و ضد و در هشتم از دهم و نحوس و دلیل
عجایب و در نهم از بسیاری روزه و در دهم از خوف پادشاه یا از سموم
یا از گرما و در یازدهم از کنین مار و عقرب یا از جایی افتاده و

طالع از صاحب
بیماری

ماده علت
از چیست

در روز دهم از بند وزندان **مسئله** اگر سعدی در طالع باشد یعنی
 صحت یابد و این سعدی در هفتم باشد علاج طبیب موافق افتد بای
 و اگر غشی در هفتم باشد یا هفتم مخفی باشد طبیب خطا کند پس قول
 این طبیب باید گذاشت و قول طبیب دیگر باید گرفت چنانکه بطریق
 در صراط میگوید اذ اکان السابع وصاحبه مخفی لعلیل فاستدل
 بطیب آخر و اگر غشی در وسط السماء بود دلیل است بر تباهی حال
 بیمار و بعضی چیزهای زیان کار دارند و کمال و اگر در وسط السماء سعد
 بود بیمار دروغها می مناسب میل کند **مسئله** اگر پسند که بیماری
 مرضی ازین بود یا از جان نظر کن طالع و مقرر که دلیل بر است حساب
 طالع و شمس و صاحب چه مقرر که دلیل روح است پس اگر طالع یا قدر
 مخفی یا بخشی ناظر مرض برتن بود و اگر صاحب طالع یا صاحب روح مخفی
 بود مرض بر روح بود و اگر هر دو مخفی باشند یا به نقصان ناظر مرض برتن
 و جان هر دو بود **مسئله** اگر خداوند خانه ششم تحت الارض باشد بیماری
 بخان باشد اندر باطن تن و اگر خداوند ششم فوق الارض بود بیماری
 در ظاهر باشد **مسئله** اگر کسی پرسد که این بیماری در کدام اندام است
 بنظر بدان که کرب که ماه از وی منصرف گشته و بصاحب ساعت اگر بادل
 برج بود بیماری از سر و گردن و پسته بود و اگر میان برج بود بیماری از
 شکم و اگر بود و اگر در آخر برج باشد بیماری از پاها باشد و اگر این در
 که گفتیم

در روز دهم

بیماری ازین

تحت الارض

فوق الارض

که گفتیم در برج حمل باشد بیماری و سرخ باد در سر و چشم باشد و آن
 دلیل در برج ثور بود اندر کلو و فجب و آنچه بر گردن حادث شود و آن
 دلیل در برج جوزا باشد بیماری از درد دست و انگشتان و بازوها باشد
 و اگر دلیل در سرطان باشد بیماری در سینه و پستان و شش و روده بر
 و اگر دلیل در اسد بود از درد معده و پشت کوزی بود و اگر در دلیل در سنبله
 بود بیماری از سرین و نشسته گاه مثل بواسیر و فتق و نفق بود و اگر دلیل
 در برج عقرب بود بیماری از درد ذکر و فرج و خصیه و شانیه و میان ران
 بود و اگر دلیل در برج قوس بود بیماری از درد ران و اعصاب بود و افتاد
 از بالای حیوان رد و آب و فخم خوردن از دو آب و چهار پای و اگر
 در برج جدی بود بیماری از درد ران و عصبها و پیوند ران بود و اگر
 دلیل در برج دلو بود بیماری از ساقهای پای و عصبهای ساق یا افتاد
 در جبهه بود و اگر دلیل در برج حوت بود بیماری از سر انگشتان پای بود
 مثل خواب رفتن پای و غیره و در کعب پای و جاقله اندک است
 نیز فصلی بود در توافق بروج افاق و انقباضی و انقباض اعلم **مسئله** اگر پسند
 که این بیماری از وی باز است یا از نزد یک بنظر بخوان طالع و بدان کن
 که ماه از وی منصرف شده اگر مشرق باشد بیمار باشد و اگر مغرب
 باشد بیمار بدین بود **مسئله** اگر پسند که این بیمار مرد است یا زن
 اگر دلیل در برج مذکر باشد مرد است و اگر دلیل در برج مؤنث باشد

بیماری ازین

بیماری ازین

بیماری
بیماری

زن و اگر مقابله کوکب مذکر باشد یا مؤنث زن و اگر کوکب دلیل شرف
باشد مرد و اگر مغرب بوده باشد زن باشد **مسئله** اگر کسی برسد که این
بیمار به شود یا نه بنگر صاحب طالع و به راه و درجه طالع اگر هر سه
دلیل مخیر باشد و صاحب هشتم ناظر بر طالع از جای بد دلیل بر مکه
بیمار به میرد و اگر صاحب طالع یا فرد و دل باشد یا بطالع ناظر و تحت
الشعاع نباشد دلیل است بر صحت و اگر دلیلی که گفته شد بعد از متصل
شود دلیل صحت و اگر دلیلی تحت الارض باشد و متصل بکوکی باشد
که در وسط السماء باشد دلیل صحت است ملکان کوکب که محترق باشد
که دلیل هلاک بود و اگر صاحب طالع متصل بود با ناظر بر جیت
و زایل التور و العدد باشد ان بیمار صحت یابد و اگر صاحب طالع خندان
هشتم متصل بود و قمر فاسد باشد بیمار و اگر صاحب هشتم در طالع
بود و صاحب طالع یا قمر مخیر باشد بیمار و اگر صاحب طالع در هشتم
و غیبی بری ناظر و قمر مخیر دلیل صحت بود و در باب بیماری بخت
ان باشد که صاحب طالع ببعلائ ناظر باشد و بجایگاه بنگر بود و اگر
به عخان ناظر بود و در و دل بود بد باشد و بتا تران بود که نظر عخان
ان تربع و مقابله و مقارنه بود و اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا قمر ناظر
و قمر بجایگاه بنگر بود ان طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و بطالع ناظر
دلیل بود بر صحت یا نشی بر روی و موافقت دارها **مسئله** فی الجحان
بکر

و جیت

بکر بقر و وقتی که غیبی رسد به جسد یا بنویسار باشد و غیبی
بود و بیماری زیاده شود و هر وقتی که بعد از رسد بشعاع یا بجسد شعاع
و عاقبت بدید آید پس بنگر بر و اول و چهارم و هفتم و نهم چهارم
و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قمر بدین روزها بشعاع
یا بجسد عخان رسد بحران بد بود و دشواری و سختی زیادت شود
و اگر بشعاع یا بجسد ببعلائ رسد بحران عبادت باشد و تحت و در
بدید آید پس اگر در استلانی علت تا وقت سوال بر موضع قمر هست
درجه زیادت کنی بنگر پس ایسر رسد و چون نوزدهم درجه زیادت
کنی بر بیع ایسر رسد و چون صد و بیست درجه زیاده کنی به ثلث
ایسر رسد و چون صد و هشتاد درجه زیاده کنی بمقابله رسد و چون
دویست و چهل زیاده کنی به ثلث این رسد و چون دویست و
هفتاد درجه زیادت کنی بر بیع این رسد و چون سیصد درجه زیاده
کنی به ثلث این رسد و چون سیصد و شصت درجه زیادت
کنی به همان محل رسد که در وقت مرگ بوده یا در وقت سوال باید که این
مواضع نگاه دارد و متر صد بوده باشد که در وقتی که قمر بدین موضع رسد
اگر غیبی متصل شود بیمار را خطرها باشد خاصه که این مواضع درجه
اعتراق بود یا یکی از حوزهرین در آنجا باشد و اگر سعدی بدین مواضع
نوا نکلد یا درین موضعها باشد بهتر باشد و اگر درین موضع سعدی

بهره
از این

مقتل باشد راحت و سلامتی و بجز این نیکو بود **مسئله** و این قول المین
است که اینست که هرگاه اراده کنی که حال مرضی بدین پس حساب کن آن
او زیاده کن آنچنانکه گفته باشد باشد نادر و می که مرض به بیمار رسد
از راههای فارسی و بیست و دو عدد بر آن نیاوردن و جمع ساز که چند
علاج است و سی سی طرح کن ناسی بماند یا کنی پس طلب کن در جدول
حیوة و ممات اگر در جدول حیوة یابی بنویس و اگر در ممات **مسئله**
فصل ثالث فواید دیگر بعضی از این اگر کسی بیمار شود و خواهی که بدانی
که چه شود یا نه باین نام و علامت از روزی که در وی بیمار شده و بروی
افزایی در یکشنبه يك و در دوشنبه دو و در سه شنبه سه و در چهار
شنبه چهار و در پنجشنبه پنج و در جمعه شش و در شنبه هفت و در
مزد کند و بیست عدد دیگر بروی افزایی و سی سی طرح آنچنانکه بماند
در لوح طلب کن اگر در لوح حیات یابی به شود و اگر ممات بیند و حکما
روزگار او مرده اند و لوح اینست و در باب مرضی ضای که صاحب برهان

لوح ممات		
و	ه	ع
ع	ط	ز
ح	س	د
د	ر	ز
ز	ح	ط
ط	و	ع

لوح حیات		
ح	ط	ز
ز	د	ر
ر	ز	ح
ح	ط	ز
ز	د	ر
ر	ز	ح

کفایت

الکفایت و کتاب خود را برادر کرده نقل کنیم و مثالی که خود نیز حکم بر آن
کرده ایم بیان کنیم **مثال برهان الکفایت** سوال کردند از شما و طالع
که فرستیم بود ثور و صاحب طالع زهره و از آن سبب که زهره در برج ماسه
و ماه اندر مقابله افتاب دلیل کند که آن بیمار زن است و از آن
سبب که زهره در برج ابیت و با مریخ است دلیل کند که بیماری بی
از کرمی و ترعی باشد زیرا که مریخ دلیل کرمی و بیج آبی دلیل ترعی باشد
پس قیاس کردیم که چون خرب کرم و تر است از غلبه خرب بیماری
بهم رسیده و از آن سبب که خلا و ند ساعت که زحل است در اول
دلیل کند که بیماری او از درد سر باشد و نیز از آن سبب که ماه از
مضرفت و مشرفی در اول برج است بیمار از درد سر باشد و چون
مشرفی که ماه از وی مضرفت مغرب است و زهره که صاحب طالع
است هم مغرب است و دلیل کند که این بیماری گفته است و در بر باز
همی نالد خواستیم تا بدانی که عاقبت این بیمار چگونه خواهد شد نگاه
کردیم و در برج عاقبت ماه را باقییم بطارد متصل از مقابله و عطارد محقق
و خلا و ند طالع مغرب از مریخ و ماه نیز مغرب از مقابله عطارد که متحول
و مقابله افتاب دلیل بر آن بود که این بیمار هلاک شود پس خواستیم
بدانیم که این بیماری بچند نگاه کردیم تا ماه که دلیل بیماریست با عطارد
کی قرار کند و دیدیم که شانزده روز دیگر قرار می گویند کفایت شایسته

روز دیک از عمر بیمار ماند **هم آید مثالی دیک** طالع میران یافتیم
 و صاحب طالع زهره بر شمع آفتاب و سهم السعاده اندر خانه بیمار
 و زحل اندر دوت کفیم صبر بیمار است خواستیم تا بدینیم که این بیمار
 کفیت یافتیم صاحب طالع اندر دوازدهم کفیم این بیمار بیدار است
 یا بیدار زاده و لیکن از آنکه زهره مشرقیت و کوسه مشرقی در دیک
 باشد کویم بیمار سلطان است یا کسیت که پیوسته با سلطان است
 و از آنکه عطارد در شرفست مقارن زهره کویم از اهل دیوان است
 و از آنکه مریخ از ماه منصرفست و از عقربست کویم این بیمار
 ناسور بود و از آنکه صاحب طالع بشفاع آفتاب بود چنین کویم که
 بیمار بدارد که شب ترسید پس خواستیم که بدینیم که این بیمار بخت
 شود یا نه نگاه کردیم تا ماه بخت می کرد یا بعد پس ماه به اربع
 یافتیم چون برج دیک آید به ثلث مشرقی می بیند و دلیل کند که
 این بیمار بخت کرد و خواستیم تا بدینیم که بخت روز بخت کرد و صاحب
 طالع را نگاه کردیم متصل بر زحل بود از نشانه میان زهره و زحل
 چهار درجه ماند بود چهار روز یک بیمار بدتر شود و روزیاده
 کرد و بیمار را کار دشوار شود باز نگاه کردیم زهره را از زحل منصرف
 یافتیم و بمشتری می پیوست و میان زهره و مشتری هفت درجه بود
 زیرا که زهره بچهار درجه است و مشتری یازده درجه پس مابین اینها
 هفت

مثالی

هفت درجه باشد کویم هفت و زده یک بیمار بخت کرد و **هم آید مثالی**
دیک طالع دیک بیدار یافتیم و صاحب طالع در طالع اندر شرف خود دیک
 بود که این بیمار بیدار شد است و چون ماه را در برج پنجم یافتیم از آفتاب
 منصرف و آفتاب در خانه خود دلیل کند که این بیمار از فرزندان ملوک
 باشد پس خواستیم تا بدینیم که از کدام بیماری نالده نگاه کردیم صاحب
 طالع تا به که متصل می باشد یافتیم عطارد باز زحل متصل و میان عطارد
 و زحل چهار درجه است و میان ماه و مریخ هفت پس عطارد را دلیل
 گرفتیم پس چنین کفیم که این بیماری از دیوانگی است خواستیم تا بدینیم
 که زود بخت شود یا نه پس عطارد که صاحب طالع است چون از زحل
 درگذرد و بمشتری پیوندد که آن روز هفتم است بخت کرد و بدان
 که ماه مریخ پیوندد و مریخ حذو اندر برج هشتم است و میان مریخ و ماه
 هفت درجه است دلیل کند که بیمار را مخاطره مرگست اما بدان سبب
 که مشتری ناظر است اندر طالع دلیل کند که بیمار سلامتی یابد **مثالی**
که سوال از ولف این کتاب کرد در روز چهارشنبه سنویم شهر
 رمضان القدر است و ثلاثین از حال بیمار سوال کرد ند او تقاع غریبی
 گرفته شد و دو شفت درجه و آفتاب به بیست و هفت درجه و چهار
 هفت دقیقه بود از زوی اسطرلاب بر مخطره ارتفاع وقت گذشتیم
 و بدین صورت را بجه طالع درست کردیم نگاه کردیم که این بیمار در

یا زنی کفتم
مرد است از آن
رهگذر که در حل
ملاقات و سلام
سوی باشند
و از آنکه صاحب
طالع در عا

اسد سرطان	ع زحل در نقطه سنبله ع	میزان ع عقرب مشتري او
جوزا دوازده و دو خط	قوس اله	
شش اهر خود	حوت ع سرخ عک اله	معدی لوی فوق مانه

است در خانه خود است کفتم که از اهل عزت یا اهل حکم بوده باشد
و چون عطا در راجع بود و گوئی که در طالع است راجع بود کفتم که از آن
حکومت خوار می کشید بوده پس بر سید نکه که بیماری از آن بود یا جان
کفتم بیماری از آن و جان هر دو بود از آنکه طالع که دلیل قی است از این
زحل و بلخا منقوس است و خلافت طالع که دلیل جان است بر بیع عطا
و بر بیعت منقوس پس بر سید نکه که بیماری داد کفتم که در در سر و کس
از آنکه زحل که صاحب ششم است در طالع راجع است و با این در در سر و کس
تت نیز دارد از آنکه بر رخ در طالع زحل است پس بر سید نکه که از آنکه
این بیماری بهم رسیده نگاه کردم صاحب طالع را در خانه دهم راجع
یا فتم کفتم از خوف سلطان یا از هوا می گرم این بیماری بهم رسیده
پس بر سید نکه که این بیماری نوبت باشد یا کفتم کفتم در در کمر کرده کفتم
از آنکه

از آنکه دلیل طالع مغربیت و تب نوبت باشد از آنکه دلیل تب که مرغ است قیبت
پس بر سید نکه که این بیماری بهتر شود یا پیور نگاه کردم بر رخ عانت حاش
مشتري و در عقرب راجع کفتم این بیماری سخت نیاید پس نظر کردم صاحب
طالع بر حیت ناظر به نحسین که یکی در طالع بود و صاحب ششم و یکی در
سابع صاحب هشتم کفتم که سبب مرگ تب باشد و از آنکه صاحب طالع
منقوس بنظر بخنان و در بیعت بود مصوب بن النحسین بود کفتم این بیماری
بمیرد پس بر سید نکه که وقت مرگ کی باشد نگاه کردم بر رخ در طالع
به بیست و سه درجه بود و بر رخ در سابع به بیست و سه درجه کفتم روز
سیوم بعالم بقا خواهد رفت بعد از آنکه این مقدمات کفتم شد کفتم
این بیماری با در قدر پی و دوست صمیمی تلف است و بعد از سه روز بعالم
اختر شافت و از اول اسم و عیسی کفتم طالع مسئله نمی بد از این
جبهه اول نام نمرود نکه که از روی طالع مسئله حقیقت بر رخ ظاهر سازند
مسئله عیسی بن عقبه نوبت که بر سید نکه که بیماری بد یا پیور بنظر آن صاحب
طالع در طالع باشد و سعد یا مسعود باشد صحت یا بد و اگر در ثانی بود
به اطباء مال بسیار بخشند تا علاج کنند و بعد شود و اگر در ثالث باشد بیعت
شود و اگر در رابع باشد پیور و خصوص منقوس یا منقوس باشد و در خامس
فقر شود و در سادس مرض او بطول کشد و بهتر شود و اگر صاحب طالع
در هفتم باشد می باید که در شود از خانه خود و فرزند آن و اهل بیت خود

احال جای
علاج آن

فصلی حقین ملک
صغیر و فوری از
استیلا خدیو

مسجد النملک خواجه
مکان اولیای

کتابخانه ملی
ایران

برند خور بازاید و اگر در طالع ستاره سعدی بود و در هفتم فصل کر خسته
تکین اند و اگر ماه یا خلد و ناطع در برج ذو جلدین باشد کر خسته و مفر
باشد و اگر ماه اندر تحت الشعاع بود و بر محل بیوند کر خسته بود و اگر بر مخ
برند هم میزد و اگر بیشتر می بیوند و بجمع باشد خود بازاید بطبع خوش
و اگر کوب متصل بهر راجع باشد لیل کر خسته راجع باشد خود باز کرد و
اگر سراج التبرج زود و اگر طیل لیس بود در باران آید و اگر خسی که تدبیر
فر کند و در ندری باشد این کر خسته از دسر ای و نزدیک باز کرد و بطریق
کوبد اگر صاحب برج خویش متصل باشد از اول یا مایل از اول کر خسته
ظفر باشد و اگر جز این باشد ظفر نباشد و اگر قر منصرف شود از صاحب
برج خویش یا از شرف یا از صاحب مثله خویش از صاحب طالع کر خسته
خود رفته باشد و اگر کوبی از صاحب برج شرف و غیره منصرف شد با
کوبی و باره باشد و اگر در طالع محسوس باشد و در هفتم سعد کر خسته و از
خواهد گرفت و اگر ماه منصرف باشد از سعدی و بجمع کوب اتصال شد
باشد بکوبی کر خسته را بکوبند و اگر ماه منصرف بنوعی از کوبی و متصل بود
به نحوی هم بکوبند و اگر در وسط السماء محسوس بود یا خلد و ناطع السماء
یا خلد و ناطع ماه یا اقصاب متخیر بود خلد و ناطع ماه منصرف و در
و اگر ماه یا خلد و ناطع متخیر بود حضرت بهر بند و در اگر اقصاب یا خلد
خانه ماه در برج هفتم بود و بر برج خسی در هفتم باشد خداوند بند

میرو

میرو و اندر جستن بند یا نبند و اگر ماه در برج هفتم بود و محسوس در برج
برج بند میرو و اگر خلد و ناطع ماه در تحت الشعاع بود و خلد و ناطع
بوی بنکر و خلد و ناطع در جستن بند میرو و اگر ماه در برج منقلب بود
و خلد و ناطع ماه اندر برج منقلب طالع برج منقلب کر خسته باز آید و اگر ماه
با اول برج بود و به نحین پیوسته با اول بود که کر خسته بود و اگر با خرج برج
بود و بکر کر خسته باشد و اگر ماه اندر و ندری بود و خلد و ناطع اندر و ندر
کر خسته هنوز از شهر خود بیرون رفته باشد ران کوب که قریبی متصل
و ان کوب که صاحب هفتم بود متصل است اگر این هر سه در او ناطع باشد
او ناطع صاحب وسط السماء یا در او ناطع اقصاب یا در او ناطع صاحب ستاره
باشد کر خسته از شهر بیرون رفته باشد و اگر این هر سه در او ناطع باشد
باشد بر نکل آن شهر باشد و اگر ماقبل باشد از شهر بیرون رفته باشد
و بدان ناحیه باشد که در بلاد ران نج باشد اگر لیل کر خسته در طالع
باشد کر خسته در وسط مشرق در شهر و اگر در و اندهم بود کر خسته در بیرون
شهر بود و اگر در و اندهم بود و در غای مشرق بود در حوالی شهر و دیگرها
برین قیاس کن و اگر برج نابل بود از شهر بیرون رفته باشد و اگر ماه در برج
مشرق بود از طالع کر خسته بسوی مشرق رفته باشد و در برج جنوبی بسوی
جنوب و غری بسوی مغرب و شمالی بسوی شمال عالی که در برهان الکفایت
اشاره کرده این است **مثال** طالع برج قوس و خلد و ناطع مشرقی و ماه منصرف

از مشرب و متصل با قناب از آن سبب که ماه با اول برج است اولی آن
 که کریمه و از آن سبب که برج در حیدین است می نماید که کریمه
 دوتن باشد و از آن سبب که ماه خلا و طالع و ساعت و در وقت است
 دلیل که کریمه در شهرند و هنوز بیرون رفته اند و بلان سبب
 ماه از مشرب منصرف است و با قناب متصل دلیل که کریمه و با ناید
 بطوع و بلان سبب که خلا و خانه مشرب است و ماه از وی منصرف
 و مشرب مستقیم دلیل که خلا و کریمه خوشه شود و می استیم
 تا این که می بازاید نگاه کردیم که ماه که می می کرد که علامت باز آمدن
 به پس دین و در برج دوم یافتیم از برج ماه دلیل که کریمه و در هشتم **مثال**
یکم از کتب طالع حوت و خلا و طالع مشرب اند برج دوم بلان
 سبب که ماه اند و برج زابل و خلا و طالع نیز اند و می می ناید است اتصال
 ماه و طالع است از سبب پس دلیل که کریمه از شهر بیرون رفته
 و بلان سبب که خلا و طالع و ماه ساقط اند از طالع دلیل که کریمه
 نیده است و چون خلا و طالع اند برج آفتی و طالع ماه بوی پتو
 اند برج آفتی دلیل که سبب مشرب رفته و بلان دلیل که برج آفتی
 در کوچه بود و زمانی که کریمه نیده است پس نگاه کردیم از حال صاحب نیده
 از برج وسط آفتاب یافتیم و مقبول مشرب و دلیل که خلا و کریمه
 پیوسته سلطان بود یا نکر و ستوده و نیکو حال باشد پس نگاه کردیم و بخت
 این کار

مثال

این کار از اتصال ماه و از برج چهارم و خلا و نیدش و خلا و نید خانه ماه یافتیم
 اتصال ماه بطارد و عطارد بر محل می بود از آن قنابل و زحل اند برج راجع
 و خلا و نید خانه ماه راجع و نماید و چون زهره و زحل مستقیم بهم بودند طبع
 باز آید **مثال دیگر هم از کتب** طالع کریمه سرطان یافتیم و خلا و طالع ماه
 و ماه اند برج ششم منصرف از کریمه متصل بطارد از قنابل و عطارد ساقط
 از طالع پس دلیل که کریمه این بند است و از آنکه در برج ششم است اتصال
 ماه بطارد است و عطارد نیز مشرب است دلیل که کریمه مشرب مشرب
 رفته باشد و از آنکه عطارد ساقط است از طالع و خلا و نید برج عاقبت
 است و برج چهارم می نکر دلیل که کریمه این کریمه بدست یاور و دواز
 بناید زیرا که خلا و نید خانه ماه نیز یافتیم و خلا و نید است نیز در برج
 سوم است و نیز مستقیم است از خلا و نید ساعت اند و نید بودی راجع
 بودی دلیل باز آمدن بود و از آنکه اتصال ماه از قنابل است دلیل که کریمه
 مرکز در آن کریمه و از آنکه عطارد نیز ماه ساند و به آفتاب دهد و دلیل که کریمه
 این کریمه مشرب سلطان می بود و از آنکه از نداد زابل است و برج به
 شرب و در چهارم دلیل که کریمه عاقبت این کار ضايع بود و باز بناید **مثال**

مثال

مثال

حوت	عطارد	زحل
دو	دو	دو
حوت	حوت	حوت
قوس	قوس	قوس
قوس	قوس	قوس
قوس	قوس	قوس
قوس	قوس	قوس
قوس	قوس	قوس

و صاحب خانه ماه هر و مریخ است و مریخ در خانه خود و چون صاحب طالع
 و ماه دلیل کریمه بود و چون که صاحب طالع است در میان دل و روح خود بود
 کفتم کسی باشد بزرگ و از خاندان قدیم باشد و چون قدر برج وسط
 السماء و هبوط برج کفتم که از خوف سایل کریمه باشد و چون خلایق است
 زحل بود و در برج زایل بود کفتم این کریمه از شهر بیرون رفته باشد و چون
 ماه در برج شامی بود کفتم کریمه بجانب شمال رفته باشد پس سایل
 که باز آید یا نه نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانه خود و صاحب وسط
 السماء کفتم خود باز آید و چون صاحب برج عاقبت در دوم می باشد و
 و معنی است بعد از مراجعه از کسینا و جبریم بیرون رود و پس بداند که
 کی باز آید کفتم مجامع و بکند آنکه قدر و ملاقات سه درجه و بیست
 دقیقه هر درجه ماهی حساب کردیم و چون مریخ با قمر مجامع بود کفتم در راه
 یکی از امر ملاقات کند و چون قمر و نده تحت بافتاب است کفتم که در
 بران است که با اتفاق آن شخص اراده کند که خدمت پادشاه رسد و چون
 کوکب نحس بود و قمر و هبوط کفتم که میسر نشود ملاقات پادشاه و مراجعه
 نماید چون این گفته شد فرمود که این طالع مسئله جهت رفعت یا انحطاط
 عبدالرحمن و درستی بود که بزرگ بزرگ کلاهی بزرگ بوده اند و در وقت
 و حاکم لاریش و جاعقی از مردم لاری و در وقت نزاع عالی شکوه آورده بود
 و بطریق تو حجاب از وی طلب میکردند حضرت مشا الله متوجه زیارت مشعل
 مقدس

مقدس شد بود و بعد از چهار ماه مراجعه نمود و آنچه از وی احکام جوی سایل
 حکم کرده شد موافق آمد و احکام عالم بالقبول **باب هفتم در دلایلی بیت هفتم**
و مایه من المسایل در زمان شوی طالع و خدایش و قمر و آن کوکب که قمر از وی
 منفصل است و دلیل سایل باشد و هفتم و خلا و دلش و آن کوکب که قمر بدلیل
 است و دلیل آن کس است که از جبرای برسد و افتاب و دلیل ثبات و هر
 دلیل زنی که دلیل سایل در هفتم باشد یا صاحب هفتم یا بدلیل مسئول عنه
 متصل شده باشند و هیچ واقع شود و هر یکی از جانب سایل باشد و اگر بدلیل
 مسئول عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن نیز هیچ برآید یا نشا
 و بی رنج و طلب و هر یکی از جانب مسئول عنه باشد و هر یکی که معنی برآید
 مقبول بود دلیل است بر تباهی و ناسستی آنکس پس اگر کسی بدلیل حال بود و یا
 مرد بود و اگر زهره و زین زن و هر بدلیل که در وقت باشد قمری تر باشد و همچنین
 صاعد و متعطل هر بدلی که زایل یا ساخط یا هابط بود ضعیف بود **مسئله اول**
 دلیل سایل و دلیل مسئول عنه هر دو در یکجای جمع شود بطلان کلام کوکب فخر
 این دو کوکب نقلی کند یا تو ایشان دو کوکبی جمع می نماید آن بوده باشد
 چنین را نشویند برآید و اگر چنین باشد بطلان کوکب که ماه از و منفصل
 شده و آن کوکب که ماه بر وی متصل است اگر این دو دلیل یکجای جمع شوند
 یا متصل باشند این را نشویند برآید و اگر این دلیل هم متصل باشند پس
 افتاب و دلیل هر کس و هر دلیل زن اگر اتصال داشته باشند این را بدلیل

کتاب الحساب و مریخ و زحل
 و صاحب خانه ماه هر و مریخ است و مریخ در خانه خود و چون صاحب طالع
 و ماه دلیل کریمه بود و چون که صاحب طالع است در میان دل و روح خود بود
 کفتم کسی باشد بزرگ و از خاندان قدیم باشد و چون قدر برج وسط
 السماء و هبوط برج کفتم که از خوف سایل کریمه باشد و چون خلایق است
 زحل بود و در برج زایل بود کفتم این کریمه از شهر بیرون رفته باشد و چون
 ماه در برج شامی بود کفتم کریمه بجانب شمال رفته باشد پس سایل
 که باز آید یا نه نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانه خود و صاحب وسط
 السماء کفتم خود باز آید و چون صاحب برج عاقبت در دوم می باشد و
 و معنی است بعد از مراجعه از کسینا و جبریم بیرون رود و پس بداند که
 کی باز آید کفتم مجامع و بکند آنکه قدر و ملاقات سه درجه و بیست
 دقیقه هر درجه ماهی حساب کردیم و چون مریخ با قمر مجامع بود کفتم در راه
 یکی از امر ملاقات کند و چون قمر و نده تحت بافتاب است کفتم که در
 بران است که با اتفاق آن شخص اراده کند که خدمت پادشاه رسد و چون
 کوکب نحس بود و قمر و هبوط کفتم که میسر نشود ملاقات پادشاه و مراجعه
 نماید چون این گفته شد فرمود که این طالع مسئله جهت رفعت یا انحطاط
 عبدالرحمن و درستی بود که بزرگ بزرگ کلاهی بزرگ بوده اند و در وقت
 و حاکم لاریش و جاعقی از مردم لاری و در وقت نزاع عالی شکوه آورده بود
 و بطریق تو حجاب از وی طلب میکردند حضرت مشا الله متوجه زیارت مشعل
 مقدس

و اگر هر دو زن این باشند که با هم در آن زمان شوهری بر نیاید و اگر دلیلی بر اینکه
 اتصال باشد اما یکی را به محترق بود و در هر دو این کار بر نیاید **مسئله**
 اگر خواهی که بدانی که این زن خدایت یا نشت بکن صاحب برج هفتم
 اگر کرب سعد باشد یا پیوسته بود بکوی سعدان زن خدایت
 باشد و اگر خدایت باشد با ناظر بود بکوی بخش آن زن نشت است **مسئله**
 اگر خواهی که بدانی بکوی بخش است یا بد جز است بکوی صاحب هفتم اگر
 در خانه خود باشد و سعد برج انداخت خدایت آن بکوی باشد و اگر
 هفتم اند بر جای و بخداوند خانه خدایت ناظر اند و سستی آن زن بکوی
 باشد و اگر در مقابله نکرد آن زن زشت خدایت باشد و از آن مع میانه خدایت
 باشد **مسئله** اگر پرسند که این زن بخشم رفته یا زایل یا نه بکوی بخداوند
 طالع و آن کرب که ماه از وی مضرت است دلیل مرد است و خداوند هفتم
 و آن کرب که ماه بوی متصل است دلیل زن است اگر این دلیلها بهم متصل
 اند از شکیست و تسدیس با زایل بخدایت و اگر از آن مع و مقابله و مقارنه
 بود زن با زایل و اگر زایل یا زایل نماید و اگر شش و دوازده باشد و فوق
 الارض و زهر مغرب بود و طالع و محترق زن بصلح با زایل و پشیمان
 شود و اگر شش تحت الارض بود و زهر فوق الارض با زایل بد شواری
 بود و اگر بوقت مسئله شش و زهر هر دو ساقط باشد بکوی نازن طلاق
 سزاوار که از وی خبر و منفعت نباشد و اگر زهر مستقیم بود زن بر شوهر مسلط
 باشد

فتنه زن شاهی
 زن

خوشی و بدی
 در خدایت زن

زن نازن
 با زایل یا نه

باشد و از یکدیگر جدا گردند و در پشیمان شود و خود را ملامت بکند و اگر
 زن یا زهر راجع بود زن بصلح با زایل و اگر ماه ناقص نبود باشد یعنی نه چنان
 گذشته باشد لیک کند که زن پشیمان شود و اشتی کند و اگر ماه زایل شود
 بود یعنی از پیش از چهاردهم بود دلیل بود که زن پشیمان شود و باز
 بناید و اگر زایل بد شواری **مسئله** اگر خواهی که بدانی که زن نامشروعی که شود
 بکوی کرد و دست باشد یا نه بکوی بدیل مرد و زن اگر از شکیست و تسدیس
 بهم نکرد دلیل که بکوی بدیل کرد و دست دارند و اگر از مقابله نکردند زن
 بر ناز و اگر از آن مع میانه حال باشد در دوستی و دشمنی **مسئله** اگر پرسند
 که این زن و شوهر مال دار شوند یا نه بکوی دوم طالع و به هفتم که دلیل
 مال زوجین باشد اگر سعدی درین بر جای آید یا بکوی سعد ناظر باشد
 یا خداوند این بر جای سعد بود یا مسعود و مستقیم دلیل کند بر قاتل کوی
 ایشان و اگر بر جای که یاد کردیم بخش یا خداوند آن بر ج بخش یا راجع باشد
 دلیل بر پشیمان و کم نفعی ایشان باشد **مسئله** اگر پرسند که کدام یک از
 ایشان مسلط اند بکوی صاحب طالع اگر در وقت باشد و صاحب هفتم اند
 زایل دلیل کند که پرسند قوی است و اگر حکم او روان تر و اگر صاحب هفتم
 در وقت باشد و صاحب طالع زایل دلیل کند که مسئول غنه قوی دست تر
 و پرسند زیر دست وی بود **مسئله** اگر سوال کنند که زن زود تر میرد یا
 مرد بکوی اگر صاحب طالع زود تر بخش متصل شود یا محترق آن در دلیل کند

مستقیم و منفصل
 در خدایت

زن نازن
 شاهی

تسلط و بدی
 در خدایت

زود تر میرد
 یا زود تر میرد

که مرد زودتر بیرون و اگر صاحب هفتم زودتر مخفی با محترفا کرد و زنند
 تر بیرون و اگر سعدی بدان ناطر باشد بیاید کرد و زنند و اگر مرد زاین
 یا سادس مخفی بود اگر خانه قریح مدکور بود مرد زودتر بیرون و اگر نش
 بود زن زودتر بیرون **مسئله** اگر بر سنه که این زن جوان است و پاک
 دامن یا نه بیکر صاحب برج هفتم اگر در برج ثابت بود جز غریب و بگو
 سعد متصل بود پاک دامن بود و اگر در برج ذو حیدرین بود و سعدان
 نظر داشته باشند شوهری دیگر کرده بود و یا سخنی گفته باشند و اگر
 بر سنه که انان شوهر زنند دارد یا نه بیکر خانه پنجم دلیل اگر کوکی
 دران باشد تویم بی و اگر نداشته باشد و اگر قریح
 بر جل متصل بود بقراب کسی بران زن دست دلد کرده بود **مسئله** اگر
 بر سنه که این زن بجز از من کسی دیگر دست میدهد یا نه بیکر اگر صاحب
 خانه هفتم درونند یا اهل بی الوید است دلش با شوئی خرد بود و اگر در
 زایل الوید باشد دلش با شوئی بنوع **مسئله** اگر بر سنه که این زن معشوق
 چه نوع دارد بیکر صاحب هفتم تا بکلام که کتب متصل است منسوب ان کن
 بگوید و باب زنا شوئی از برهان انکفایه مثالی بگویم **مثال** نگاه کردیم
 بدین طالع عقرب یافتیم صاحب طالع مریخ و مریخ اندر وسط السما ماه اندر
 طالع و نزد بک درجه طالع و دلیل طالع و اماه یافتیم و از آنکه ماه متصل
 مشتری و مشتری در هفتم است و صاحب ساعت هم مشتری کویم منوی
 از زن

استغفار

المنجی
یا فی اصل

فکر زن کسی
در سنه بیاید
پانه

از زن خواستنی است و از آنکه ماه با سهم السعاده است و صاحب طالع
 و مشتری اندر و دل چنین کویم که این تزویج بر اید بسبب آنکه ماه مشتری
 بیوندد و چون از مشتری منصرف شود و بیوندد دلیل کمال بر و طاق
 شدن اما چون مشتری اندر هفتم راجع است کویم اول کار به ضامانجا
 چنانکه نوید شود و چون مشتری مستقیم کرده این حاجت بر اید پس
 خواستیم که بداییم که این زن قبل ازین شوهری داشته یا نه نگاه کردیم بجا
 هفتم و آن زهره است اندر برج ذو حیدرین کویم که زن شوهری
 کرده است و از آنکه زهره در مقابله رجل یافتیم و زحل در خانه موت است
 کویم این زن را شوئی مرده است پس خواستیم که بداییم که این زن را
 در زند هست یا نه پس نگاه کردیم برج پنجم از برج زهره و آن برج اول قیام
 و اندر وی ستاره که کویم که او از زند نیست و اگر کوکی بودی گفته بود
 هست **مثالی دیگر** طالع سنبله یافتیم و خلدش اندر غم دلیل که آنکه
 این مرد غم نیست و از آنکه اندر برج غم است و باز خلد دلیل که این
 مرد وارد سفر زیان بوده و خلد و دل مال است باز نگاه کردیم از حال زن
 خلد و دل هفتم مشتری و در خانه خود دلیل کمال که این زن بیکر وی است
 و بیکر حال و بیکر خج و از آنکه مشتری در و دل است دلیل که این زن
 معرفه است و از آنکه مشتری باز زهره و بیج ذو حیدرین است دلیل که کمال
 که این زن بیوه است پس خواستیم که بداییم که این تزویج بر اید یا نه عطار
 پیوسته بود

مثال

که صاحب طالع است منصرف یا فتم اندر خل و مغوی بری و ماه خالی
 السرم قبل کند که این ترویج بنیاید و از آنکه زهر در سمر طالعها دلیل
 زن است و زهر در خانه عطارد و عطارد در خانه زهر دلیل کند که سایل
 و مسئول عندهم و خویشانشند از آنکه زهر در وسط السمات و عطارد
 اندر برج زابل است دلیل کند که این زن متکبر و کردن کس بود و هرگاه
 و مرد در غربت رفته بود و در اینجا مانده و از آن سبب که مرد غریب رفته این
 ترویج بر بنیاید و زن قبول نکند و بی نکند **مثالی** یکی طالعی فریافتیم
 و صاحبش زهر و راجع چون ضعیف بود دلیل شد ماه نکستیم و ماه را
 قریب حال یافتیم و از آنکه حد و ساعت و خانه خویش است پس را منصرف
 یافتیم از عطارد و متصل بزهر عطارد را دلیل مرد گرفتیم که از روی منصرف شد
 شده زهر را دلیل زن گرفتیم که ماه بوی متصل می شود و از آنکه ماه از
 عطارد بازگشته چنین گوئیم که این زن و این شوهر یک پیشی ازین بوده
 و از آنکه زهر راجع است گوئیم این را خویشی است و از خویشی بدل طلاق
 خواسته خاستیم نابل نیم که این ترویج بر آید یا نه گوئیم این ترویج بر نیاید
 زیرا که زهر راجع است و زنب اندر طالع و او تا د طالع زابل و بلکه برج
 عاقبت سرطان است بستی به البوت و سرطان برج منقلب است
مثالی که از مخالف استفسار کردی اند صورت طالع بدین
 طریقت گفتیم که صیر از زنا شوهر هست که مرد غایب باشد از آنکه

مثال

صاحب

صاحب هفتم در	سرطان	اسد	سنبله
طالع است و صاحب	جوزا	زحل الح	زحل الح
طالع دهم پس	ثور	عقرب	عقرب
خواستیم که بدینیم	زهره	قمر	قمر
کد زن از خافان	حل شمس	دو ط	قوس
بزرگ است با از تر	حوت	جدی	جدی
دین زهره که دلیل	عطارد		

زن است در شود و عاشر یافتیم گفتیم این دختر بزرگ است که حکم باشد
 یا حکم بسته داشته باشد و مرد زحل که دلیل مسئول عنه است و در
 و بال و راجع و مکرر دلیل سایل است و در مبط و منصرف دلیل مرد گفتیم که زن
 و زهر دلیل زن چون از یکدیگر ساقط بود دل گفتیم این کاتب بنیاید که
 سوال کرد که از روی این طالع دین زودی او را شوهری خواهد شد
 یا نه گفتیم نه از آنکه ماه از خل منصرف و یکو کبی دیگر متصل نیست و چنان
 شد و چهار سال دیگر است که آن عورت نشسته مکرر سیحانه بختی بری
 دهد انشا الله **مثله** فالق طالع و صاحب طالع و گوئی که قرار روی
 منصرف است دلیل صاحب کالاست و گوئی که قریبی متصل است یا نه
 سابع و گوئی غریب که در طالع یا در وسط السمات یا در هفتم یا در چهارم یا
 دلیل دین است و اگر این بود هر کوی که در عدم و نه و در دهم باشد

مثالی

دزدان است
یا بیگانه

دلیل دزد است **مسئله** اگر پرسند که دزد آشناست یا بیگانه اگر هر وقت
طالع ناظر باشد یا در طالع باشد یا صاحب طالع ناظر باشد دزد غریب
و اگر غریب دزدخانه خویش بود در طالع یا ناظر طالع یا آنکه دزد که در طالع
بود در آن خانه غریب بود لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در خارج باشد
دزد از اهل بیت سایل بود پس اگر آن کوکب که در طالع است یا دلیل
دزد است افتاب بود دلیل آنکه دزد بد باشد را اگر هر دزدی که
باشد و اگر مرغ دلیل شهر و اگر زحل بود خادم و غلام و نیز و اگر عطارد
بود فرزندان و اگر در شرف و مثلثه و جدا نباشد آن دزد خادم بود و اگر
آن کوکب که ماه از وی منصرف است و آن کوکب که ماه بوی متصل است
هر دو در یکجای باشند آن دزد نیز از اهل بیت سایل باشد و اگر شرف
بهم متصل باشد دزد نیز از اهل بیت بود و اگر دلیل دزد در طالع بود در
طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل دزد است یا صاحب طالع
در طالع یا در نهایی دیگر بوده نظر آن بر آن کوکب که در طالع است و بعد
هفتم و بدان کوکب که ماه با اتصال بوی بود که این هر سه دلیل دزد بود
پس آن سایل خود دزد باشد **مسئله** اگر پرسند که دزد مرد است یا زن اگر
دربرج زبور یا مشرف باشد یا در برج مذکر باشد دزد مرد باشد و اگر در برج
مؤنث باشد یا کوکب دلیل مغرب باشد یا در برج مؤنث باشد آن دزد
زن بود و اگر کوکبی در برج زن باشد و کوکبی در برج مرد باشد که زن
باشد

طالع
کوکب

باشد ازین سه دلیل ما در برج که ماده است از درجه وسط السماء
تا درجه مغرب و از درجه طالع است تا درجه اول الارض و این دو ربع
مؤنث گویند و آن دو ربع دیگر مذکر است **مسئله** اگر پرسند که دزد از آزاد
یا بنده نظر آن کرد دلیل دزد سعد بود یا در برج مقبول بود دلیل است که
دزد آزاد است و اگر صغیر بود یا کوکب حسن بود یا دلیل دزد دزدخانه
ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود **مسئله** اگر پرسند که دزد معروف
و اصیل است یا نامعروف و بد اصیل نظر آن کرد سعدی در طالع یا در هفتم
باشد و در آن خانه حقی داشته باشد آن دزد مشهور و معروف و اصیل
بود و اگر در طالع یا هفتم کوکب حسن بود یا آنکه در وبال و هبوط و اختلا
و حقیقت بود دزد بد اصیل و بنده زاده باشد **مسئله** اگر پرسند که دزد بد
قیمتی باشد یا قیمت سهل داشته باشد نظر آن کرد در وسط السماء کوکب
حسن بود یا صاحب وسط السماء حسن باشد قیمت آلا سهل باشد و اگر
در وسط السماء کوکب سعد باشد یا ناظر کوکب سعد باشد آن چنین
با قیمت باشد و اگر خصی در وسط السماء بود و ماه نیز خالی سپ باشد
دزد بد بسیار بی قیمت بود و اگر خلد و دزدخانه ماه در عاشر باشد قیمتی
باشد و اگر کوکبی که در عاشر باشد یا کوکبی که خلد و دزدخانه عاشر باشد
اتصال بر کوکب که داشته باشد دزد بد از جنس همان کوکب است و اگر
برج مال آتشی باشد و ماه اندر برج آتشی دلیل باشد که از آتش بیرون

از اهل بیت
یا بیگانه

موقوف
اصیل
یا بنده

قیمت
کوکب

آورده باشد و چون زهرم پیوسته باشد بگویند که در خانه مال است پیرایه
 زنان باشد و اگر خلل و نل ساعت و برج محل باشد دلیل باشد که آن
 پیرایه تغلق بسرویدی داشته باشد **مسئله** اگر بر سنگله دزد دوست است
 یا دشمن پس بنگر از دلیل دزد یا دلیل مال بنظر دوستی می نگرند با آنکه
 بطالع بدوستی ناظر است یا آنکه دلیل دزد در حوض است دوست باشد
 و اگر دلیل دزد بنظر دشمنی بطالع یا دلیل مال ناظر باشد یا در خانه دشمن
 باشد دشمن است و اگر در حوض ظاهر نباشد لیکن ناظر بطالع و صاحب
 طالع باشد دلیل بود که دزد در آن خانه بظاهر دست باشد و به باطن
 دشمن **مسئله** اگر بر سنگله این دزد دیگر با آمده بهمان خانه یا به بی نظری
 کن ماه اگر بطالع ناظر باشد و صاحب طالع دانه بیند و در برج ثابت
 یا منقلب باشد هرگز آن دزد بان خانه نرفته باشد غیر این مرتبه که بدزد
 رفته است و اگر بخشی سهم السعاده نظرد او از پیش این دیکر چیزها
 دزدیده است و اگر سعدی سهم السعاده ناظر باشد این عادت نداشته
 و اگر این حال که گفتیم در برج ذو حیدرین باشد یکبار آمده باشد **مسئله**
 اگر بر سنگله دزد پیراست یا جبرین بنگر بگویند که در طالع است و خلل و نل خانه
 هفتم و آن کوکبی که ماه بر می منقلب است اگر ایشان در اول برج باشند
 مشرقی باشند دزد جرات باشد و اگر به آخر برج و مغربی باشد دزد پیراست
 و اگر در وسط برج باشند و نه مشرقی و نه مغربی دزد کل باشد **مسئله** اگر بر
 که دزد

دزد پیراست

دزدی با مال است یا نه

دزد پیراست یا جبرین

دزد کل

سر دلال خوانده هفتم در کتاب

بگوید دزد چهره رنگ داشته باشد و اگر اذان سه دلیل که با دزدیم زحل باشد
 اسرینک باشد و کندی وین و خرد چشم و سرخ و قلند و بیاض اندام
 و کان کار و اگر دلیل از مشرقی باشد دلیل کون باشد و بگو چشم و ارباب
 ابرو و فقر اندام و بنگر و عبا و اگر دلیل مرجع بود ممکن موی و زنگ چشم
 و سرخ و سفید وین چشم و چون راه رود بشتاب رود و اگر دلیل زهر بود
 سفید پوست و چشمها سخت سیاه و یا غبار رنگ و مزاج کشته و سیاه
 خنده باشد و اگر دلیل عطارد بود مشرق دزد کوهی باشد یا غلامی
 و اگر مغربی بود و مخفی دزد کوهی بود و اگر مغربی بود و مخفی بنزد دزد
 تنگ ریش باشد و در سر و سبز رنگ و زبان او باشد و اگر دلیل آفتاب
 بود بنگر که آفتاب یکلام کوکب پیوسته است صورت آن کوکب بود و اگر
 آفتاب بگویند اتصال بود دزد سرخ موی و ازرق چشم و ستمکار بود
 و اگر دلیل ماه بود بنگر که ماه یکلام کوکب پیوسته است دزد بدان صورت
 بود و اگر ماه را اتصال بود دزد خرم موی و سفید روی و کرد روی و سفر
 دوست بود و بنگر که ماه یکلام برجست دزد بصورت همان برج باشد
مسئله اگر بر سنگله دزد کالایدست کسی داده یا دوست و بی است
 بنگر از درجه طالع نادر و جبه و تل الارض اگر در اینجا کوکبی باشد بگوید
 کسی داده و اگر کوکب نباشد کالایدست دزد است **مسئله** اگر بر سنگله
 دزد نجاست اگر دلیل دزد چنانکه بارها یاد کردیم صاحب سوم و هم فصل

دزد کالایدست کسی داده یا نه

دزد کل یا نه

باشد یا بکوی متصل باشد که در سحر و نهم بود یا دلیل دین موضعها
 باشد و نه از شهر بیرون رفته باشد و متصل بجای دو و کرده پس اگر دلیل دین
 در برج انشی بود یا ربع شرقی آن دزد بجای مشرق رفته باشد و برین
 قنارین سا بر او باغ و اگر دلیل در دزد باشد دزد بجای رفته باشد و در شهر
 باشد و اگر دزد برج و جسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفت و اگر دزد
 برج مغرب بود هم اندر شهر از بجای بجای دیگر نقل میکند **مسئله** اگر برین
 که دزد بدید و در بجای آن کرده اند بنگر برج و ربع اگر سعدی در چهارم بود یا قضا
 چهارم سعد باشد دلیل است که دزد بدید در بجای لطیف و حرم پنجاه کرده
 باشد و پیش کسی شریف بود و اگر در ربع مخفی بود دزد بدید بجای کثیف
 خسب نشان کرده باشد پس بنگر بدین برج که خداوند ساعت اندر و بجای آن
 و بدین برج که ماه اندر و بی است و برج چهارم آن بر جای آن باشد دزد
 در بجای پنجاه کرده باشد که به آب نزدیک باشد و اگر بر جای انشی
 باشد در بجای پنجاه کرده باشد که مکان آتش یا مکان در آب بود و اگر
 بر بجای خاکی باشد در دزدین پنجاه کرده باشد و اگر بر بجای بادی بود
 در حرم پنجاه کرده باشد و اگر صاحب ساعت در وسط النوا بود در دزدی
 پنجاه کرده باشد مثل غرقه و یا م و یا لخانه و اگر در برج و جسدین باشد
 دزد بدید در صندوق یا در دیوار پنجاه کرده باشد و اگر خداوند ساعت در
 برج سبیل باشد بجای که جو و کدوم و طعام باشد پنجاه کرده باشد پس اگر
 خداوند

نکات دزدی

خداوند ساعت برج یا در خانه برج باشد دزد بدید در بجای باشد که آتش کرده
 باشد و اگر دزد یا پنجاه دزد بجای تاریک پنجاه کرده باشد و اگر خداوند
 ساعت مشرقی باشد یا در خانه مشرقی و مشرقی ناظر بود بجای پالسی
 پنجاه کرده باشد و اگر خداوند ساعت افتاب بود یا در خانه افتاب بود و
 ناظر بجای باشد که بدید بود و پنجاه کرده باشد یا در خانه سلطان بود و
 اگر خداوند ساعت زهر بود یا در خانه زهر و زهر بود ناظر بجای پنجاه
 کرده باشد که زبان بود یا شرا پنجاه بود یا مطرب و دزد و سر دزد بود یا زمین
 نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد یا در خانه عطارد بود و عطارد ناظر
 دلیل است که در بجای باشد که اجا کتاب و اطفال بود و اگر ماه اندر خانه
 خویش بود و خداوند ساعت اندر و دزد بدید که آن کلاه بود دزد بدید هم
 اندر خانه صاحب باشد و از خانه بدید بزرگ باشد **مسئله** اگر برین که این
 دزدی استخوان شود یا نه بنگر بفر یا صاحب طالع اگر بکوی که در طالع یا در
 وسط التماس متصل است آن دزدی استخوان شود و اگر قمر نجسی اند
 و خداوند ناظر یا شدان دزد استخوان شود و اگر دزد و بر بدید دزد ناظر باشد
 بر سبیل حاند **مسئله** اگر برین که دزد بدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوی
 متصل است که آن ترکیب اندر طالع باشد یا در نهم یا در دهم یا در یازدهم
 آن کلاه بدید آید و اگر ماه بکوی متصل شود که از طالع ساعت باشد
 چوین بطالع بدید دلیل بدید آمدن کلاه بود و اگر ماه بکوی متصل شود از ثلث

دزدی در مکان
 نشانی

دزدی در
 نشانی

باشد پس دزد با سانی بدید آید و از تربع و مقابله بدشوارید
 اگر ماه اند هفتم یا بگرگی متصل شود که هفتم بود یا ماه بشاره بخش
 پیوندد از مقارنه دزد بدید نیاید و اگر ماه بعدی پیوندد که آن
 سعد اند و وسط السماء باشد یا اند و از دهم طالع یا از دهم دزد بدید
 بدید آید و اگر ماه بعدی پیوندد آن سعد دوم باشد از طالع
 دزد بدید بدید شود و اگر ماه بعدی پیوندد و آن سعد خلد نهم
 باشد و بخلاف طالع پیوندد دزد حال دزد بدید باز آورد و اگر خلد نهم
 طالع بخلاف نهم یا هفتم پیوندد دزد بدید بدید نیاید و اگر آفتاب و ماه
 ناظر باشند بسهم السعاده و لیل بدید آمدن کند و آنکه دزد بدید آید
 پس نظر ثلث و سدی بر د با سانی و از تربع و مقابله بدشوارید
 بدید آید و اگر د طالع یا دهم یا از دهم کرب سعد بدید و اند خانه مال
 پیوندد و برین ساقط از طالع و سهم السعاده دزد بدید بدید نیاید و اگر
 آفتاب اند و طالع باشد دزد بدید بدید آید مگر طالع برج باوی باشد که
 آفتاب در برج باوی ضعیفست **مسئله** اگر بر مذکر این مال دزد بدید
 که بدید آید بدست من آید یا نه پس بگر دهم و صاحبش دهم و حاشا
 و سهم السعاده و صاحبش و قمر صاحب برج قمر صاحب حد غل زین
 دلایل هر کدام که قری تر باشد لیل مال دزد بدید بر د پس اگر لیل مال
 و طالع باشد یا قری بوی متصل باشد مال باز آید و اگر صاحب برج قمر
 یا صاحب

مال دزد بدید
 یا صاحب

یا صاحب حد قمر یا صاحب برج قمر متصل شود بدست لیلست بر این
 مال خاصه که اتصال از دهم بود یا مال لیل مال دزد بدید مال صاحب طالع یا از
 طالع ساقط باشد یا بقر ناظر باشد یا د سابع بود یا صاحب سابع متصل
 حال بدست دزد بمال و اگر قمر بگرگی که در طالع بود یا صاحب طالع یا صاحب
 وسط السماء یا بگرگی که در وسط السماء بود متصل شود آن مال باز آید اتصال
 صاحب دوم بگرگی که در دوم باشد مال باز آید و اگر صاحب هفتم یا سابع
 دوم یا صاحب هفتم متصل شود مال برود و باز نیاید **مسئله** اگر بر سنان این
 دزدی بچه نزع کرده اند بگر بخلاف دزد دوم و هم قمر و خلد خانه مال
 اگر سعادت از عمل پیشتر بود این دزدی بچیت کرده اند چون در کسان
 و چنان شدن و سب دزدی و اگر سعادت مرخص یا بود بکار و غضب و اگر
 سعادت مشری را بود فصل کرده باشد و ابتدا و بر سبیل لهو بود و اگر دهم
 بود همچنین لیکن بر طریقی با زنی و بیخشمی و اگر آفتاب بر دقتد بر داشته
 باشد و دزد خلد و نسلب بود و اگر عاود بود از جهه فریب و تمیل و جادو
 بر حاشا **مسئله** اگر بر سنان دزد بگیرند و بر دزد طفره یا بند یا نه بگر
 بخلاف و طالع و خلد و نهم اگر بگر دیکر اتصال دارند طفره یا بند بر دزد
 همچنین اگر خلد و طالع بشاره پیوندد در وسط السماء خلد سابع چون
 تحت الشعاع بود و خلد و طالع یا قریتم اسد بگر بدید نکرد و دزد بگیرند و طفره

دزدی بچیت
 سب

دزد طفره
 یا بند یا نه

مثال

یا بنی **مثال نیرجهان الکتاب** طالع یا ختم اسد بود نگاه کردیم عطارد
یا ختم در طالع غریب و خلا و در طالع نیز در طالع بلان سبب که عطارد
در طالع است دلیل کند که در غلامی بود بهار و ناله و کوچ و از بهار که
عطارد پیوسته است بزحل دلیل کند که رنگ او اسمر باشد و از آنکه
با خلا و در طالع اندر طالع باشد دلیل کند که در از اهل بیت است
و از آنکه مشتری اندر وسط السمات دلیل کند که چیزی یقینی نپذیرد
باشد پس خراستیم که بلانیم که چیزی است که در دین اندر مشتری را دلیل
مال کم شده یا ختم با اقباب و بیکه خلا و در خانه ماه اندر وسط السمات
و مشتری را پیوسته یا ختم با اقباب و اقباب در برج آتشی است دلیل کند
که کالای کم شده و دنیا بود زیرا که مشتری دلیل مال و اقباب دلیل زود
از آنکه مشتری در وسط السمات بود دلیل کند که دنیا بسیار بود و بعد
هزار و در بیت دنیا و از آنکه ماه مشتری متصل است و زحل اندر یازدهم
دلالت کند که در دین بلید آید و بلان سبب که سعد در وسط السمات
دلیل کند که در دین بلید آید و از آن سبب که زهر اندر دوم است دلیل
کند که در این دنیا را عاود داده است زیرا که زهر اندر خانه عطارد است
پس خراستیم تا بدانیم که در دین در کجا بنهان کرده اند نگاه کردیم خلا و
ساعت و برج مال و برج چهارم زهر اندر خانه مال یا ختم نورش با عاوده
و ماه

و ماه که خلا و در ساعت است در برج آبی و برج چهارم نیز برج آبی و ماه
ساقط از طالع دلیل کند که در دین زمین بنهان کرده باشند و بجای که
آب تر دین باشد و از آن سبب که ماه بر جلی پیوندد دلیل کند که در
خانه تارک است و از آنکه خلا و در خانه ماه اندر وسط السمات دلیل
کند که این در دین زود بلید آید و از خلا و در خانه ماه بر زمین بود
و ماه و اتصال بگوئی بود که بر زمین بودی گفتی که مال بدست نیاید
مگر به اهل و از آن سبب که زهر اندر هبوط است چنین گوئیم که این زن
که مال برده است بنده است **مثالی دیگر** پس نگاه کردیم اندرین طالع هیچ
گوئی یا ختم که اندر طالع باشد دلیل زدیدی بود و گوئی را با ماه است
یا ختم از طالع و اگر ماه ساقط بودی دلیل زحمت گوئی بودی که ماه بر
پیوسته پس خلا و در هفتم دلیل زدیدی یا ختم که آن زهره است و از آنکه
سهم السعاده اندر هفتم است و زهره منصرف از گوئی که اندر خانه مال
است و زهره ساقط است زیرا شعاع اقباب دلیل کند که این کالانه در دین
و خود افتاده پس خراستیم که بلانیم که چیزی است که کم شده پس از آن
سبب که برج مال آتشی است و ماه اندر برج آتشی دلیل کند که این در دین
چیزی باشد که از آتش بیرون آمده باشد و از آن سبب که زهره پیوسته
بگوئی که اندر خانه مال است دلیل کند که پیرایه زن است و از آنکه خلا
ساعت و در برج حمل است و حمل غلو بر روی دارد دلیل کند که پیرایه

باشد که خلق بر وی و سرخ است باشد و با حلقه گوش باشد و از آنکه
 خلق در خانه مال یا خلق و ند وسط السماست که ایشان در پل مال اند
 ساقط است از طالع و دلیل آنکه کم شده و قیمت بسیار نداشته باشد
 مزد و بی بیست درم بود و از آنکه خلق و ند خانه مال خلق در نیست و بر محل
 متصل می شود و دلیل آنکه از خانه نازک پنجاه کره باشد و از آن سبب
 که نیرین از طالع ساقط اند و سهم السعاده اند و هفتم است و ماه بکر می
 پیوندد که اند سهم السعاده است دلیل آنکه در دین بدی نیاید **دلیل**
هم از طالع چون از خلق و ند طالع و طالع و قلب و زحل با وی کفیم
 که کرب غریب اند و بی دلیل در بود بدان سبب که زحل از یکست در
 طالع پس دلیل در زحل باشد و از آنکه زحل مغرب است و دلیل آنکه
 در دوزخ می است و از آنکه دلیل در دوزخ و جسدین است و دلیل آنکه
 دوزخی دوزخ کره باشد و دوزخی دیگر که با وی است جان باشد و ممکن
 موی و ازرق چشم و آن آورد و این دوزخ که بیست سبز رنگ باشد و در
 پیوسته سلطان باشند پس نگاه کردیم که این کاه می دوزخ چه چیز است
 خلق در خانه ماه اند چهارم یافتیم و ماه اند حد مشرقی و اند خلق مرغ
 و مشرقی اند و برج حاکم دلیل آنکه این دوزخ را از کره باشد و از آنکه زحل
 اشعاع افتاب اند و است دلیل آنکه این دوزخ دیده لباس باشد و از آن سبب
 که خلق و ند مال و خلق و ند وسط السما در و ساقط اند دلیل آنکه از خانه

قال

داشته



داشته باشد و از آن سبب که خلق و ند خانه ماه مشرقیست و دلیل آنکه
 جامه مرتفع و تیلو بود و از آن سبب که سهم السعاده ساقط است و دلیل آنکه
 که این جامه از قیمت افتاده باشد باز نگاه کردیم که جامه را در یکجا پنهان
 کرده اند و از آن سبب این از خلق و ند ساقطست که اند و برج باد بیست دلیل
 که بجای بلند باشد چون بام و حجره و از آن سبب که خلق و ند ساعت از طالع
 است و دلیل آنکه کاین کلاه از خانه که درجه اند و در دین اند و از آن
 سبب که مرغ اند چهارم است و دلیل آنکه فغاده است اشق و ان و طخ
 بود و از آنکه ماه با مرغ اند و نالست و عطارد نیز مرغ پیوندد دلیل آنکه
 که جامه باز بخوابد و نشد و از آنکه مرغ ندر به ماه ده و در مرغ ندر
 و معنی است و دلیل آنکه کس نگاه نشود و این حال از خلق و ند ساقطست
 اعلم **شایان که از مخالف پسند این است** چون در یک مسئله اول زحل در
 دوازدهم در خانه غریب بود

او دلیل آنکه نیرین	عقرب	میزان	زحل
نظر کردیم و ند	قوس		سجده
سهم السعاده مرغ			سلطان
و بی در هفتم	جدی		
در خانه خود در دوزخ			حوت
و بی است کفیم	دلو	سرطان	زحل
	دلو	سرطان	زحل
	دلو	سرطان	زحل

قال

که سوال از دزد است پس خواستیم که دلیل صاحب کالا باین صاحب
طالع زهر بود و در نزد کفتم که صاحب کالا نیست بزرگ و چون بر خه
مقابله داد بمشتری کفتم شوهر این زن و زهر کالم است یا تا جریت
بزرگ و از آنکه قمار عطا در منصرف است کفتم که بصری دارد این زن کوکب
ساده و پیوسته است سلطان از آنکه با آفتاب و کوکب اند پس خاتم
تا باینکه این دزد اشناست یا بیکانه چون هر دو بر طالع ناظر است به حقیقت
کفتم که این دزد غریب است پس خواستیم تا باینکه این دزد در است
یا زن نظر کردیم بان کوکب که در طالع باشد که دلیل دزد است کوکبی در طالع
نبافیم پس صاحب هفتم که دلیل دزد است در هفتم بود و کوکب مکرر در برج
مکرر کفتم دزد مرگ است و از آنکه صاحب هفتم در هفتم است کفتم دزد
از ادا است و از آنکه صاحب هفتم در خانه خود است و در مقابل طالع کفتم
دزد دشمن است و از آنکه ماه و برج ثابت کوکب هر زن این دزد بان
خانه زخمه باشد پس خواستیم تا باینکه این دزد بیست باجر این چون
خل و خانه هفتم در ثلث و سبط برج حمل بود کوکب بای بسن فاده و ابتلاء
کهو نیست و خواستیم تا باینکه دزد چه رنگ دارد چون دلیل دزد نیست
و بیک رنگ در سبط و سبک و موی و ازرق چشم و چون راه
رو به شتاب رود پس خواستیم تا باینکه دزد کالا بدست کبی داده یا در دست
خوش است از دزد بر طالع تا اول الاضی نگاه کردیم کوکب که دزد این مال بدست
کبی

کبی داده و در دست خودش نیست و از آنکه دلیل دزد بر حقیقت ناظر است
بصاحب هم کفتم این مال از شهر بلبرده و چون در دزد است نزد باین ان
شمار است پس خواستیم تا باینکه این دزد چه در یک است و خل و دلد ساعت
که عطا را است یا ختم در جزو در برج بادی کفتم که در قضا فی است بلبل مثل
پشت بام و یا خانه که ملکب خانه اطفال باشد پس خواستیم تا باینکه دزد
بلبل آید یا نه چون ماه برج متصل می شود از ثلث کفتم که دزد بلبل است کار
شود به آسای پس خواستیم تا باینکه کالاجیت چون خل و خانه ماه
اند برج بادی و ماه و برج آفتاب دلیل است که دزد بلبل از دزد و قسم باشد
ماه بمشتری متصل است کفتم که لباس باشد چون جامع است کفتم از
افشاده و بعد از آن که پیداشد چنین بود **مسئله و نظری بر خصم طالع و خل و دلد**
وان کوکب که قمار و بی منصرف بود دلیل بر سده و هفتم و خل و دلد
وان کوکبی که قمار و بی منصرف بود دلیل بر خصم و عاشق و خل و دلد و کوکبی
که در وسط السما بود دلیل فایحه و حاکم بود و برج دهم از خانه که ماه و دلد
نیز دلیل فایحه است و برج چهارم و خل و دلد خانه ماه دلیل عاقبت **مسئله**
دلیلی آن بر سده بر خصم ظفر یا باینکه بیکار صاحب طالع در هفتم و هفتم
باشد سایل مقهور خصم شود آن سهم السعادة در طالع بود یا در ابل و ناظر طالع
دلیل است بر ظفر یا فتن مسئول غنه بر سایل و اگر صاحب هفتم یا هفتم در
طالع بود خصم مقهور سایل گردد و مخوف بود صاحب هفتم و صاحب هشتم

نظری بر خصم

و بود یکی از ایشان در طالع دلیل است که خضم مقهور سایل کرد پس اگر
 خنک و نال طالع در و تدعی بود غیر غارب و دان و نال قبول و اندر بجمع ثابت
 باشد بر سنا قوی بود و بر خضم ظفر یا بد و اگر خنک و غارب و در قیاس بود
 غیر طالع و در آن و نال مقبول بود خضم بر سایل ظفر یا بد و هر کدام از این دو دلیل
 که علی تر باشد قوی تر باشد و ازین دو دلیل هر کدام که راجع یا محق
 یا معتد الشعاع یا ساقط یا در هبوط باشد و بی ضعیف طالع بود **مسئله** اگر
 بر سنا این دو بی اثر پیش حکم بریم کدام جانب کوه پس نظر کن خنک و نال
 وسط است که اتصال بکدام دلیل دارد از مروت حایت او کند و هر کدام دلیل
 که بنظر علوت تکرر با آن جو کند و هر کدام دلیل که بیشتر تکرر از مروت
 بر بی ناظر باشد باری آن دلیل بیشتر باشد و اگر اندر وسط السماء
 سکت بخش بود بتکرر تا کدام دلیل از آن ضعیف تر است و دلیل باشد که حکم
 جو کند بدین کس و اگر سعد باشد و نظریه و بیلی داشته باشد فاحش
 به آن کس کند و اگر آن سعد جمع باشد دلیل و روغ زنی و جو کردن فاحش
 بود **مسئله** و خنک و نال بجمع دوم باری آن بر سنا باشد و خنک و نال هضم دلیل
 باری آن خضم باشد بیکر میان دو دلیل هر کدام که در نال مستقیم البرا
 و نال خنک و نال بجمع باری آن کس قوی تر و بیشتر باشد و هر کدام دلیل که مغرب
 با ساقط یا غریب باری آن بی ضعیف بود **مسئله** اگر بر سنا که میان سنا
 و مسو له حضوت قایم باشد با سطح شوق بتکرر میان دو دلیل یعنی خنک و نال
 طالع

الحاکم الی انجا
 عیال

معانی
 صفات

خفا
 نیت

و خنک و نال خانه هضم نظرموت بود و قبول صلح افتد و اگر دلیل خضم و
 سایل هر دو مشرق باشد میان ایشان صلح افتد و اگر هر دو در بخش الشعاع
 باشد یا در خانه جوام حضوت میان ایشان نال نشود و اگر دو دلیل از آن
 کند صلح میان ایشان از جهة یکدیگر باشد و اگر میان دو دلیل از نالیت و شد
 باشد میان ایشان صلح افتد و اگر سهم القتال در خانه مرغ و صلح باشد
 جنگ قایم کرد و اگر اتصال در دلیل از مقابله و بجمع بود میان ایشان جنگ
 باشد و اگر خنک و نال طالع هفت الارض بود یا خنک و نال هضم پیونده ظفر خضم
 بود و اگر بر عکس باشد ظفر بر سایل باشد و اگر خنک و نال طالع راجع یا محق
 یا در هبوط و یا بال یا اندر برج مغرب یا مغرب بود یا مقبول بود
 ظفر خضم را بود و اگر خنک و نال هضم چنین باشد ظفر بر سایل بود **مسئله** اگر نال
 بر سنا دلیل سایل حوت صاحب طالع

مثال

۴ اسد	۴ مشرقی الی	میزان
سرطان	سینا الی	عقرب
جوزا الی	قوس الی	دلو
ثور	حمل الی	حوت الی

مفسر نیست در هضم پس بر می که صاحب حد است و بیت شرف است او

دلیل سابل کفیم رد دلیل مسئول غنه چون صاحب هفتم در طالع و بال
 است و خل و ند بیع فکر که نه است در و بال و از طالع سافظ و زهر
 که قمر بری متصل است دلیل صد کفیم او نیز در خانه هشتم و از طالع
 سافظ پس کفیم که چون در صنف هر و صاوی اند الا مریخ که در صنف
 است و صاحب طالع اصل سابل است ازین واسطه کفیم که قوت سابل
 بود و چون صاحب هشتم صاحب طالع اصل سابل است و دلیل که سابل
 حایت کنند و یا بری کند باشد و چون صاحب دوم در هشتم است دلیل
 است که اگر کسی که آن ضد حایت سابل کنند و چون زهر و مریخ بر وجه
 تربع است و دلیل که حضورت بر طرف نشود **مثالی دیگر سال ازین**
مذکور تا جمیع طالع بدین طریقی است که در صفحه که ذکر کردیم آینه کشید و شی
 دلیل سابل چون طالع بیت قر است و در و از طالع سافظ صلاحیت دلیل
 ندارد و چون شرف مشرعی بود اگر وجه مشرعی ناظر بر طالع اما را بر و
 صغیف بود او نیز دلیل کفیم پس نظر بودیم زهر و صاحب حد ستاد
 سه شهادت و رب مثلث اول است و شهادت و صاحب ساعت است
 یک شهادت مجموع شش شهادت باشد و چون در شرف خرج یاد رخا نه
 باشد شهادت و بی مضاعف میشود که دوازده شهادت داشته باشد پس
 زهر و دلیل سابل باشد و مریخ که صاحب طالع اصل است و رب مثلث دوم
 دو شهادت دارد و قمر و بی مضرف شریک و بی دلیل مسئول غنه بیت هفتم
 که در اصل

که در اصل است اگر بر وجه ناظر است بطالع اما را بر است و دلیل کفیم
 چون مریخ صاحب شرف است چهار شهادت دارد و صاحب چهار شهادت
 شهادت دارد و مثلث سوم است یک شهادت دارد که مجموع شش
 شهادت باشد و زهر و رب مثلث اول است دو شهادت و رب ساعت
 یک شهادت دارد و چون زهر در شرف جز است مضاعف شد شش
 شهادت که مجموع دوازده شهادت باشد پس دلیل مسئول غنه نیز زهر
 و مریخ باشد پس کفیم که چون قوت شهادت سابل بیشتر است قوت سابل
 باشد و چون دلیلین مجامع است با آنکه دلیل هر دو یکبیت گفته شد که
 این کار بر طالع انجام دادیم و یک با هم تربع کنند و الله تعالی اعلم

مسئله اگر رسد

جود	رأس -	رأس -
نور	سلطان -	اسد -
سحر		زحل -
حمل	میران -	طالع و طالع ان
حوت	جدي -	عقرب -
زهر و مریخ	قوس -	دوشنبه

دلیل است اگر آن کوکب قمری حال باشد بجنک رود و اگر کوکبی که مریخ با قمر
 بری متصل میشود قمری باشد بجنک نیاید و قمر و الله اعلم **مسئله در طالع**

جنک روم
 باشد

جنک روم
 باشد

و مغلوب قول و درین حساب کن اسم متاخره این را از هر کدام نه طرح
 کن تا به بالا یا کمتر پس نگاه کن و در هر دو اسم افعیه باقی مانده است آنکه
 اقل عدد است غالب است و آنکه بزرگتر عدد است مغلوب میشود و اگر هر دو
 عدد که از اسم متاخره باقی مانده زوج باشد آنکه اقل عدد است غالب
 باشد و آنکه اقل عدد است نیز مغلوب میشود و اگر باقی اسم که برتر باشد و یا
 اسم که زوج پس آنکه اقل عدد است غالب باشد و آنکه اقل عدد است مغلوب
 و اگر باقی شماره باشد پس مقرر کن و یا باشد که سن او کمتر باشد و یا بیشتر
 و نه آنکه **الفصل فی بیان الارقاع فی الحساب**

اذا الزوج والفرق یساو الفاعل و اکثرها علی الفاعل غالب
 و بدین مغلوب از الزوج است و اگر است و اگر الفرق بطلب غالب
 و وجه کلام آنکه در این باب است **بیت** در دو زوج و زوج مضرب عدد اول
 و مختلف شود با فرق آن اقل است و در است و زوج هر دو طرف مساوی
 و در است و زوج غالب مغلوب است که در این که چیده نام غالب و مغلوب
 چهل چهل حساب چهل و دو و نه نه طرح کن یا نه یا نه یا کمتر یا بیشتر
 نام که یا در طول و یا در عرض طلب کن در مستطای هر دو معلوم شود

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰
۱۱	۲۲	۳۳	۴۴	۵۵	۶۶	۷۷	۸۸	۹۹	۱۱۰
۱۲	۲۴	۳۶	۴۸	۶۰	۷۲	۸۴	۹۶	۱۰۸	۱۲۰
۱۳	۲۶	۳۹	۵۲	۶۵	۷۸	۹۱	۱۰۴	۱۱۷	۱۳۰
۱۴	۲۸	۴۲	۵۶	۷۰	۸۴	۹۸	۱۱۲	۱۲۶	۱۴۰
۱۵	۳۰	۴۵	۶۰	۷۵	۹۰	۱۰۵	۱۲۰	۱۳۵	۱۵۰
۱۶	۳۲	۴۸	۶۴	۸۰	۹۶	۱۱۲	۱۲۸	۱۴۴	۱۶۰
۱۷	۳۴	۵۱	۶۸	۸۵	۱۰۲	۱۱۹	۱۳۶	۱۵۳	۱۷۰
۱۸	۳۶	۵۴	۷۲	۹۰	۱۰۸	۱۲۶	۱۴۴	۱۶۲	۱۸۰
۱۹	۳۸	۵۷	۷۶	۹۵	۱۱۴	۱۳۳	۱۵۲	۱۷۱	۱۹۰
۲۰	۴۰	۶۰	۸۰	۱۰۰	۱۲۰	۱۴۰	۱۶۰	۱۸۰	۲۰۰

و نه اهل است برین **بیت** در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰
۱۱	۲۲	۳۳	۴۴	۵۵	۶۶	۷۷	۸۸	۹۹	۱۱۰
۱۲	۲۴	۳۶	۴۸	۶۰	۷۲	۸۴	۹۶	۱۰۸	۱۲۰
۱۳	۲۶	۳۹	۵۲	۶۵	۷۸	۹۱	۱۰۴	۱۱۷	۱۳۰
۱۴	۲۸	۴۲	۵۶	۷۰	۸۴	۹۸	۱۱۲	۱۲۶	۱۴۰
۱۵	۳۰	۴۵	۶۰	۷۵	۹۰	۱۰۵	۱۲۰	۱۳۵	۱۵۰
۱۶	۳۲	۴۸	۶۴	۸۰	۹۶	۱۱۲	۱۲۸	۱۴۴	۱۶۰
۱۷	۳۴	۵۱	۶۸	۸۵	۱۰۲	۱۱۹	۱۳۶	۱۵۳	۱۷۰
۱۸	۳۶	۵۴	۷۲	۹۰	۱۰۸	۱۲۶	۱۴۴	۱۶۲	۱۸۰
۱۹	۳۸	۵۷	۷۶	۹۵	۱۱۴	۱۳۳	۱۵۲	۱۷۱	۱۹۰
۲۰	۴۰	۶۰	۸۰	۱۰۰	۱۲۰	۱۴۰	۱۶۰	۱۸۰	۲۰۰

و نه اهل است برین **بیت** در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب
 و در این که چیده نام غالب و مغلوب و در این که چیده نام غالب و مغلوب

ثبات شکسته کرده و دیگر طالع دلیل غاوت کنند و حرب و سال هر دو هفتم
 دلیل است بر دشمن و مکر و حیلت پس اگر دلیلین ناظر باشند بیکدیگر
 از نظر ثلث و شد پس و بطالع بر ناظر باشد حرم قائم نشود و اگر نظر بر جمع
 بود زود سپری نشود و اگر شش بر جمع صاحب مسئله بود یا به بر جمع قمر سپری
 شدن حرب بر بیعت بود و اگر مقابل بود سپری شدن به نیت است بود
 و حکم کن از مشتری و قمر چنانکه از مشرق قمر کنیم و همچنین از هم انقباض رخ
 بر اگر بر رخ مغربین در حوب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار بود **مثال**
برهان الکفایه طالع بر جمیع و صاحب طالع اندر جمع ذایل ماه اندر جمع ما
 باصناف و اتصال ماه نگاه کردیم اتصال ماه و دلیل دشمن گرفتیم و انصراف
 ماه و دلیل خلا و ند مسئله و از آنکه زحل اندر مایل از ثبات و مقبول و ماه
 اندر برج بسیار فرزند و دلیل که خلا و ند مسئله و بسیار قوت باشد و نشود
 بسیار بود از آنکه زحل اسه شهادت است بکمال و برج مایل و دوم آنکه خلا و ند
 ساعت است و سوم آنکه ماه نوبی متصل است و عطارد و ایک شهادت با
 که خلا و ند طالع است و از آنکه زهره اندر ذایل یافتیم و در برج شرف و ماه را
 اتصال زهره و زهره دلیل دشمن باشد و زهره در برج ذو حبیبت است
 دلیل که قوت و برتری و لا و رعی مرد دشمن بود اندر حرب و از آنکه زهره
 با مرغ بود و دلیل که بر حبیب و فرج دشمن و از آنکه زهره و مرغ اندر
 برج ذو حبیبت است و دلیل که میان ایشان دو بار جنگ افتاد و از آنکه
 زهره

زهره به ثلث زحل است دلیل کشاکش که دشمن از اول صلح جوید و از آن سبب که زهره
 رابع است خلا و ند مسئله صلح خواهد زیرا که توکب رابع دلیل کشاکش بر تدبیرهای
 خطا و از آن سبب که زهره مقبول است از اول قوت خلا و ند مسئله و از آنکه
 رطل رابع است باز بر روی هر بیت افتاد پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان از علل و ند
 خانه چهارم که افتاب است از آن سبب که او نادر از یوت ذایل نه زحل بیند و نه عطارد
 و لیکن افتاب بیشتر ناظر و مشتری خلا و ند خانه عطارد و خلا و ند خانه زهره و این
 بیند و خلا و ند خانه زحل را می بیند و عطارد دشمن را باشد و ملک بدست دشمن
 افتاد **مثال دیگر از تکرید** طالعی دیگر زحل و خلا و ند در برج و مرغ و در شرف و در
 است و دلیل کشاکش که خلا و ند مسئله را قوت باشد و دلیل دشمن زهره یافتیم از ذایل
 و از سفلی است پس و دلیل کشاکش که دشمن ضعیف باشد و باز نگاه کردیم باصناف ماه و
 اتصال و پس ماه را منصرف یافتیم از زحل و متصل یافتیم زهره پس و دلیل کشاکش که
 یاری که خلا و ند مسئله باشد و از آنکه خلا و ند خانه مرغ است و مشتری که یاری از زهره
 زیرا که خلا و ند خانه زهره است از آنکه زحل اندر مایل از ثبات است و در برج ثابت مقبول
 مرغ و مشتری ساقط است از ذایل کشاکش که یاری از آن خلا و ند مسئله قوت
 باشد پس نگاه کردیم عاقبت این کار برج عاقبت را سرطان و خلا و ندش ماه ناظر ثبات
 برج عاقبت شهادت او را و کار کردیم نظر کردیم به خلا و ند خانه مرغ و خلا و ند خانه زهره
 تا کدام زود تر مغربین کرد و مشتری را یافتیم که از پس بگاه مغربین و صرف می شود و زحل
 قوی حال و زهره را یافتیم از پس بیست روز قوت می کشد با مرغ و مرغ قوی حال سبب

یا خداوند خانه ماه بماه از ربع یا مقابلت کند از هفت و او روی از هم جدا شود
 و اگر برج یا برج طالع ذو جدیت باشد در بنازی ایشان سود بسیار است
 مگر آنکه ماه مغرب باشد یا اندر وسط السما کوکب محض باشد دلیل کند
 که زیان باشد و اگر ماه اندر برج ثابت باشد و خداوند خانه ماه یا ناظر باشد
 آنکه دلیل باید از این ایشان باشد و با امانت بود و اگر اندر طالع محض بود
 یا خداوند طالع راجع حیثیت و بد جزئی از هر سده بدید آید و اگر اندر هفتم
 محض باشد و یا خداوند هفتم راجع باشد جنگ و ناسازگاری و حیثیت از
 اینها باشد و اگر اندر وسط السما سعد باشد دلیل کند که ایشان سر کنند
 و اگر در برج السما منقلب باشد و اندر ربع سعادی باشد یا ناظر باشد ایشان
 به برج و لیکن باید از این بود و اگر آن سعد مشرقی و صاعد سود بسیار بود و
 جاه و مرتبه نیز بود نیز خلق و اگر آن سعد مشرقی باشد و لیکن هابط بود
 مسعود بود و لیکن نزد مردمان با جاه و حوص بود و از حال ایشان کسی را خبر
 نبود و کسی را قایم نبود و اگر اندر وسط السما کوکب بنود بنکر بنکر اندر وسط
 السما اگر وسط السما ناظر بود و مسعود دلیل کند که ایشان سود بسیار کند
 و اگر خداوند وسط السما ناظر باشد اندر ایشان مال نیز پس نظر کن بماه
 دلیل سایل آن کوکبی بود که ماه از روی مضربیت و دلیل ایشان از کوکبی که ماه
 روی مضرب است و دلیل سود و زیان ماه و خداوند خانه یا دلیل حاجت ایشان
 پس اگر ماه اندر خانه افتاب بود یا اندر یا اندر مایل الزم یا زایل النور و الحسا
 دلیل

دلیل آنکه سود ایشان از ایشان بود و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و مضرب
 بود به کوکبی و خداوند طالع خلوص هفتم را به بیند آن ایشان تمام بود و اگر
 ماه زایل النور بود یعنی از باطل اول باشد و زایل در حساب آن بود که در
 تقویم اندر جدول قدر و بعد بل ثالث و لیکن که زایل و بر تقویم فربطک مایل
 از اینها تا تقویم فربطک مثل حاصل آید چون دلیل هر دو اینها شناختی بود
 بدید که کدام که محض بود حیثیت کنند بود و آنکه دلیلش سعد بود به امانت
 و آنکه دلیلش ساقط بود یا در هیوطان اینها خاکن باشد و آن ایشان که در
 اندر بود یا اندر شرف آن برزگوار بود و آن ایشان که دلیلش مشرق بود
 چاکتر بود و آنکه دلیلش مغرب بود ست تر باشد و درین باب طالع کینه
 شد و ناچار بدین صورت حرف شمس صاحب طالع است و ساقط بود که داشتیم
 پس نظر کن به
 قمر و خداوند خانه
 او چون ناظر است
 به تثلیث این
 شرکت فی الجمله سودی
 داشته باشند و
 چون ازین دور
 هفتم است دلیل است که حاجت است و ناسازگاری در مال شریک از شریک

شمس و سرطان	داس ط اسد	قمر و میزان
زهره و ثور		مشتری و عقرب
حل مهر و جوز	دو جدی	قوس جدی

باشد و بنا بر سبب این خوف کند و چون فردی در برج مغرب است و دلیل است
که آن استیاری باید از غایت و چون زهر در وسط السمات و صاحب خط
السمات و ستاره سعد است دلیل است که سود بسیار ازین شرکت بهم
رسد و چون ماه را بداند و راست دین استیاری سود باشد پس نظر کنیم ماه
ازین محل مصرف است و بهمان باب مشق از مقابل دلیل است که جنگ و نزاع درین
شرکت باشد و دیگر چیزها درین شرکت کفتم و هر بقول آمد و الله اعلم
مسئله فی العید اگر صاحب هفتم بطالع طالع متصل باشد عید باشد
یابد و اگر اتصال بود عید بدست و حاصل شود و اگر صاحب طالع مسعود
بود عید بسیار باشد و اگر غیب بود کم یابد و اگر صاحب سابع مغنی برین
بسیار یابد و اگر مسعود بود و درین باب چند مثال بود اقامت بل و طاعت
میستلخص و اگر هم **البیاض الشری** و **البیاض الفیاض** و **البیاض الکریم** و **البیاض الکریم**
که غایب مرده است یا نیک از خدای طالع در هشتم یاد چهارم بود غایت نیک
بود و اگر دین در محل مغنی و محرق یا در هجده طالع بود هم فوت بود و اگر
مشق بود صاحب هشتم باید آن ترکیب که در هشتم است بهم بداند و همچنین
از خدای طالع در هشتم بود و خدای نهم در طالع و یا این اگر صاحب
در هشتم بود یاد چهارم یا ماه بکر یکی متصل شود که بر زمین است این کس در
باشد **مسئله** اگر برین که سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قدر هر کدام
که دلیل بود اگر در تحت الشعاع بود مرگ وی از مرگ او و درین بود و اگر
دلیل

و اگر دلیل غنی بود برین که سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قدر هر کدام
که دلیل بود اگر در تحت الشعاع بود مرگ وی از مرگ او و درین بود و اگر
دلیل

و اگر دلیل غنی بود برین که سبب مرده نگاه کن از صاحب طالع و قدر هر کدام
که دلیل بود اگر در تحت الشعاع بود مرگ وی از مرگ او و درین بود و اگر
دلیل

سپه آورده بود و چون خلایق را هفتم در او حیره است گفتیم که
 در بر یک و حکمت فرستاد و چون خلایق را هفتم در او حیره است گفتیم که
 موصلت باری بود و هفتم عالم **الباب التاسع و اربعون فی بیان طالع و**
 خلایق و دلیل سایل باید کرد و پنج نیم و خلایق از بهر حال سفر و نیم
 السعادة و خلایق در پنج سوم و خلایق ساعت از بهر حال و پنج هفتم و خلایق
 و هم السعادة و خلایق از بهر حال که مسافر قصد آن مکان دارد
 و پنج دوم و خلایق از بهر حال و وسط الساء و خلایق از بهر حال
 و خلایق از بهر حال که کارها **مسئله** اگر پرسند که حال من اند سفر کنم
 باشد بکن طالع و خلایق طالع اگر اند طالع سعدی باشد و خلایق طالع
 مسعود دلیل سعادت بود خاصه که ماه مسعود باشد و الا بر خلاف باشد
مسئله اگر احوال مسافر پرسند پس طالع دلیل بر مسافر بود و دوم مالی
 سوم قوت و چهارم چهار پایان که با او بود و پنجم حال رفتن اند راه ششم
 و ششمی و هفتم شخصی و نهم هشتم آنچه در صحبت او بود نهم اب و فراخی و
 تنگی زنده و نوشه اند راه دهم عمل باند هم بخارت و سود و دانه خانه خرید
 و فروخت **مسئله** اگر پرسند که ملایق سفر برآید یا نه بکن بطالع و صاحب
 و بی و خلایق و خانه سفر اگر با یکدیگر ناظر باشد سفر برآید و خلایق و خانه
 سفر و طالع و با خلایق و طالع و نهم دلیل سفر باشد و مرغ اند طالع
 دلیل سفر باشد و بی و خلایق و طالع نقل از خانه که خاصه که از خلایق سایل

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد
 و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد
 و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد
 و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

دو و با زایل و نقل النور و جمع النور و اتصال کوکبی که در بین طالع است
 بسیار و بر عکس دلیل سفر باشد پس اگر غیث اند طالع باشد دلیل سفر
 سفر باشد و همچنین خلایق و ندان طالع و سهم و سوم اگر غیث باشد یا مقوس
 باشد و سیمی شود که از آن سفر منع شود **مسئله** اگر پرسند که از بهر حال
 سفر کرده یا سفر میکند چون دلیل های سفر بدلیل های طالع پیوند واجب کند
 که از بهر شغل سفر کرده است ضروری و اگر بدلیل های طالع بدلیل های سفر
 پیوند دلیل کند که از بهر حال بر روی سفر کند اگر هم سفر با سعدان بود
 از سوم یا نهم دلیل کند که در صحبت او مال بسیار بود **مسئله** نظر کن اگر فرخالی
 السیر بود بجهت آنکه معروف شود بفرقه پس اگر ماه منصرف باشد از خل
 بغیر حنی بختان و از مشتری از بهر حال و اگر از مرغ منصرف بود بجهت مرغین
 است و اگر منصرف از شمس بود بجهت یاد شاهی بفرود و اگر از زهر منصرف
 شود بجهت زان سفر کند و اگر قمر از عطارد منصرف است از بهر علم و تجارت
 دلیل کند و همچنین اند اتصال که بگوای نگاه کن بران حکم کن **مسئله** اگر
 پرسند که مسافر شب سفر کند یا بر و بکن بدلیل برج و صاحبش دلیل باشد
 شب رفته بود و اگر غازی بود بر و زنده بود و اگر مختلف بود حکم بران کن
 که شهادت او زیاده تر است **مسئله** اگر پرسند که حال من اند سفر چون باشد
 سو باشد یا زایل بکن خل و طالع اگر ماه ناظر باشد از ثلث و ثلثین
 دلیل کند که اند سفر کارهای خراب پیش آید و سفر بر مراد کند و حقا

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

و این طالع را در هر حال که مسافر قصد آن مکان دارد

او با سانی باید و همیشه در مسئله احوال سفر بنکر غیر اگر ناظر باشد بعد
 ان سفر بنکر باشد و اگر ماه متصل بحسن بود ان سفر بد باشد مگر ان شلیت
 و تسلط متصل باشد بحسن و قبول میان ایشان که دلیل بنکر سفر
 و در ان سفر خبر باید بد شوری بنکر طالع اگر جایی بود یا میزان باشد
 در ان سفر خبر بود و اگر بخس اند و نیک باشد اندر ان سفر زیان باشد
 و اگر بخس اند و نهم و سیوم بود در ان سفر زیان بود و اگر خلا و نطالع طالع
 باشد یا در خانه خویش و اندر او نادر دلیل دشواری سفر باشد خاصه که برج
 ثابت باشد و چون خلا و نطالع ساقط باشد سفر را بدیج بسیار باشد اما اگر
 مقیم باشد یا بدیج سفر و کرب راجع منع سفر کند و بدیج ثابت و بدیج منفک
 دلیل سفر کند **مسئله** اگر برسد که در راه مخاطره بود بیانه بنکر برج نهم و سیوم
 اگر در اینجا خشنی بود و هم و خطر بود و اگر خلا و نطالع یا ماه بان بخس اتصال
 از شلیت و تسلط بود دلیل کند که در ان بیرون آیند و سایل را سازند
 و او را زیان رسد و اگر خلا و نهم و سیوم مخفی باشد دلیل خوف و خطر
مسئله اگر برسد که زیان در چه وقت رسد بین نظر کن بحسن اگر طالع
 باشد سایل در ان شهر که هست و از اهل خانه زیان بیند و اگر اند
 وسط است و سایل را زیان رسد و در شهر که فصل کرده است و اگر
 محصر و چهارم باشد و از زیان در وقت بان آمدن رسد بیاید و دلیل اگر
 محل بخس از درجه طالع نادر و چهارم بود مخاطره از منزل بود تا آنجا که
 روی

مخاطره بود

وقت نیک

روی قطعه است و اگر محل بخس از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه باشد و اگر
 محل بخس از درجه هفتم تا درجه وسط است یا باشد مخاطره در مقصد بود و اگر
 محل بخس از درجه وسط است یا نادر و درجه طالع باشد مخاطره در بازگشتن بود
مسئله اگر برسد که سفر باید یا نه اگر صاحب طالع با قدر و نهم باشد یا نضا
 نهم متصل بود یا اگر کسی که در نهم بود متصل بود و تسلط بد که سفر را بخشد
 باشد اگر خواهد بود و اگر نخواهد بود اگر صاحب نهم و طالع باشد و زیان
 کرب که در نهم بود بنکر اگر بخس نظر کند ماه از ربع خاصه رطل و رطل در
 دلیل ماندن و دشواری خاصه راجع باشد و چون مریخ مغربی باشد نهم
 ربع اثناب و قدر و هفتم دلیل بر سفر باشد و چون ثریا عطارد و مریخ نظر
 دارد از مقابل و دلیل کند که مسافر بجا نرسد و نیز دلیل کند که مالش از دست
 رود و اگر ماه با عطارد یا زهره نظر کند از شلیت و تسلط پس دلیل کند که زود
 باز رود و اگر بر محل بیرون دلیل بود که در سفر بر جایند و اگر خلا و نطالع مریخ
 و خلا و نطاعت او هم باشد دلیل سفر باشد و اگر بجای مریخ رطل باشد
 و دلیل بیرون سفر باشد و اگر خلا و نطالع اند و نطالع و نطالع سفر ساقط اند
 برج ثابت و دلیل بود که سفر واقع نشود و اگر خلا و نطالع و خلا و نطالع اند
 او را بداند سفر بد شوری باشد و چون قمر محصر میان دو بخس باشد دلیل
 کند که اند سفر بدیج و بیماری باشد و چون مریخ اند و طالع سفر و ماه و
 بود بسیار بود که هلاک شود و اگر ان کرب که در نهم بود صاحب طالع

مخاطره بود

یا اگر کسی که در طالع باشد متصل شود سفر نماید ناچار نیست و اراده سایل
و اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع بود در مقام بیان
نکند و همچنین اگر در چهارم ترکیبی باشد و آن ترکیب را در طالع حقیقی بود
نکند مگر آنکه آن ترکیب از آن برج محسوب نکند بکن بکن بخل و در طالع یا ماه آن
درین جای زایل باشد و پس نکند که آن سفر برآید و چهارم زایل از
درجه طالع است تا در جنبه و لا ارض و از درجه مغرب تا درجه وسط
السماء و از این خافه مقبول بود یا مقرر بعد بود سفر برآید و اگر مقبول
نمود یا متصل باشد پنجس سفر برآید اما بکن باشد آن خذل و در طالع رابع
باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب برج هفتم نیز رابع بود هم سفر نتوان کرد
و اگر ماه ترکیب رابع بیوفد هم سفر برآید و اگر ماه یا صاحب طالع در برج
ثابت خصوص در ترکیبی بیرون که در طالع یا زایل از این یا وسط السماء بود
برج یازدهم یا در برج چهارم باشد آن سفر واقع نشود و اگر در طالع اتصال
بکری داشته باشد از آن بیع و مقابل و آن ترکیب اندر وقت باشد سفر
واقع نشود **مسئله** اگر بر مسئله هر چه سبب سفر میکند یا سفر کرده و بکن طالع
مسئله سفر اگر ماه منصرف باشد از آن بیع و مقابل و مقارن زحل از غم و غرض
آن کسی بفرمید و اگر ماه منصرف از برج بود مسافر بکن بخل یا بکن زود
اگر ماه منصرف از عطارد بود و عطارد متخمس بود از فرزندان که بخت بود و
اگر از انساب منصرف بود از بیم سلطان که بخت بود یا از بیم آن ^{شاه}

پنجم

سوی صاحب

پنجم رفته بود و جمله انصراف که ملک و شل از آن بیع و مقابل و مقارن
است و اگر منصرف از تلیث و شل پس بود از پیش انصراف رفته بود **مسئله**
اگر بر مسئله بسوی چه طالع سفر میکند بکن اگر ماه را اتصال بر جمل بود
نکند که مسافر بسوی مشایخ و پیران و زهاد و سفر کرد و اگر ماه را اتصال بیشتر
بود بسوی نزدیکان بطلب مال رود و اگر ماه را اتصال بر برج بود به تلیث و
شل پس بسوی دوستان رود و بکن بکن بخل و در طالع آن متصل باشد بخل
دوم این سفر سبب مال کند و باز کانی و اگر بخل و در سوم متصل باشد
بر سده بسوی دوستان و برادران سفر کند و اگر بخل و در طالع بخل باشد
متصل بود بر سده بزرگ پدر یا استاد رود و اگر اتصال بخل و در پنجم و
باشد بخت فرزندان یا کسی که بجای فرزند بود و در آن خذل و در طالع
بخل و در ششم متصل بود بخت بخت سواد رود یا بخت کان خود یا بر بخت
خریدن و خا فای باقی بدین قیاس کن دیگر بکن بدان ترکیبی که ماه بوی
بیوسه از خانه خریش بود یا از خانه ماه خلا و در مسئله خود اندر سفر
و بخت خریش رود بخت دیگر بکن بدان ترکیبی که ماه بوی پیوند آورد
صراط بود و پس نکند که سایل چنین کند بود یا کسی از وی که بخت است
و آن کسی را میطلبد و اگر ماه خانی است بخت خلا و در مسئله بطلب معاش
مهر و در بکن بکن که ماه بوی پیوند اگر صاحب برج آن ترکیب بدان ترکیب
ناظر باشد از نظر بکن این مرد که خلا و در مسئله بسوی و بی مهر و در بی

مسافر است
یا نه

ای که می‌خواهد
از این شهر

باشد ستوده و دوست دار خلق و از خداوندان برج بان کربک بعد از آن
تکران مرد اندون شهر ستوده و دشمن روی باشد **مسئله** اگر پرسند
که مسافر معروفست یا نه بگریدان کربک که ماه روی می‌پوشد و اگر اندون
باشد آنکه مسافر باشد مردی معروف باشد و اگر در وید باشد یا در شرف
مردی باشد با جاه و حرمت و اگر برج ثابت باشد و قابل از حکام بود و اگر شرف
در برج منقلب و زایل باشد دلیل که آن مرد سلطان بوده که معروفست
مسئله اگر پرسند که مسافر در آن سفری که هست حالش بهتر بود یا مقصد
اگر در هفتم کربک سعدی بود یا آن کربک که ماه روی می‌پوشد در هفتم
یا آن کربک مسعود بود آن شهر بود و اگر آن کربک که ماه از وی منصرفست
مسعود است و این شهر که هست بهتر است و اگر پرسند که جای نزد دم
کدام بهتر باشد حال مسافر در آن شهر که می‌رود بهتر باشد از سفری که می‌رود
در وی است و اگر در طالع سعد باشد در برج هفتم حسن مسافر را همین شهر
بهتر باشد و سفر نیک باشد و اگر سعد اندر وسط است باشد و اندر هفتم
حسن باشد مسافر را اندون شهر که تجارت نیکو بود و باشد که پیش از این
که بان شهر و صل کارش بسیار مان شرح و حاجت بر آید و باز کرده و باقی و قابل
و دیاب سوم شرح آن داده ایم از اینجا معلوم نمایند **مسئله** اگر پرسند که مسافر
مرد است یا زن و پیر است یا جوان و چه رنگ دارد بدان طریقه که دیاب
هفتم در وادی دره کفتم استخراجه نمایند و دیاب سفر نیکو مالی گفته شود

مثال

مانند

مثال از کتاب الکتابه طالع جلدی یافتیم و صاحبش زحل و زحل در ششم
و اندون چهار یک که در حال است چهار یک مایل خزانند پس در یک کمال که این
مسافر توانا کرد پس نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطاره یافتیم و عطاره اندون
دوازده یک چهار یک مایل است و دلیل یک سال سفر از نگاه کردیم بخداوند ششم
ششم یافتیم و از برج در چهار یک مایل است هم دلیل یک سال سفر از نگاه کردیم
زهره اندون طالع است و کربک سیک روست و کربک سیک روست طالع دلیل
سفر است و ماه اندون چهار یک زایل یافتیم دلیل سفر است باز نگاه کردیم باقی
ماه زهره و برج رابع اندون خانه سفر یک سال که سفر توان کرد و اگر کند
زبان باشد و طالع از سب و دفعت از نگاه کردیم و دلیل در است و برج نهم دلیل
مثالی دیگر هم از کتاب طالع اسد یافتیم و خداوندش انساب اندون چهار یک زایل
برج هشتم و یک سال سفر و نگاه کردیم بخداوند خانه سفر برج را یافتیم و در بیت
المال ماند چهار یک زایل و یک سال سفر پس نگاه کردیم بخداوند ساعت مشرق
یافتیم اندون وسط است و چهار درجه در وسط است و هشت درجه جنوبی یافتیم
که مشرقی نیز در ربع زایل است زیرا که اگر در چهار و موافق درجه وسط یا بیشتر
بود در ربع مایل بود چون در چهارش کمتر است در ربع زایل است پس نگاه کردیم
که زده سفر و دیده یافتیم ماه را منصرف از مشرقی و متصل به برج و برج
دوم و یک سال که چون ماه بوسط است و اید و برج متصل شد از ثلث و دلیل کند
برودن سفر را از آنکه برج نیک است برج طالع و دلیل که که صاحب مسافر را

این سفر از یک روز و یک شب و در برجی بود که از طالع و در بود که کنیم سفر کرد
 بود و از آنکه مرغ و در برجی راجع است و دلیل که در سنه این سفر نه بداند
 یکی بی آنکه حاجت او بر آید **شاید که در طالع و دیگر غریب یا فقیه**
 اند طالع بر زمین اند چهار یک نایل پس دلیل که در سفر و طالع و دلیل طالع
 اند و وسط السماء یا فقیه و نایل از درجه وسط السماء دلیل است بر سفر و چون
 ماه اند چهار یک نایل است و دلیل مقام کند لیکن از آن سب که ماه مضرب
 است از قسطنطنیه پس زحل و زحل اند چهار یک نایل پس دلیل که در سفر
 بر طرف نشود پس نگاه کردیم که طالع او چون بود اندون سفر از آن سب که
 اند هفتم است و ماه اند برج شریف و نایل در جبر شرف و دلیل که در
 خلد و نایل و این سفر یکبار شد و حاجت های سال و نایل و از آن سب
 که خلد و نایل طالع اند و چون در ماه است و خانه اقباب و دلیل که در خلد
 سلطان بود و از آنکه مشرقی خلد و نایل طالع مسئله است و اند هفتم است
 پس به مرغ و دلیل که در خلد و نایل مسئله و نایل و چون در نایل و
 اجناس اند و از نایل اند و در نایل ساخت و بود و نایل و نایل و نایل
شاید که از نایل و دلیل
بر سب که در نایل
 طالع را فقیه
 از آنکه در نایل
 طالع است

اسد	مهر	حمل
مهر	سرطان	سرطان
مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر
مهر	مهر	مهر

طالع است و در نایل با هم السعاده است که کنیم که صبر از سفر است و دلیل
 که نایل که خلد و نایل ساعت در هر خانه که باشد صبر از آن خانه بود و چون
 زحل که رب ساعت در نایل و شاهد که کنیم که سفر از آن خانه بود و دلیل
 پس سوال کرد که این سفر که اراده کرده شده بر آید یا نه نگاه کردیم که
 طالع و قمر و کبی بود و در نایل بود سفر بر آید یا نه اختیار و چون صاحب
 طالع با قناب که در طالع است متصل دلیل است که این سفر بر آید یا نه
 و اراده سایل باز نظر کردیم که خلد و نایل طالع و به او و در نایل و دلیل که کنیم
 این سفر واقع شود و چون صاحب خانه که ماه راجع بود می بایست که این
 سفر واقع نشود و چون سعادت واقع شدن سفر بیشتر بود و حکم بر آن
 که کنیم که سفر واقع خواهد شد و چون ماه مضرب از مشرقی بود که کنیم
 برای مال سفر یکبار پس خواستیم نایل کنیم که حال سایل اند و سفر چون نایل
 چون ماه ناظر بر نایل و مشرقی که کنیم احوال او درین سفر نیکو باشد و پس
 مراد او کرد و چون نایل از سوم است که زحل است دلیل است از نایل
 اخراجات زبان باشد پس خواستیم نایل کنیم که در راه مخاطره هست یا نه
 که کنیم هست از آن نایل که نایل در سوم است و چون خلد و نایل سوم
 مسعود نایل خواهد کرد نایل در سوم عطا و است و در نایل
 در خانه خرج است و جماع نایل و چون نایل نایل نایل نایل نایل نایل
 در راه بود و در مقصد مرغ است و مرغ در خانه خود مخاطره پس خواستیم

ظ
 در اینجا بود بعضی
 مشرقی

بدانیم که درین شهر حال سایل بقیست با آنکه مقصدات حالش بقیست
 نظر کردیم با مضرب و اتصال ماه از عطاره منصرف بود و هر وقت که بقیتم این
 مکان که میرود بقیست اما بقیست که نشسته باز نظر کردیم ماه که در آن برج
 که هست حالش جلیست و در برج دیگر که نقل میکند چه خطا دارد فرد در برج حق
 بود در خانه غریب و در حال نیز خود کفیت که مقصد از بقیست از بودن شهر است
 و این طالع مؤلف بجهت در ارتفاع گرفت و طالع تعیین کرد و احکام نوشت
 جمیع مؤلف صواب بود و بواسطه رفتن علامی غامی امیر ابو الحسن محمد
 نواب اقدس اشرف سوال کرد ند ارتفاع گرفت و صورت طالع برین پنج

کفیت که چون صاحب

حریت	حل 7	ثور	طالع راجع بادیکه لایل
نورالهدی		جوزا	بندکان سابق الاوقات
جلد 1		سرطانات	مراجعة خواهی فرمود
قوس		اسد	و در اثنای راه بر میگردد
میزان		سنبله	و چنان شد مسئله اگر

سوال کرد کسی که در نزد

غایب است کی آید بنگر بخلاف از پنجیم و ماه که دلیل باشد اگر یکده شهر
 غایب است بنگر بخلاف از هفتم و ماه و اگر کسی که غلام غایب است بنگر بخلاف از
 ششم و ماه که دلیل باشد انقضی که اگر غایب منسوب بسا باشد نگاه کن اند
 اتصال

نورالهدی

اتصال بخلاف از آن خانه بخلاف و بطالع طالع و اتصال فکره دلیل مدن غایب
 باشد و اگر بخلاف و بطالع در برج منقلب بود غایب باز آید و اگر بخلاف و خانه حق
 کند غایب باز آید و اگر فرد مرغ منصرف بود غایب باز آید بنسب و اگر از محل
 منصرف بود مرغ دیده و سنت کشته باز آید و اگر بخلاف و بطالع با فرد از کوی
 منصرف شده باشد و بکوی راجع اتصال کند یا از کوی راجع منصرف شده بکوی
 مستقیم متصل شود غایب باز آید بر روی و اگر بخلاف و بطالع یا فرد در سوم برج
 یا در هم یا بخلاف و از این دو برج کند غایب در راه باشد و اگر دلیل بکوی بیوناید
 که آن ترکیب در طالع یاد و وسط السماء باشد غایب بیاید و اگر دلیل بخلاف خانه
 بیوناید و بخلاف خانه اش اند طالع یاد و وسط السماء یاد و از هم بود غایب
 زود بیاید اما هنوز از آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اگر دلیل است از
 بیوناید که در چهارم باشد یا بکوی سا قطع بیوناید دلیل بر آمدن غایب باشد
 و اگر دلیل راجع بود و در برج دوم بود و بحال رجعت بطالع آید غایب اندر آمدن
 باشد و اگر دلیل اندر برج باز هم بود راجع و بحال رجعت بعد از آمدن دلیل آنکه

غایب اندر آمدن باشد و چون عطاره منصرف با بی از دلیل غایب است متصل
 در میان و از آن شهر بود و از آن شهر که در آن شهر بود و از آن شهر که در آن شهر بود
 با بی بخلاف و بطالع با مضرب ازین و بیوستن بدانند دلیل کند که از جواب غایب
 نادر برسد مسئله اگر کوی که در هم باشد و صاحب راجع یا صاحب سابق یا صاحب
 نایب عشر بود غایب و در راه توقف کند و نقول آمدن پس اگر صاحب دوازدهم
 برج سیب دزدان باد شتات مانده باشد و اگر صاحب سابق بود سیب شخصی باشد

نورالهدی

نورالهدی

که در آن شهر باشد و غایب را بگذارد و اگر صاحب هم بود بسبب سلطان
 بود یا بسبب شغل و عمل و بر همین قیاس کن و دانده خانه طالع و اگر دلیل
 غایب بسیار بود که در هفتم باشد غایب و در ده روز دلیل آمدن
 بگذرد و اگر در دلیل که با در هم ساقط باشد از طالع یا اگر یک ساقط اتصال
 داشته باشد دلیل آمدن باشد **مسئله** اگر بر منتهای غایب یکی آید بزرگتر یکی
 که راجع بود و ده خانه دوم و یازدهم بود و دلیل بود و بیست باشد آن وقت که در
 بطالع و عاشر آید غایب بیاید و بزرگتر یکی طالع یا بسیار که دلیل بود و در
 بیست و در آن وقت که اتصال می یابد و وقت آمدن غایب است و بزرگتر یکی
 بخلاف ندانست و به هر کدام از این دود دلیل که اندر جهان یک ذایل باشد
 از وی تا در جبهه طالع یا بشمار از وی تا آن که یک بود و اتصال خراش کرد که چند
 درجه است هر درجه ساعته که اگر بروج منقلب باشد هر درجه در جبهه
 اگر بروج در جبهه باشد و هر درجه را ماهی که اگر بروج ثابت باشد چون این
 ملت بگذرد غایب حاضر کرد و این آن وقت باشد که خلا و ندانست دلیل
 باشد و بزرگتر یکی دلیل که یک آید بزرگتر یکی طالع از وقت دلیل آمدن غایب
 بود و در خلا و طالع اتصال بر سبب است یا اتصال بمقابل او و اگر در
 از و در خلا و طالع بود و بر وسط آسمان و در آن باشد چون بر وسط آسمان
 آن وقت غایب حاضر کرد **مسئله** اگر بر منتهای غایب به اوقات یا آن وقت
 بزرگتر یکی غایب چنانکه یاد کردیم از دلیل ساقط باشد یا در هبوط تا در وقت
 الشعاع

نصف از وقت
آمدن

معتبر است
غایب

الشعاع باشد بزرگتر یکی غایب را حال بد است و اگر ماه مخفی نباشد آن
 درست است چون بر منتهای غایب مرده است یا از دلیل بزرگتر یکی دلیل و در بیست و
 و خلا و دهم بود و اگر دلیل بر منتهای غایب بود و چون ماه مخفی بود و اگر دلیل تحت
 الارض نباشد اگر در اعتدال بود یا تحت الشعاع و غرض از این بود که ماه مخفی
 بود دلیل بر منتهای بود و اگر خلا و دهم بود و بزرگتر یکی دلیل و در دهم
 بود و ماه مخفی بود دلیل بر منتهای غایب بود و اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت الارض
 بود و سعدی بود بزرگتر یکی یا ماه مخفی باشد دلیل که بسیار بود و اگر دلیل اندر
 هبوط بود یا در دهم بود یا مخفی بود و خلا و دهم یا ماه بزرگتر یکی بیست و بزرگتر یکی
 زمین باشد دلیل بر منتهای غایب که در ماه اندر هبوط بود و هر شخص بر منتهای
 و دلیل غایب اندر دهم بود و مخفی یا در بیست شعاع افتاد بود یا بطرف غایب
 که که غایب مرده است و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و مخفی بود و در دهم
 و ماه در بیست و زمین متصل بود بزرگتر یکی که در بیست و زمین است و دلیل که غایب
 مرده است و اگر ماه در بیست و زمین باشد یا در اعتدال بود و ماه اندر دهم باشد
 که که بسیار شده باشد و بزرگتر یکی ندانست و در باب ندانست غایب مثال گفته شد
مثال که از طالع بر دلیل در دهم بود و بزرگتر یکی آن ملازمان خود که پیش از فرستاده
 بود پس نظر کردیم بطالع عقرب بود و مشرق بود و دلیل راجع و خلا و دهم طالع در دهم
 در خانه خود دلیل است آنکه بخیر و خیر است بزرگتر یکی دلیل که در دهم بود و به ماه تا
 از کدام ترکیب منفرد است و کدام ترکیب متصل است آن افتاب منحرف بود و بیشتر

مثال که از طالع
غایب

باشد بدشرب و در هر دو صورت باید که ماه مسعود باشد و اگر خلل بود
وسط السماء چنانکه طالع پیوندد بهتر باشد و حاجت آسانتر بداید و اگر دلخوا
اند برج منقلب بود این حاجت دشوار بداید و باید بناشد و باز بناء شود
و چنین خلل در طالع با خلل در وسط السماء متصل باشد و لیکن هر دو طالع
ساقط باشد برسد که این حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد طالع
لیکن خلل در وسط السماء نه بیند آن کار بداید و اگر خلل و در طالع با خلل در
وسط السماء اتصال نباشد لیکن برج طالع و برج وسط السماء منقلب باشد
و ماه معنی نباشد آن کار بر نیاید و اگر بر این بناء شود و اگر صاحب طالع
اند و بدد و صاحب وسط السماء ساقط باشد هم حاجت بر نیاید بلکه ماه قضا
خانه خیریش پیوندد و ماه اتصال مسعد بود آن سعد آن طالع ساقط بود و اگر
صاحب وسط السماء صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید مگر جمع اوقات یا
نقل التوفیق کند و انداخته و اگر خلل و در طالع را صاحب طالع اتصال بود
لیکن ماه معنی بود یا خلل و در برج عاقبت بخانه خیر ناظر برج آن حاجت
باید و بعضی بر نیاید **مسئله** فی بابی که سوال از پادشاهی که بدد و در شمس
در وسط السماء در خانه با شرف خیریش بود و مشغول با و بی باشد و باز هر دو
و ندی برج و عیان از ایشان دو باشد از نظر ربع و مقابله و مقابله بداید
بر آنکه سایل سلطنت باید و اگر شمس در دهم باشد امانه در مراجه خیریش
ملک باید که اول و اگر عطاره یا مشغول در خانه خیر باشد و مشغول در
وسط
السماء

السماء باشد بدید است بر این ملک پس بتکرر طالع مولود کسی که اهل سلطنت
است یا طالع سوال او اگر شمس در شرف یا در خانه خیر یا در او تاد باشد قوی
و ندی و وسط السماء است و صاحب طالع و بی ناظر بدید است که صاحب ملک
حاکم کرد و اگر شمس بدین صفت نباشد بتکرر بدید از خیران باشد ملک کرد
و اگر در شمس و در حال این حال نیاید بتکرر صاحب وسط السماء اگر آن شهادت
داشته باشد بدید ملک و سلطنت است **مسئله** اگر برسد که این وارث سلطنت
کی پادشاه شود بتکرر صاحب طالع اگر متصل باشد یکی از این سه بدید یعنی
زحل و شمس و صاحب وسط السماء اگر اتصال نباشد پس باشد در کودکی بدد
و سلطنت رسد و اگر مقابله باشد بوقت طفولیت و اگر ربع باشد بوقت
جوانی و اگر ثلث باشد بوقت کهنوت و اگر مقابله باشد بوقت پیری **مسئله**
اگر برسد که عمر صاحب دولت چندانست بیکر بوقت دولت یا رفت بوقت
نشستن و طالع آنوقت بیرون آن چنانکه در و الی طالع بیرون می آید و بی نگاه
احوال غن و جان از شهر در صحر طالع و جان بختیاری و آن و احوال ملک و ملک
و دولت و سلطنت از شهر و اشرار معلوم لیکن اگر انقضاء شهر طالع بقتان یا مقابله
یا ربع معنی رسد و بعضی قوی باشد بدید است بر مرض و اگر غرض ضعیف باشد
قطع کند و اگر شهر در وسط السماء به عیان رسد از ربع و مقابله و مقابله
بدید باشد بر ذوال ملک و اگر در آن وقت سعدان ناظر باشد بقتل
و شد پس اصل چنانست **مسئله** اگر برسد که حاجان و در بان صاحب دولت

چون باشند بکن صاحب وجه طالع که دلیل حاجیان و دربانان است اگر شرقی
 باشند یاد را و تدا باشد دلیل بر رفعت حاجیان و دربانان سلطان و اگر
 در هبوط باشند یاد و وضع ساقط باشد بر ج منقلب دلیل کم هستی باشد
 و صاحب طالع دلیل معیشت ملک و باقی بیرون بهین طریق حکم کن با اندازه
 صلاح و فساد آن واقعه علم **مسئله فی علم السلطان و ملوک** هرگاه که صاحب طالع
 یا صاحب طالع محرف شرقی در او تدا دلیل است بر عزت و تکرار در درجه وسط
 السماء نادر در بعض و بسیار در هر دو سالی که با ماهی یا روزی از درجات
 ملک مستقیم یا هر ساعتی مستوی از وی سالی و هر دو ساعت حوالا با او
 یاد و تدا با اندازه برج ثابت و منقلب و در جدول **مسئله در حکم بعلدان**
 اگر بر سن که بعلدان حکم و بکن حکم چه کس باشد بکن برج یا زهم که در وی
 چه ترکیب است و صاحب طالع است از عقب و عی و حکم باشد اگر بر سن که پیش
 از آن حکم که بوده بکن برج زهم و صاحب طالع و ترکیب که در وی باشد **مسئله فی**
الحصن اگر از حصار برسد از ناد طالع دلیل چهار دیوار است طالع دلیل
 دیوار شرقی و وسط السماء دلیل دیوار جنوبی و هفتم دلیل دیوار مغربی و چهارم
 دلیل دیوار شمالی چون او ناد مغربی باشد یا محض در او ناد باشد صاف کشاده
 شود و اگر بخسان بیکدیگر ناظر باشد از چهار طرف جنگ باشد و اگر محض در او
 باشد و محض صاحب آن قد باشد کشادن حصار بسبب آن حصار باشد و اگر
 در او تدا سدان باشد حصار کشاده شود مگر بصلح هرگاه که غصبی بوده به طالع
 رسد

السلطان
و ملوک

رسد یا بر جزو تدا رسد آن روز کشاده شود و درین باب از صراف و صاحب
 برهان الکتابه و غیره مسئله بسیار است بقدر حاجت در اینجا ابراد شود **مسئله**
 طالع منسوب بحوب و عدم بر صلاح و براق و سیوم و طلا و جاسوسان و حجام
 لشکرگاه و کوس و صلاح پوشیدن بنجم اطمینان و ششم پیشکان و هفتم
 و هشتم کشکان و خستکان و نهم بر لشکر و سولان و محض و دهم اسفلا و
 لشکر و یازدهم نفع و ظفر و دوازدهم ستوران بکن تا اندون برج سادگان
 سدان یا محض و خلا و تدا ایشان را حال چگونه است برهان حکم کن و الله
 اعلم **سالی دیگر از برهان الکتابه** طالع خوس یا ختم و خلا و تدا می شش و شش
 ساقط از طالع نظر کردیم تا شهادت کن باشد عطا در با ختم صاحب دهم و صاحب
 ساعت و تدا و وسط السماء بسوی و در برج میزان و هم پذیرند و زماه است دهم
 خلا و دهم السعادة پس دلیل عطا و دگر فیم و از آن سبب که عطا و دگر
 وسط السماء مقبول است دلیل که که خلا و تدا مسئله سلطان است و بدین
 سبب که ماه با عطا و دگر برج منقلب اند و خلا و تدا طالع ساقط است دلیل
 که که خلا و تدا مسئله از سلطان مغزول است و یازدهم کار عمل طلب میکند
 کردیم تا خلا و تدا حاجت را حاجت بر آید یا نه به برج عاقبت نگاه کردیم خلا و برج
 منقلب و زماه در وی و زهره را خلا و تدا وسط السماء یا فیم و زهره و ماه و عطا و
 هر سه ترکیب بر پنج می پیوندد و برج اندر برج نایل است دلیل که خلا و تدا
 مسئله و یکست که این حاجت بر آید و بکن باز تدا شود **سالی دیگر گویند**

ن اول
مسئله

و دگر
مسئله

طالع قوس یا فتم و صاحب طالع مشتری و خلاق در سهم السعادة و خلاق در است
و خلاق در حد و اند و نداشت پس دلیل مشتری باشد و از آنکه در خانه عطار است
دلیل کمال که در حرمی و انا و مستطلم باشد و باب پس نگاه کردیم که حاجتش بر اید سلطان
بانه یا فتم خلاق و ندر وسط السماء عطاره اند و شرف خویش لیکن بر حرمی پیوندد
زحل ساقط است و ماه نیز اندر برج قابل است و دلیل کمال که بر اید و از آن سبب که مشتری
نرمی حال است و دلیل کمال که سه سال بعد ازین سلطان کرد و از آنکه مشتری برج
سبله آید بخانه سلطان برج وسط السماء انگاه دلیل بر یافتن دولت و قوت و عمل
بسیار کند **مقاله دیگر که** طالع حرم یا فتم برده و درجه و زهره اند و طالع
برده و درجه و زهره خلاق و ندر شرف طالع و منصرف از مشتری پس دلیل طالع
زهره یا فتم از آنکه خلاق و ندر شرف است و اند و طالع است و درجه باش طالع زحل
و بنود و روشت و از آنکه دلیل طالع و منصرف یا فتم از مشتری پس دلیل
که که مسئله از سلطان است و از آن سبب که زهره اند و شرف و دلیل کند
که خلاق و ندر سبله مری شریف است و بیکر حال و ستوده و یا فتم و بجه و لیکن
از آن که مریخ خلاق و ندر خانه عال است و راجع و دلیل کمال که خلاق و ندر مسئله و مال
بر کند شد و فغان رسیده بود و از آنکه مریخ و درج بند کانت و دلیل کمال که زحل
از بند کان رسیده بود و فلا شرف و فخر بود و مالش برجه باشد و دیگر نگاه کردیم
تا حاجتش از سلطان بر آید یا ندر خلاق و ندر وسط السماء اند و خانه حرمی یا فتم
و ماه اندر برج عاقبت منصرف از مشتری که خلاق و ندر وسط السماء است و متصل
زهره

در این
منصب

زهره که دلیل خلاق و ندر است و دلیل کند بر آنکه حاجت او کند و از آن سبب
که مشتری اند و وسط السماء ناظر است برج عاقبت دلیل بر یاداری عمل
و با فتم جاه و مرتبه لیکن از آن سبب که خلاق و ندر عال راجع است حال خلاق و ندر
مسئله باید و ندر **مقاله رفت بنه افاعه ناظر** منصفی که در سال کرد و ندر
و معالی بنه حاجه عبدالرزاقی مریخی بکرمش کار نامزد شد این کار بر آید
و بعدین شغل و عمل منصوب شود بانه مریخ و ندر حرمی و حرمی و حرمی
که افاعه خلاق است و ندر بنه غزنی معالی سکا خواجه عبدالکریم مریخی
می آید بجه حکومت ارتفاع بجه حکومت خواجه عبدالکریم مریخی و ندر طالع بدین
صورت یافت حرم صاحب طالع قریش و ندر آچه در خانه غریب است اما در
بعدین خانه غریب

زحل	زهره	حرم
اسد	سرطان	سرطان
میزان	میزان	میزان
عقرب	عقرب	عقرب
قوس	قوس	قوس
دلو	دلو	دلو
حوت	حوت	حوت
ثور	ثور	ثور
جوزهر	جوزهر	جوزهر

و خلعت بدهند و حاجت بر آید و حرم صاحب دهم که مریخی متصل بود و ندر
کفتم که نواب عالی و ندر طلب ندر خلعت دهد و حرم از ثلث بهم متصل بود

این کار به اسباب برآید و در جهان روزها حکمت کار بوی شفقت فرمودند
و بعد از آمد و در کار حکومت مشغول شد و بعد از پنجاه که از سال ملکوت گذشت
برج ادا و رفعت شریف کرد سوال کرد از مؤلف که چون بشیر از نوم حکومت من
برقرار ماند و هر طبعی که دادم ساختن ساز کردم بانه ارتفاع کفنه شد و طالع وقت
بدین طریق صورت یافت چون قمر صاحب طالع است و بنسبت در دوم و چون
ناظر برج دلیل گفتیم

چون زاروس	سرطان جیح	اسد
نور سنج	و صاحب سهم السعاده	و صاحب ساعت هر دو
چون سحر	مشتري است و در وقت	سوال از قریب عکس
چون سحر	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
چون سحر	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
چون سحر	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
چون سحر	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
چون سحر	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس

دو هم اختلاف و قیل و قال باشد و چون مشتری را جمع بود دلیل گرفتیم و فرمای
دلیل گرفتیم بواسطه آنکه انطالع ساقط است و چون رب مسئله اول زهره بود
و صاحب حل زهره و صاحب وجه نیز زهره و بعد وسط السعاده شرف خواور دلیل
باشد بجامع افتاب گفتیم بعد از قیل و قال بسیار حکومت از مساران البره دفعه ششم
و برقرار ماند و پس چون باد سب است او را که فکری خاطر بسیار بود پس برسد
که بشیر از که مبروم مراصدی باشد بانه پس نظر دهفتم کردیم جیب بود و صاحب
زحل

زحل و انستیم که او اخص باشد و چون صاحب دهفتم در وکیل الارض بود و راجع گفتیم
بربان مشتری چند برساند اما چون قریب الارض نیست دفع حکومت انرا اندک کرد
نظر کردیم بعاقبت این کار بیت چهارم سبند و صاحبش عطا کرد که در مسئله خود بود
نهم گفتیم مراجعت بلا و واقع شود و حکومت برقرار باشد و چنان شد و چون جواب
عالمی او را طلب نمود از حال خود سوال کرد طالع استخراج شد بدین طریق و ناظر طالع

دوم	حوت و	حمل
حوت	و صاحب سهم السعاده	و صاحب ساعت هر دو
دوم	مشتري است و در وقت	سوال از قریب عکس
دوم	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
دوم	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
دوم	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
دوم	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس
دوم	سوال از قریب عکس	سوال از قریب عکس

طالع و صاحب وسط السمات و چون قمر شود مشتری که صاحب طالع است زحل
برج ادا و دوی قبول کرد و دلیل است که حکومت از وی دفع شد و نقل کرد شخص
بمال بالا جای کدام کربن نمیدانم بر سر دوی زحمتی باشد که بعد از آن که بشیر
دفعه وقت پناه مشال الهی از حکومت لاری عزول شد و آنچه درین طالع مسئله
نوشته بودیم اکثر بفضل آمد و الله تعالی اعلم **مسئله فی التجاره** اگر کسی پرسد که
چیز یا خیر پس بدو گفتم بانه بیکریه آل ماه قریب الارض باشد و سعادت زاید از

فالتجاره

فی الحقیقه

فالحقیقه بزرگ صاحب بوم و بختیم و نه و یازدهم هر کدام از ایشان که بطالع باشد
یا قوی تر باشد و ناظر باشد و لیست بران دوستی پس اگر همان صاحب طالع
یا قوی تر است از آن اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی بود و اگر سعادت
و نه و یازدهم بشارت می رخنان محبت از مباشرت خانی بود و اگر اتصال از مقابل و
ترجم و مقابله بود میان ایشان علاوت بود و اگر معنی نظر موافقت بود و بعضی
نظر مخالفت گاه میان ایشان دوستی بود و گاه دشمنی و اگر خدان و طالع یا خدان
وسط است اتصال ترافق بود و دلیل بر موافقت است و اگر اتصال مخالفت است
و دلیل مخالفت و درین نیز خانی از مؤلف برسد نکفته شد و صورت را بجه طالع
ایست

چون ماه خدان وند	فوس	عقرب	د	د	د
یا زدهم مشعل است	جاری	مشرقی	الاج	د	د
و خدان وند یا زدهم	جاری	د	د	د	د
که افتاب است	د	د	د	د	د
بر حینه و مشی و د	د	د	د	د	د
نهم دلیل است که	د	د	د	د	د
دوستی و در میانه	د	د	د	د	د

باید باشد اما حاجت از پیش دوست بد شوی باید چنانکه صاحب طالع
برنج است و اگر چه در خط بود و در خانه خن است اما برجیه ناظر است اما
برنج و چون افتاب ناظر است بطالع دلیل است بر کمال دوستی و محبت
الدلیل الثاني

الدلیل الثاني عن بعض النماذج **الاول** چون دوازدهم خانه دشمن است و دلیل
سایل طالع و خدان وندش و مستوی بر وجه طالع از سلسله و عینی و دلیل
دشمن دوازدهم و خدان وندش و مستوی بر وجه و دوازدهم پس هر کدام که
در جایگاه خن قوی حال باشد از حال بعین باشد و اگر با هم موافقت و
اتصال باشد از نظر دوستی صلاح و سازگاری در میان افتاب پس بکل
به صاحب دوازدهم اگر در طالع باشد و معنی بود موافقت با سایل و قیما
بپار باشد و نه بر دست و مقهور روی باشد و سایل را از غم خوردن
چاره بود پیوستن خدان وند طالع بخدان وند دوازدهم بر نظر بختان دلیل بود
بر سعادت خدان وند طالع و بودن خدان وند طالع دوازدهم با ششم یا
چهارم بر نظر بختان دلیل بود بر بد بختان و شوی **مسئله فی السجون**

استخراج طالع کن وقت بردن او بر بختان و اگر بپرسد استخراج طالع کن
در وقت سوال اگر در صورت طالع ماه در برج منقلب بود زود رهایی باید
و بکل نام ماه بکدام ستاره متصل است زود رهایی باید و اگر ماه جنوبی باشد
بود زود رهایی باید و اگر ماه لیبی باشد پیوندد و لیکن خدان وند طالع را باید
نیز شعاع افتاب یا زین زمین در محل در طالع دلیل است که معجون
زود رهایی باید زود ببرد و اگر مرغ اندر چهارم طالع بود زود بیرون
آید و چون بیرون آید کشته شود یا بپارید صعب پیشش آید و همچنین اگر
عطارد اندر هبوط باشد یا اندر خانه و نه متصل بخش و محترق دلیل است

این ماه خانی بر بعضی کوبند
استخراج طالع کن وقت بردن او بر بختان و اگر بپرسد استخراج طالع کن
در وقت سوال اگر در صورت طالع ماه در برج منقلب بود زود رهایی باید
و بکل نام ماه بکدام ستاره متصل است زود رهایی باید و اگر ماه جنوبی باشد
بود زود رهایی باید و اگر ماه لیبی باشد پیوندد و لیکن خدان وند طالع را باید
نیز شعاع افتاب یا زین زمین در محل در طالع دلیل است که معجون
زود رهایی باید زود ببرد و اگر مرغ اندر چهارم طالع بود زود بیرون
آید و چون بیرون آید کشته شود یا بپارید صعب پیشش آید و همچنین اگر
عطارد اندر هبوط باشد یا اندر خانه و نه متصل بخش و محترق دلیل است

فی الحقیقه

باشد اندر زنگان و اگر خلل و زلزل و وسط السماء محض باشد و خلل و زلزل طالع را پی
 معنی نکرده اند دلیل کند که محبوس در دست سلطان گشته شود اما بدترین
 او باد دین باب خانه چهارم است و همچنین اگر محبوس اندر برج چهارم بود زود
 بیرون آید و بیمار شود و چون ماه متصل بود بسعد و محبوس اندر او نادر طالع
 بود و خلل و زلزل طالع تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون آید و لیکن بهمار
 و اگر ماه را اتصال بسعد بود پس اگر خلل و زلزل طالع از درجه احتراق گذشته
 باشد و سلم بود از غروب آن بهمار پی پیته شود و سلامتی یابد و اگر از درجه
 احتراق گذشته باشد و محترق خواهد شد و دلیل مرکب صحیح بود
 بعد از دهائی بزودی و اگر ماه بمشتری پیوندد و عطارد با محبوس بود دلیل
 کند که زود رهایی یابد و سلامت و عذاب دید و اگر ماه در برج زایل بود
 دلیل کند که بزودی بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از غروب و متصل بود
 بسعد یا دلیل کند که صحیح بگریز از زندان و اگر ماه به محبوس پیوندد و از آن
 محبوس چنان دور گردد و بسعد پیوندد دلیل کند که محبوس بعد از آن امید
 بیرون آید و اگر ماه بسعد پیوندد چنان از دور گردد به محبوس پیوندد و صحیح
 زود بیرون آید لیکن در چنین بیرون آمدن شدت و غم رسدش و اگر ماه
 در برج منقلب بود و بگوئی متصل بود که در برج منقلب یا در برج زایل باشد
 زود راحت یابد و بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از گرایی که در وقت بود و
 متصل شود بگوئی که در زایل بود از زندان زود بیرون آید و راحت بیند
 و برج

سرخفتن
 محبوس

در برج عطارد چندان دیر نماند بگریز از زندان و نادر طالع اگر بسعد پیوندد
 دلیل کند بر یکی حال صحیح و زود بیرون آمدن و اگر ماه با خلل و زلزل طالع
 محبوس پیوندد و این محبوس تحت الشعاع بود دلیل کند که محبوس و شدت از
 محبوس زود بگذرد زیرا که محبوس چون زیر شعاع افتاد بود قوتش بود
 و چون خلل و زلزل ماه بهمار ناظر باشد دلیل کند که حال محبوس در حبس
 حزب باشد **مسئله** اگر ماه در وقت سوال از محبوس در سرف خور باشد
 دلیل است که محبوس در حبس دیر بماند و لیکن حاشی بگویند و اگر ماه در
 سرطان و جدی باشد هر چند که برج منقلب است دیر بماند اگر ماه بگوئی
 متصل بود که در زایل و در برج قوس نیز دیر بماند و اگر دلیل طالع بستاند
 که در برج جای مایل بود دلیل دیر ماندن بود اندر حبس و اگر ماه در جدی بود
 دلیل است بر آنکه در زندان دیر بماند از آنکه جدی خانه زحل است و نیز دلیل
 است که مردی بوسیج او را در زندان نگاه داشته و اگر ماه بدو پیوندد دیر بماند
 در حبس و مردی بچسب او نگاه داشته باشد و اگر ماه دو اسد بود دلیل
 کند که سلطان یا مردی شریف او را نگاه داشته باشد و در حبس ماند و
 اگر ماه در برج ثابت یا بی دلیل دیر ماندن بود و اگر ماه در برج ذو حیدرین
 یا بی دلیل است که چون بیرون آید دیگر باز به محبوس افتد و اگر ماه بزحل یا مریخ
 پیوندد دلیل کند محبوس را حال بد بود و دیر بماند و هم زخم بردش و اگر
 ماه ثمالی و صاعد باشد دلیل بر دیر ماندن باشد و اگر ماه با عطارد محبوس

در زود
 از غروب
 آمدن

بود دلیل بود که حالتش در زمان بد بود و اگر ماه منصرف بود از سعد و مفضل
 بود پس دلیل که که که محبوس خواهد بود بکریز و نتواند از ریخت و اگر چنان بود
 طالع به شخصی پیوندد دلیل کند که در حبس در بماند و اگر ماه در وقت الارض
 بمقارنه محس باشد دلیل کند که محبوس در زمان بهر دو اگر ماه در زمان
 باشد و مفضل بود بکری که که اندر وقت باشد در بماند **مسئله** اگر از جوب و
 زخم برسد به ریخ دلیل جوب و زخم است و اگر ریخ صاحب ثانی عشر مفضل
 بود دلیل غلب و ریخ باشد و اگر اتصال از ریخ و مقابله و مقارنه عقوبت
 سخت تر باشد خاصه که در او تاد باشد و اگر اتصال از ثلث و نشانی بود
 سهل بود و از حل و عقوبت دلیل شش بود و اگر ریخ است دلیل از ریخ یا از ثلث
 ثانی عشر از ریخ قوس بود دلیل است بر تاز یا نه زدن و اگر ریخ ریخ و حل
 باشد و رخانه خورشید بود دلیل است بر غلب و جوب و زخم **مسئله** اگر ریخ
 که محبوس یک از حقیقت پیوندد آید بکری چنان و ند طالع و ماه اگر هر دو در ریخ زایل
 بودند یا بکری که در ریخ زایل بود پیوندد دلیل کند که وقت پیوندد آمدن
 آن وقت باشد که ترکیب از ریخ زایل نقل به ریخ مایل یا منصرف شود از ترکیب
 که در ریخ زایل باشد چنان بکری چنان و ند طالع و ماه اگر در ریخ دوازدهم باشد
 یا اندر ریخ و ند الارض یا در ریخ ششم بود هرگاه که دلیل از ریخ جوب و ریخ
 آید یا در ریخ جوب بعد از پیوندد و آن سعد در چهار یک زایل باشد آن
 روز که روز اتصال است یا روز نقل به ریخ دیگر از زمان پیوندد آید و درین

جوب و زخم
موجب

مسئله
موجب
موجب

باب

باب مثالی گفتند شد **مثالی که از مؤلف جوب و زخم صاحب طالع مشری**
 بود و در دوازدهم بود کفیم سوال از زمان نیست پس خواستیم تا بدانیم که

میزان	مشرق الالو	قوس	جایی
زحل الدلو	مشرق	حری	دلو
دس طور	زهره	حل	حری
امد	چهار	زهر	دلو

در زمان بماند
 باز در پیوندد آید
 پس نظر کردیم به ماه
 منصرف بود از ریخ
 و مفضل مفضل
 ببطارد کفیم زود
 پیوندد آید از آنکه
 ماه در ریخ منقلب است و مقارنه با عطارد در ریخ منقلب است پس چنان
 ماه در خانه خرد کال قوت دارد و دلیل بر آنست بعد از آن منراج که چند و زنی
 دیگر در بند بماند و در بند حالتش بکری بود و چنان ماه مفضل میشود بکری که در ریخ
 زایل است و ماه نیز ریخ در ریخ زایل است کفیم دلیل بر آنست که زود پیوندد
 آورد و چنان صاحب طالع در خانه دوازدهم در خانه ریخ دلیل است که او را پیوندد
 آورد و بجهت سیاستی که بخیر یا بشیر باشد اما چنان عقوبت و در ستان
 آهن بر اندام او رسد و بکری چنان گفتند بودیم و هر بعد آمد و آنچه بر زبان
 درین باب تجربه کرده بودند و ما فتن بود و الله تعالی اعلم **مسئله** اگر از خوف و بیم
 برسد اگر صاحب طالع منفس باشد و دوازدهم بود و قریب بادی باشد

خوف

دلیل است بر خوف و بیم و حبس و بی لکن او را باید و اگر بخیر صاحب
طالع یا بفرمان باشد در او نادم و ترس سخت تر باشد و آن بخیر ناظر باشد
بناهی بفرمان و زود دفع شود و سلامت کند و اگر سعد ناظر باشد سلامتی
بود و اگر صاحب طالع سالم بود از غریب و طالع ناظر هیچ مکر و هراس
طالع در وقتی بود و عینیت از او نادم ناظر خطر و بیم باشد **مسئله در حال**
اگر استور و جزین برسد اگر صاحب طالع متصل شد بگوئی که در برج بهی
باشد و مقبول بود دلیل است بر هفت سوز و اگر مزاج در برج بهی بود
و بیشتر یا متصل و مقبول و سعد بود سالی بهر مند بود از حبس و جبران
حیوان که آن برج دلالت کند و اخصا علم **خاتمه** در ذکر بعضی مسائل منقر
بخیر یا متفرع برین کتاب **طالع** خروید بود از ناک الی برج که در وقت
مطلوب بر افق مشرق باشد و فطر **غامریا** باشد یعنی آن جز و ناک
البرج که در وقت مطلوب بر افق مغرب باشد **عاشر** جز و پست از منطقه
البرج که بر سمت الی باشد یعنی وسط السما و فطر **دعا** باشد یعنی
جز و پست که در وقت مطلوب در سمت الفلج باشد و چون در وجه طالع بالی
صحیح معلوم کنند و خواهند که درجات بیوت و طوره کانه در وقت مطلق
باشد حال و بی بطریق سهل آورده شد بر غریب و درجه که در وجه طالع
از طول جدول طلب کند و پست مطلوب از فرق درم ثقیل هر دو درجات
و فاق آن برج بر دارد و از بعضی دیگر خواهند که عرض مطلوب کس از دوی

خانه

طالع

غامریا

عاش

دعا

باشد هر چه سببی و سر و فضا از درجات بیوت بچکانه که آن دوم و
سوم و چهارم و پنجم و ششم است تم نمایند تا درجات بیوت بچکانه در
مطلوب حاصل آید و اگر زیاده باشد بفرمانند تا درجات و فاق مابقی
مثل طالع کشته و تقویم که اگر در وقت مطلوب در فاقه بیوت پسند و مستحب
و او باید بیوت و ماعنه پیدا کنند و ضعف و قوت هر یک را بجای بیاورند و از
روی آن حکم کنند **مسئله در برج** از و از ده خانه طالع آن کوکب
که در خط خروید از فطر یا از غریب در مقدمه در فصل ششم و اگر ماب خط
بیش از یکی باشد از آنکه شهادت نماید تر معلوم دارند و دیگران شرک و بی
سازند و اگر هیچ کوکب یا خط بود کوکبی غریب که در آن خانه بود او مستحب
و استدل و اگر چه در آن خانه ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب در آن موضع
باشد آن جز و ضالی جسمیت برج **مستتر** آن کوکب بود که در صورت طالع
از استر و بی و فاقه ذوق یا غریب و فاقه فاقی ذوق آن است که صاحب
طالع در طالع یا صاحب شرف او یا صاحب حد یا صاحب وجه یا صاحب غلبه
طالع در طالع باشد و همچنین صاحبان خط بیوت در بیوت و فاقه
عرضی آن است که کوکب در وقت طالع یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و بعضی
و تدالست و بعضی در فاقه و بعضی در فاقه یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و بعضی
و محرق است **مسئله** چون دو کوکب یا کوکب قرآن کنند هر کدام که بزرگ
فلك خروید بکن باشد از آن مستعمل بود بگوئی که **فصل** و قابل تدبیر بر کرد

مسئله

مستتر

مسئله

فصل

وان دو نوع است یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق آن است که کوکبی با خطی
 پیوندد از خط و چنانکه قرار خوش بشتری پیوندد و یا بشتری از میزان بر خط
 پیوندد و صاحب خطان اتصال را از آن کوکب قبول کند اگر چه بنظر غلط است
 باشد و بدان منزل است که کسی غایب را از خانما و یا از جای از جای
 او جوی آید و صقیل آن است که مشتری شمس و زهره و عطارد را قبول
 کند و اتصال چون در بیت یا شرف و بی باشد و قریب قبول کند یا اتصال
 چون در هر بی که باشد

اصل	سبله	میزان
سرطان	عقرب	و نحو از هیچ خطی کوکبی
مجمع جوزا	قوس	قبول نکند مگر بیت
ثور	زهره	مثال گفته شود طالع شخصی
حمل	حوت	اول سبله و پنج دریا زده
	شعب	درجه قبول است که غایت است

اگر چه از قبالی در آمد روی در هبوط دارد اما برین او در عاشر متبقی است
 و مشتری در پنج درجه قوس بدان سبب که در خانه خود است هم صغیر است
 اگر چه در منزل و در هاست و زهره در درجه حوت است و بدان سبب که
 شرف خود است هم صغیر است اگر چه در منزل صغیر است و دیگر کوکب
 از طالع ساقط اند بدان سبب که در دلی اند و چون زهره از مشتری نقل نزد
 مبدل

مبدل و غیر پنج می دهد در بعضی بن و نه است سرخ فنی بنی است بدان
 سبب که قابل بد زهره و مشتری است پس زهره که نقل او فنی فنی شری که
 نقل او صغیر تر است و این مثال مشتری قابل بد زهره و نقل زهره است **نقل النور**
 آن است که کوکبی سبک و کوکبی کران و خط پیوندد و هنوز تمام از وی صغیر نشد
 باشد که کوکبی بکری پیوندد پس نور کوکب اول بناف دهد و اگر چه آن هر دو کوکب
 از یکدیگر ساقط باشند و این بنا به اتصال بود میان دو کوکب و در صورت طالع
 ابقی از بنیان پنج **جمع النور** آن بود که دو ستاره سفلی یا بیشتر سبک کوکبی
 اتصال کنند و آن علوی جمع نورهای ایشان کند همچنان باشد که سفلی
 یکی بد کوکبی پیوندد و همچنین جمع آن است که یک ستاره بد یا سبک یا بیشتر پیوندد
 و یا آنکه دو سبک یکی پیوندد پس نور ایشان جمع شود **سری** از دو کوکب بود اول
 آنکه ستاره ساقط از طالع ستاره بدی نقل کند و ناظر باشد طالع ستاره پیوندد که
 او ناظر باشد طالع پس نور او را در کرد و باشد دم آن است که کوکبی صغیر
 شده باشد چنانکه در و بال یا در هبوط یا در جمع یا محض باشد پس بنظر کوکبی
 بد پیوندد و از خود و بد که فوت قبول ندارد و این مثل شخصی بود که خود در
 خانه بود بعلقی یا از شخصی ^{شماره نقل سفید} بکوی خانه که با وی تدبیری کند اول از خود
 دور کند و این ضد قبول بود **دفع نور** آن است که کوکبی در خطوط خویش
 بود و کوکبی دیگر اول ببند صاحب خط او را فوت دهد و اگر هم در خط خود
 باشد هر یک فوت بدی که دهد چنانکه فرد در سلطان بود و زهره در دوش و این
 که بیت او است که نور او است

نقل النور

دفع نور

طبیعت
دفع

دفع قوت گویند و این دلیل دوستی میان دو کس از هر دو طرف بود و تمام
شدن کارها و اتفاقا علم **دفع طبیعت** آن است که کوکبی در خط کوکبی بود و کوکبی
دو خط آن کوکب و مدار آن را بیند پس هر یک طبیعت خود را بکوی دهد و آن
از او معلول و عطیه امیده و رسانیدن با خود یکی از هر دو ضلع دیگر باشد
اختلاف و اتفاق و اتصال خلاف از دو وجه و تضاد بود چون نادری یا مانی و معد
یا نفس و تر یا ماده و چون اتصال مانی با نفس مستعمل بود بهم پیوستن
و اخلاطی فند چون آب و روغن و اتفاق و خلاف اختلاف است و اتفاق
چنان بود که مرغ بر خیل برآید از نظر سلاطین یا ثلث از جهت مرغ طبع سردی
و خلط اختلاف آنکه همچون کرمی مرغ را از سردی زحل و جوی به غایت یاب
تر جم و مغایله و معتقت بفرایند چنانکه آتش در زیر آب نمی آید با آب آتش در
هیچ اتصال نبرد و نفوذ فریاد **استکاث** آن است که کوکبی سبک و کوکبی کران
روا بسید و هنوز نکران بر کن رسیده بود که کوکب سبک و جامع شود با کوکب
کران و مستقیم شود و اتصال تمام بگذرد و این دلیل شکستن عدل و پشیمانی آن
و نمیل شدن باشد **حالی که** آن است که کوکبی از اوایل بر می آید بسید و هیچ
کوکبی دیگر نه بیونده در آن برج و قوت این کوکب ضعیف باشد و بدین باشد
که آن کوکب نفس باشد **بعید الاتصال** آن کوکب بود که در برج آید و به اوایل
برج هیچ کوکب را نه بسید و به آخر برج بسید و در آن حال کوکب ضعیف بود **حبشی**
التیر آنست که کوکبی در برجی آید و بیرون رود و هیچ کوکبی نه بیونده در آن حال

اختلاف
و اتفاق

استکاث

حالی که

بعید
الاتصال

فر

ترجم
طبیعی

دفع

قربا را فتل و ان محض بود و بدین ترتیب که این حال قریب و دوری است که قریب
بر جای غریب در قوس از هر دو ضلع قریب است جهت آنکه از هر دو بیرون آید
و دوری و باریک شدن و این حال دلیل بود بر نزدیکی و دوری و نقصان
مالها **ترجم طبیعی** آنست که عطارد در جوزا کوکبی باشد که در سید باشد
یا در سید بود کوکبی را بسید در جوزا این حال ضعیفی را باشد و قوی و حوت
دفع در قوس است اول آن است که صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب
عاشر در طالع دوم آن است که کوکبی در دوقدری باشد و آن خانه یا شرف او باشد
و کوکبی دیگر را بسید که آن کوکب هم در دوقدری باشد و آن خانه یا شرف او باشد و سید
دلیل است بر کمال سعادت و قوت بزرگ و حکومت و شرف و زور و جاه **قشری**
کوکب هر کوکب که پیش از آفتاب برآید از مشرق خوانند و حد قشری کوکب
علوی سفت و درجه است یعنی چون آفتاب از اختلاف ایسان بگذرد تا به سید
رسد مشرق باشد اما غایت قشری قشری هر چه در پنج درجه است و حد قشری
عطارد بیست و دو درجه و حد قشری قمر و زنده و درجه است **قرب** هر کوکب
که بعد از آفتاب غروب شود و از مشرق خوانند و حد قشری علوی سفت و درجه
یعنی چون سفت درجه بعد از آفتاب باشد که آفتاب و آن کوکب بهم مغرب خوانند
اما حد قشری هر چه در پنج درجه است و حد قشری عطارد بیست و یک درجه
و حد قشری قمر و زنده و درجه است و بیرون از این حلقه مشرق باشد و
مغرب **اتصال** کوکبی که کوکبی آن است که نظر کند و کوکب از سید پس و قشری

قرب

باز آنک و ششم رو و از دم سافط است از طالع قوت ندارد **ایم طالع**
 درجه طالع دبل مشرق و درجه عاشر دبل شمال و درجه سابع دبل خمر
 و درجه رابع دبل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دبل بران ناحیه
 که میان مشرق و شمال است و این ربع مذکور و مابین خاندان و از سنها
 دبل است بر اطفال و صبیا **دوم** از عاشر تا غارب یعنی از دم تا
 هفتم طالع و دبل است بران ناحیه که میان مغرب و شمال است و این ربع را
 موش و زایل خوانند و از سنها دبل است بر اطفال و جوانی **سوم** از غارب تا
 نارایع و دبل است بران ناحیه که میان مغرب و جنوب است و این ربع را
 مذکور و مابین خوانند و از سنها دبل است بر اطفال و جوانی **چهارم** از درجه
 رابع تا درجه طالع دبل است بران ناحیه که میان جنوب و مشرق است و این
 ربع را موش و زایل خوانند و از سنها دبل است بر اطفال و جوانی
 و الله اعلم **فی احوال البروج** **بروج شمالی** حمل و ثور و جوزا و سرطان و
 اسد سنبله بروج شمالی اند و چون کرب و دیکه این بروج باشند شمالی گویند
بروج جنوبی میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت جنوبی اند
 و چون کرب و دیکه این بروج باشند جنوبی خوانند و در بروج شمالی اگر افتاد
 بروج مقلاد و در فزون باشد و در بروج جنوبی شب فزون باشد **بروج معوج**
اطالع و **عسل طالع** جدی و دلو و حوت حمل و جوزا **بروج مستقیم الطالع**
و طالع المطالع سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس **برجای آتشی** حمل

این بروج را در جدول
 که در این کتاب است
 مشاهده کن
 و در این بروج
 که در این کتاب است
 مشاهده کن

اسد قوس و این سه بروج را مسئله آتشی گویند و این بروج دبل است بر عاقلان
 و که ما و از مردمان دبل است بر مردم مابین و شکری و کردن کنی **برجای**
خاک ثور سنبله و جدی این سه بروج را مسئله خاکی گویند و این بروج دبل اند بر
 بیانات و سرما و از مردمان غافل این مسکن در وضع قوی **برجای بادی**
 جوزا میزان دلو این سه بروج را مسئله بادی گویند و دبل بر حیوانات است از دبی
 و عقرب و از مردمان دبل است بر مردمان شیرین و عاقل و عالم و مری **برجای**
آبی سرطان و حوت دبل است بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها و از مردمان
 دبل است بر مردم خسیس که اهل تقطیل کنند و کارها **برجی که بر صورت آتشی**
اند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس **بروجی که بر صورت آتشی**
 و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی **بروجی که بر صورت آتشی** حمل و سرطان عقرب جدی
بروج مقلد یعنی بر یک اندام حمل ثور اسد حوت **بروج خوب صورت** حمل سنبله
 میزان عقرب حوت **بروج زشت صورت** ثور جوزا قوس جدی **بروج بدی**
 یعنی بر جای باری حمل ثور جوزا **بروج صیفی** یعنی بر جای که چون آفتاب
 بان بر جای آید تابستان گویند سرطان و اسد سنبله **بروج خونی** یعنی بر جای
 پائینی میزان عقرب قوس **بروج شای** یعنی بر جای زمستانی جدی دلو
 حوت **دلیل بر جای بدن انسان** حمل تعلق بسرد روی دارد و ثور و کرم
 و جوزا به پشت تعلق دارد و سرطان دبل سینه است و اسد دبل دلو و حمل
 و سنبله دبل شکم و دلو و میزان دبل کوبند و میان است و سرین و عقرب

مسئله بادی

دبل خج و حقیقتان است و قوس دبل و خفاست و بدی دبل و نوز
 دبل ساقا و حوت غلق پسر و باد اود و همچنین طالع را دبل سر و دوی
 ساخته اند و دوم دبل کردن و خانه سوم دبل شانه و و ستان اخواب
 قوا و افلق و انفس است **برج طاری** حمل جزا اسد میزان قوس دلو **برج**
لی ثور سرطان سنبله عقرب جدی حوت **برج شرقی** حمل اسد قوس **برج**
غربی جزا میزان دلو **برج جنوبی** ثور سنبله جدی **برج شمالی** سرطان
 عقرب حوت دبل **برج در سری** و **برج و خنکی** و **برج اتنی**
 به طبیعت گرم و خشک است و **برج** با دوی گرم و **برج** آب سرد و **برج**
 حاکمی سرم و خشک **برج ثابت** ثور اسد عقرب دلو **برج متقلب** حمل
 سرطان میزان جدی **برج ذوج** جدی جزا سنبله قوس حوت **مدونکات**
برج اثنی عشر حمل از آدمیان دبل است بر ملک و امار و مبارزان و ارباب
 سلاح و اگر مغوس بود دبل است بر زدن و اوباشان و قفسه آتشیان و
 طباحان و قصابان و سلاخان و سرهنگان **و از جواهر** دبل است بر مس
 و آهن و کوشا و تاج و سریند **و از جایها** دبل است بر آتش خانه و کوهها
 و جایهای عالی و مقام مسکنان و آهنگران و مطبخیان و مکان کوسفتان
و از دواب دبل است بر آنچه شکافه بود و شاخ دارد مثل بز و گاو و کوسفتان
و از خاها دبل است بر قفل و زنجیل و ادر چینی و قرقر و کباب و مانند
 آن **و از شهرها** دبل است بر بابل و فارس و دیلم و بایجان و شام و دریا و جزایر
 و این جایها

حمل



و از بیابانها دبل است بر در چشم و در سر و سرخ باد و کوری و ککی و کلف
 روی **و از آدمیان** دبل است بر مردم بزرگ منش و خرد و ملک و از کاف
 و وکیلان و بانو و اوان و خاقان بزرگ عقیقه و چون در حال بود بر ما در
 مطهر و خطه مکان مطهر **و از بیابانها** دبل است بر آنچه شیرین بود و مغز میوه
 و سبز و چای و نوز سال **و از جایها** دبل است بر راهها و بوستانها و نه راهها
 در هر جا که دواب باشد و یکی نزد یک بود و جایهای که در دوی آباد بود **و از**
شهرها دبل است بر دمشق و مصر و هرات و سواد عراق عجم و اسکندریه
 و فرغانه و هرات **و از دواب** دبل است بر کوه و کامیش و تخمیر کوه **و از رغان**
 دبل است بر کبوتر و فاخته و بلبل **و از جواهر** آلات دبل است بر طوق و حایل
 و گردن بند **و از اعضا** دبل است بر طغتم و کلاه و عصای کردن **و از بیابانها**
 دبل است بر در کوه و آنچه بر طرف کردن حادث شود **و از جواهر** دبل است
 بر اهل دیون و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و در ایران و بخار و عالد
 متمرکان و شعرا و شرفا و اگر مغوس بود طاران و کلبه بیان و شاعران و کوی
و از بیابانها دبل است بر درخت عالی و میوه دارد و درخت با دام و گردن و خند
 مغز دارد و از میوهها آنچه با مغز باشد و مغز او جزو **و از جایها** دبل است بر کوهها
 و غارها و منظرها و بلاد کبریا و جایهای بلند و برستان و مکتبها و جایهای
 رغان **و از شهرها** دبل است بر مصر و ده و سعد و کبلان و هومان و اصفهان
 و کرمان **و از حیوانات** دبل است بر رغان خاکی و قوی و آنچه با مردم است کبک

جنرال

طیان

از اعضا دلیل است بر یازوها و ستوا و آنگشته آنها **از چهار دلیل است بر یازوها**
 بر سردی و خالها و تشنه **سرطان** از مردم مان دلیل است بر ملک زادگان
 و نابینا و امیون و کشتی یاران و ملاکان و غرضان و شرب و ازان و اگر بد
 حال بود دلیل است بر جان و تمامیان و سقایان و نقایان **از چهار دلیل است**
 بر و یازوب تیرها و درها و حوضها و آب خالها و عا ساطعها و صفها **از چهار**
 دلیل است بر از منبه صغری و بحرین و مشرق خراسان و بلخ و مرو **از چهار دلیل است**
 است بر آنچه از آب و در چون نصب و مانند آن **از چهار دلیل است بر در**
 ریز و مهرهای مینا و چان **از اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش**
 و دوده **از چهار دلیل است بر کف روی و کمر و کتلی و بیسی و دود اندام**
از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب جزیل اسل از مردم مان دلیل است
 بر ملل و سلاطین و سرودان و قوم و نژاد یکان پادشاهان و جوهران و آبها
 و سکه داران و مردم زنان و اگر محض بود دلیل است بر مردم آتش کار و طبعی
از چهار دلیل است بر لعل و یاقوت و زرد و جمع آلات از جایها بر تختگاه
 سلطان و قصرهای عالی و سرهای مذهب و دارالضرب و توهمهای باجها
 و کاخها و کارگاهها **از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و**
 سمرقند و بلخ و طوس و سیستان و کرمان و بیت المقدس **از حیوانات دلیل است**
 بر شیر و بوز و بلیک و شکاری و ترک و آنچه دانه بود **از نباتات** بر خیز و آنچه
 شیرین باشد **از اعضا دلیل است بر پشت و معده و جلی و خصیه از چهار**
 دلیل

اسل

سینک

دلیل است بر ده معده و در چشم و پشت و کوزی و کند دهان **سینک از مردم**
 دلیل است بر زو و اسباب دروان و در پستان و کما و فضلا و اهل عقل و حکمت
 و تقیر و چون بد حال بود دلیل است بر لالان و قیلان و قسامان **از نباتات**
 دلیل است بر کدوم وجود و ماش و با قلا و آنچه نخم دارد **از چهار دلیل است بر مردم**
 و در بنار و چیزهای منفش و ملون **از حیوانات** دلیل است بر کبوتر و طوطی
 و دراج و کبک و حیوانات دیگر **الحسن** **از جافا** دلیل است بر سرهای عالی
 و در بنار و خالها و بنا و غله و حوب و کشت زارها و زمینهای مزروع و باغات و با
 و جایهای برده و خر و خن **از شهرها** دلیل است بر اندلس و افریقیه و اطراف
 و کوفه **از اعضا دلیل است بر کمر و میان و شکم و جایی درون از چهار**
 دلیل است بر قیخ و موی و غن و علت شکم **میزان** از مردم مان دلیل است بر نابینا
 اکابر و مردم صاحب داری و اهل خرم و ادب و شریف و لطیف و خوش لحن و مظاهر
 کنند و طرب دوست و با طاعت و دست کل و دست دل و راست زبان و اگر
 بود دلیل است بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان **از جایها** دلیل است بر
 بادگیرها و گوشکها و منظرها و جایهای با تزیینت و کوههای میوه دار و باغها
 و بوستانها **از جافا** دلیل است بر شیرین و خوشخواره **از چهار دلیل است بر آنچه**
 از ان زینت کنند و کمر و کیه و میان **از شهرها** دلیل است بر بلاد روم و طبرستان
 مصر و سکه و ملنه و طالقان و کابل و کشمیر و خن و خوارزم **از حیوانات** دلیل
 است بر هلا و دستان و چکار و قباخته و قری و کبوتر خاکی **از اعضا دلیل است**

سینک

عقرب

بر سرین و تشنگاه و زرناف **از بیماریها** دلیل است بر بواسیر و روم
 و باد فتق و لقوه و کژی روی و کژی پچی **عقرب** از مردم مان دلیل است
 بر امل و شکران و مبارزان و دیوان و لشکر کثافت و سرهنگان و کشی دار
 و اگر مخوس بود دلیل است بر مکاردان و ساحران و عزیت خزانان و مختان
 و خادمین سید پوست و دزدان و زلایان و آب کشان و صیادان و خادم
 کرمها و چاه کاران **از بیماریها** دلیل است بر کزهای آب و چشمها و جزایر و زندان
 و سیاست کاه و قمارخانه و عذو خانه و خرابات **از شهرها** از شهرها دلیل است
 بر بلاد حجاز و عرب و بن و جز و امل و غارند و بن **از نباتات** دلیل است
 بر دختانی که میوه دارند و در آبهای رودخانه و درین دلیل است بر ادویه
 سهل **از حیوانات** دلیل است بر حیوانات آبی و خورشا و اژدها و ماران آبی
 و جزندگان **مضرات** دلیل است بر ذکر و فرج و خضیر و معده و مثانه
از بیماریها دلیل است بر سستی و ضعیف و بیماری رحم و احتباس و بول و جگر
 و ضعیف و آب رفتن از چشم و کتکی زبان و کوری و کتکی و پستی **از بیماریها**
 دلیل است بر اغم و نفقها و وند و فضات و اگر مخوس بود دلیل است بر
 نایبان قانچ و مسکران و بوزکران و میطاردان و عذاب داران و بیلان برده و
 سوز و بامنت و هسلکان **از جواهر** دلیل است بر نفوذ و فقر و بوج و
 و چیزهای گریب **از نباتات** دلیل است بر اقمه شیرین بود و چون آنرا درخت
 و آمد و طایفه و تکیه **از حیوانات** دلیل است بر اسب و شتر و زرافه و کوش
 از شهرها

قوس

از شهرها دلیل است بر قسطنطنیه و عراق و بغداد و جرجان و بشار و **از جواهر**
 دلیل است بر افریض و دراز القضا و سوس و صاجله و بر مغز و شان و ام
از اعضاء دلیل است بر اینها **از بیماریها** دلیل است بر افتادن از دواب و زخم
 خوردن از چهارپایان **جدی** از مردم مان دلیل است بر طاهر دادن و پاسبانان
 و لشکر گران و مردم مان پر و مشایخ طریقه و اهل محله و خلایق قدیم و اگر
 مخوس بود دلیل است بر کله بانان و مردم و صیادان و برزگران و بندگان
 و خادمان سیاه و کلکاران و کورکان و مجاوران **از شهرها** دلیل است
 بر هندوستان و شرقی روم و اهل **از جواهر** دلیل است بر قلعه و معمارها و دواها
 خشک و سنگهای با خار و شوق و زارها و زندان و کورستان و جاجای
 کهن **از نباتات** دلیل است بر اقمه حیوانات خرد و دود اوها و دود خان خشک
 به میوه **از جواهر** دلیل است بر سرب و منک و قنطاریس و منک طار و کج و نوز
 و شوره از حیوانات دلیل است بر کوسه و کاک و کوهی و کوهی و کوش
 شغال و میمون و موش و سوسمار **از اعضاء** دلیل است بر زانوها و عصبهای
 و پیوند زانو **از بیماریها** دلیل است بر کتکی و کتکی و کتکی و پستی و نشی و شوره
از مردم مان دلیل است بر لکان قدیم و ریسان و حکا و مشایخ و عقلا و احمقا
 ارساد و کلب و اگر بدال بود دلیل است بر طاسم خزانان و انوسن سازان و قال
 کیوان و کسای که هر یک در جام و بلور حاضر سازند و سفایان و جز و شان **از شهرها**
 دلیل است بر کوفه و غزین و قرین و اطراف مغرب و بعضی از کیلان **از جواهر**

جلای

قوس

دلبست بر حلقه و گوشه و آسباجه که از باد نهد و باد لیر و چاکه و سنگ که
 کند و خانه های فقیران و کورخانه های بلند و ضارها و خانه ها و نخل
 درویشان و گشت یزدان **از بانات** دلبست بر اهل بیات و خواجه
 و خرمای هندی و نخل و زنجبیل و عقاقیر **از حیوانات** دلبست بر
 و سنجاب و روباه و کلاغ و قنق و عقاب و بوم و جمل **از جمادات** دلبست بر
 ماهی سفید و قلاب و دواب و پروانه که مردم کنند **از اعضاء** دلبست بر
 بر ساق پای و استخوانهای ساق **از حیوانات** دلبست بر تکی و عیسان
 از بلند بهاد و چاه و بوی بل که از اندام آید و هر علت که از فکر آید **از**
 اندام دلبست بر علم و فضیلت و جاه و شرافت و اهل و مع و موی
 و اگر در حال بود غرضان و ملاطفت و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زهد
 منافق و زواری **از جاهل** دلبست بر مردم و سب و باطل و خواجه و سراف
 عاج و صیادها و سر اجا و ساحل های معر **از شرف** دلبست بر سنان و
 لب سنان و باز دندان و چادر و شام و دریای **از بانات** دلبست بر
 و بنه و سبب آب و شغال و آلو و بوه های بشری **از حیوانات** دلبست
 بر مرغی و ماهیان و شوی و **از جمادات** دلبست بر
 سحای پای و کعب **از جمادات** دلبست بر نفیر و بدن بخواب رفتن و
 اخلاجات و الله اعلم **در کمال کمال سبعه سائر** قس نبی است و انفاق
 اول نابد و سلا سخر است و سنان مزاج و مزاج خالص و سر و دست و
 است

موت

فس

است و شجاعت و رنگ سبزی که سبیل زرد و مایل زردی و طعم
 او شور است که با زردی زرد و از بویا آنچه بنوشی مال برد و لغت و از
 و از حسها بصر و فوق دارد و از اعضاء دلبست بر جانب چپ و راست و
 و شش و پستان و کرون و پوست و از سفا طفولیه و از چهار بهار و از
 باغم و کزک و از مردم دلبست بر خلفا و ولیا و اهل ازمان و ملک زادگان
 و از مقوس بوده دلبست بر بیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام خلق
 و کودکان خرد و از صور نقاد دلبست بر روی عجب و چشم شهلا و از
 پیوسته و ندانهای کشاده و بر کزنی سر و روی دلبست بر مادران و
 و کزین کان و آنچه بهاد دلبست بر مردم سلیم و آمین و حریص و حق
 زبان و مردم آن مردم سخن چین و دوستی نزدیک و از بنا نقاد دلبست
 بر قصص بنه و کتان و جبارین و آنچه از دلبست بر مرغان آید و
 دراج و قری و آن معادن دلبست بر انواع مهرها و بزر و دهن و زرد
 دیزه و فقر و از جامها آنچه بل نام بود و دکار و از دلبست بر
 بر آبکی ها و شرافت ها و دود ها و جاهها و دریا و باغها و خرد ها و شاطا
 و از دلبست بر دلبست بر بیت بر شقی و آفیم هفتم او راست و سفرها
 او باغها راست و سفین و جالبقا و سقلاب و دوس و اقصای مردم و
 بگذرد بر طرف محیط نادریای مغرب **مسئله دوم در صفات و منسوبات**
عطار عطاره منزه است با هر کس که بیا میرد طبع او لیر و اگر تنها بر مزاج

عطاره

برج کعبه و از فلک ثانی تا بل و مزاج خاص گفته اند سرد و خشک و باد آکن
و ترک ملون است و بومی او امیخته باشد سودا است و از حسها ذوق
دارد و از اندامها بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیست بر
احباب دیوان و در بران و مصرفان و مشکلمان و فرزندان و اهل حکمت و
میان و معتدیان و اکابر عال بود دلیل کند بر شاعران و بندگان امر و
چهره و قال پیر و از خضیه دلیل است بر زیرکی و عقل و قدرت و حفظ و
و دوستی و ثنا و طلب ساختن مکر و حاضر جوابی و سخن و روشنی و از سخا
و دلیست بر سن پیش از بلوغ و از بنا نهادن دلیل است بر ایمنه ساق ندارد و بومی
نیز همانند و ماش و باندا و کارد و کشین و درختان با صیوه و افه او را از جای
بجای آورد اندک و کارد و از حیوانات دلیل است بر مکان شکار و بی و اشتر
و در و راه و طوطی و بوزینه و طیور آنچه در شهرها قرار گیرد و با موزند لعل
و از معادن دلیل است بر کوه و درخت و آهک و سیاه و دونه و جامه های منفش
و آلهای کتابه و از بنا نهادن دلیل است بر قضا و جامه های منفش با طره و علی
و عامه و از بنا نهادن دلیل است بر دین و سخن و صریح و بوانکی و لکنت زبان
و کشش سیاه و بر انداختن خرد و سحر و اموال بخور و اسرفه و بی و از بنا نهادن
دلیل است بر بد و از بنا نهادن و عبادت خافا و کما خافا و خافای بالا و از بنا
دلیل است بر بن حکما و اقلیم ششم او راست و شهرهای او که با ج و
ما ج و جاب و ساوری بقدرستان و منشاگران و اطراف ترکستان و ترک
و برج

و برج و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بر بای مغرب **مسلم سوم در صفا**
و مسلمان هم و زهر سعدا صفاست و از فلک ششم تا بل و مزاج سرد و قیاس
و مؤنث و شبی و بزرگ سفید و روشن و از طعامها چرب و شیرین و کارد
بود و از طعامها رطوبه بود و غریب و از حسها سس ششم و بچینهای خوشبوی
و از اندامها شورت و رحم و زرد و بوی سیاهی و بی ساعدت و کثیف
و سیاهی و چشم و از بنا نهادن دلیل است بر خا و قیاس
و زنان و جوانان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خانه های و چین
و عال بود دلیل است بر بخشان و جامه سوزان و مشاطکان و قوالان و
بزرگان و از بنا نهادن دلیل است بر خوش خوی و کشاده روی و سخاوت
و معاشرت و طرب و هو و لب و هرل و مزاج و طلب سر و شرو و زن
سازهای موسیقی و عشق بازی و دلیل است بر بیاری نکاح و از بنا
سخت و بی کار داشتن عطرها و رقاصی و دلیل است بر مادران و ایکا
و صورت قمر و آبادی و سطر و شیرینی و بریدن و ساق و خردست
و پای و باران همان و دراز پشت و کوتاه پای و از بنا نهادن چرخ شیر
و شیرین تر و مغز و هوای و شفا و آب و انجیر و از معادن دلیل
بر جرم و زبرجل و زار و دانه و صن و سنک و لیشم و قیر و زده و لا جورد
و بر پایه و آنچه بل و آریش و زینت کنند و از بنا نهادن دلیل است بر آنچه از
ا برایشم سازند و آنچه سفید بود و از بنا نهادن دلیل است بر سردیها و تر و زوهارها

و سبز چار کلاهها و هر چه که عشرت و نما سازا شایسته بود و آن بیا و بیا دلیلا
بر آنچه از ماده نافع بود و آنرا نین شهرت حاصل شود و بیا و بیا عشق
و ضعف دل و در ماغ و دره مقعد و بیخ کرده و بواسیر و اجناس بول و آن
جوانان دلیل است بر خوکوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزارستان دلیل
و کبوتر را بچه خوش سوت بود و آنرا بیهاد دلیل است بر بدین اسلام و اقلیم قیم
اوراست و شهرهای معروف او حرم است و زمین بیت و ختن و خنجر
و فرغانه و سپاس و بخند و سمرقند و بخارا و نصف و زمین و خوارزم و
ادریایان و ارضیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب **مسئله**
چهارم در صفات و منقبات اقتاب بزرگترین است و بظرف عدل است
بیم بخش و آنرا که چهارم تا بابل و بخارا و کرم و خشک و کهنه اندام دارد
و متوسط است میان علیان و سفلیان و بزرگ نادر بخشی و خسان
و بطعم تیز است و لطیف و از حشمت اخص بیانی و از اندامها دلیل است
بر جایت راست و دل و سینه و دهان و چشم است و از سنهاسن و غریب
و از مردم دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و در میان و پیشرو
هر قومی و چون در حال بود دلیل کمال بر ریسان و معماران و استادان و
دیرستان و در میان و از صورتها دلیل است بر مردم تناور و بزرگ سینه و قوی
آواز از طرف بالا و قوی و از آن بیهاد دلیل است بر خرد و فهم و ترافع و بهر و چون
و غلبه حست و سرعت غضب و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن
مال

اقتاب

مال و همت عالی و از بیا و بیا دلیل است بر آنچه از کرم و خشکی حادث شود
و بول تعلق دارد و در چشم و از مردم دلیل است بر بزرگان و اناکان و آن
بیا بیهاد دلیل است بر بزرگان و امپایین و عمل و انا و شیرین و آنکس و خرمای و آن
دلیل است بر بافت و بعل و نمر و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیل است
بر پان قیمتی و کوسند و کوه و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سحر
و زبور و عمل و از جابهاد دلیل است بر عدل و قضا و قصر و راه و تفتک و پادشاه
و از آن بیهاد دلیل است بر کلاه و تاج و سریند و کمر و صر و طوق و صر و جواهری
بزرگ و از دین بیهاد دلیل است بر بدین نصاری و بعضی گفته اند که بن آتش برستی
و اقلیم چهارم او راست و شهرهای او بلاد کسری و چین و کوه طور و بدخشان
و غر و فرخستان و بلخ و زمین خراسان و از آن بزرگ و کوه دماوند و الموت
و غر و چین و قصر سیاه کوه که از این شهر خوانند و هلال و شهر و زوز و قه و بستان
و قاهره نابه دریای مغرب **مسئله پنجم در صفات و منقبات اقتاب** بزرگترین است
و از آن بیهاد دلیل است بر کرم و خشک است با از آن بیهاد دلیل است بر بزرگ
مونس است و بطعم تلخ است و نیز و زنگ سرخ و سفید و نیز و بوی ناخوش
دارد و صفراوی و از عناصر آتش از خسته و از اعضاء دلیل است بر زهر و کها
ناخبد و بساقتا و کوشتهای اعضاء و از مردم دلیل است بر امل و ملوک و لشکر
کسان و ارباب سلاح و چون تصور بود دلیل کمال بر اهل شرف و قدر و زدن
و مقلدان و خنایان و از آن بیهاد دلیل است بر دلیلی و شجاعت و ددوغ

منج

و خلافت و سبکداری و بدعهدی و از صور قضا و بیل است مردم بلندبالو
برند سر و اشقر و خره کوش و سرخ موی و کلبه زده و موی و زخم خنده بر
دوب و دندان و از سنه آخرین و قوت اول کھولت و از نباتات و بیل آ
برد و خشان با خار و جوب بقم و عود و سفندان و از مثل گداز و سیر و پیاز
و ترب و انواع زهرها و از معادن و بیلست بر عضا طیس و آهن و مس و از
آنها بیل است بر انواع سلاحها و بن و سام و هرات که آنها را کشتند و از
حوانات بیل است بر کوسندگان و کور و بوز و یوز و کرک و شغال و زره مار
و انبی و عقرب و خار پست و از جاد بیل است بر اشکدها و لشکرها و جابجا
ساست و مطنخا و هر جا که حیوانات کشتند و از جاد بیل است بر غلظ
حل و شکستن اعضا و بنهای پیوسته و جراحتها و پشها و سفزای زود
و اخضر بلایغ و شش بخارج باشد و زخم جگر و بر انداختن خرب و هر علتی که
از کرم و خشکی بید آید و از جاد بیل است بر پشند و از دینها آتش
برستی و بعضی گفته اند بیل برستی و اقلیم خامس و ولایت و شهرهای
او بطرف کشمیر است و لحاون و قندلها و جبال افغان و بعضی از غر و دوزخ
و دالستان و کرمان و شیراز و اطراف او و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد ساحل **مسئله در صفات و منویات مشرقی**
آبیل است و از فلک ششم نابین و پنج کرم و تر است و بر جمع حیوان و مذکر است
و دوقی و بیل سفید است که بر بستر بیاموردی زند و بطعم شیرین
و خوشبوی

مشرق

و خوشبوی و از مردم و بیلست بر باد شاهان عادل و مردم شریف و اندو
نضات و دزدان و زهلو و بازوگان بزرگ و قوا نگاران و مردم با دیانت و اما
و دستان و خزانده داران و خوشبختی و بیلست بر زاهدان و زوق
فروش و مردم منافق و خوشبختی ستای و کسای که جهت اندک شرف و تقاضا
بیار کنند و خرد و بیلست بر نابل و از جاد بیلست بر ناطف و علم و زهد و
پادشاهی و امانت و از مردم و بیلست بر ناطف و علم و زهد و
و از جاد بیلست بر ناطف و علم و زهد و
بکر و اند و از نباتات بیلست بر کدو و برنج و جو و نخود و کبوتر و قلم و سب
و انا و شیرین و از معادن و بیلست بر زرد و سیم و الماس و برنج و حجرها
سویب و از بزرگ حیوانات و بیلست بر آنچه بخورد و حلال بود و
طایر و لقلق و سمانی و از جاد بیلست بر عبادتخانه و مساجد و
صوامع و منبرها و عالمان و واعظان و مقامهای عالی و معمرها و
و از صور قضا و بیلست بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و موههای نازک
و از جاد بیلست بر عین طبعی و ظفر و منفر جگر و حلقوم و جسم و کلاه
چشمند و از سنه سن کھولت دارد و از جاد بیلست بر زاهدان و زوق
بود و عالمان دارند و فو طها و جامهای پائیزه و او بر هر دینها از روی علم
و پائی و بعضی گفته اند بر دین ترستان و اقلیم دوم او راست و مشرق
او مکرر است و سیستان و طرف خراسان و حله و دریای فارس و بحرین

زحل

و بصورتی که در این طرف مغرب **مسئله هفتم در صفات و منبئات**
زحل زحل شخص کبر است و از فلک سابع تا بل و مناج سرخ و خشک با فراط بر
 مزاج مرطوب و سردی و کفنه انکار حسی است و بطعم ترش و فک آن سیاه
 و بر روی او ناخوش و از مردم دلیل است بر ملکات قدیم و ادبای خاندانها و مردم
 قلعه دار و زمین و رئیس و دهان و مناج و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
 بر ذرات بی علم و مناج و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
 سردای و بلغمی است و از اعضاء دلیل است بر سیر و استحقاقها و ده و ده و ده
 و چشم و ناخن و بلغمی است و از بیماریها دلیل است بر آنچه در آن کشتن
 بود چون استسقاء و نفوس و سستی و اعضاء و سودای سیاه و بلغمی خام و
 علتهای باطن و زمین شدت و آنچه در پیوسته حادث شود و سبب آن شدت
 و خشکی باشد و از اعضاء بر حسن سمع تران شده و از غریبه دلیل است بر جمل
 و ترس و غل و وسوسه و صبر و استیلا و کاهلی و لذت و صبر و تهاکمی و شش
 بوم و دزد سر باشد و غر و چشم و پیوسته بر و در فرخ دهان و سبب ریب
 و سخت آواز و از استسقاء دلیل است بر سن پیری و دلیل است بر بدین و جلا
 و تالک و عا و از جملات دلیل است بر آنچه بر آنش بود و سخت کار
 و شق مرغ و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و کس و ملخ و هر چه بر زمین خانه
 دارد چون موش و مار و بچه و از جامه دلیل است بر آنچه از ایشان می
 و خلفا و از جامه دلیل است بر اقا و بر آنچه و دارد و هاله فایض بود و

کهن

کهن و کینه شده باشد و از معادن دلیل است بر سرب و روی و آهن
 کار برنده و سنگهای بی قیمت و از جامه دلیل است بر کوهها و کوههای خشک
 و بلند و غارتها و مقامهای حراب و بناهای قدیم و شستنها و شورشها
 و کوهستانها و تلاح و از جامه دلیل است بر بدین پیر و ی و اقلیم اول
 او است و سفرهای او سرایب و اقصای هند و سکن و سند و جزایر
 دریای جنوب و رنکها و جنوب تا دریای مغرب و جزایر احوال و کرب
 سحر بسیار بدین طریق با تهمیدیم بعضی حالات ایشان بحد و بی
 یت باز غایم که بر طایبات این علم شریف آسان تر باشد **حدود**
میل اقیانوس و عرض کوکب بجهت یافتن عرض کوکب
ی در شمال و جنوب و مساعد و هابط بقدر کوکب بر در

جملہ مثنویات بر صبح اثنا عشر واقعہ اعلیٰ

[illegible]

تمت جدول مشروبات بروج اثنا عشر

[illegible]

مجلد ۱۰
مجموعہ کتاب
مدام انطالع

[illegible]

و الاستقبال

فتح حق بفتح طالع دان
 وین در این صبح طالع دان
 فتح ماه فاکت اند طالع
 روی من در این صبح طالع دان
 زهر در چرخ بود در این
 هیچ در خانه شکم بچشم
 شادماند زده است سواد
 ورده و در دل هیچ رمل
 هر سنان که جای او در
 فی ملک اندیشش فی ملک

بیت ستر که این نامه بعنوان وسیله بیشتر از عمره بیا بان رسید
 الحمد لله و الله که از میان توفیقات و تباب و نایبات صلاحت و ادواح
 حضرت انبیا و اولیا عقلت مشکله این مسایل طی شد و از جواهر
 ابدار انچه در پیشگاه منور و مكنوز و مستور بود با وجود تكفل معام انام و تعهد
 مناجح خاص و عوام وقت فرصت در ارتكاب این امر خطیر و كثریت تكامل
 در فکر و تدبیر و در رشته حقیر و مستطیع گشته بر منصبه ظهور آورده
 در وقتی که عالم پر از پیرایه عدالت و وفاقت پادشاه فلک بازگاه عرش
 اشتیاء ظل الله آنکه خاطب شمشیر بر منابر فتوح خطبه ابرار بلاد
 خاند و سان ملك ستایش بزبان حالی کوی **بیت** خطبتك ابكار
 البلاد و عونا فاليك من دون الملوك و رجوعا آسمان از بروج ^{منطقه}
 بند طاعت اوست و بر جیس دعا کوی دولت او در باوگان از دست
 تو هر یابا و در خطر و نعمانه بعد از و اضاف او **مفتخر بیت** و شرق و جهة
 الارض من نور علاله و قد كان في ليل من البحور حاكما **نفس**
 و ان كثر قضا و تغیر بطا و نفسه يستقل و نياها حیران شده اقبی
 سلطان البریه خاقان و البحرین **بیت** خلف **شاه عباس** المظفر **الصفی**
 خلا الله تعالی ظل سلطنته و خرفسته في الخافقين و منبع الملائك
 بطول عمره جبهه منبلا کونین و اماره الثقلاء و خان بن خان و سنان
 زمان و یکانی و این حاکم و کشور و عالی **بیت** بر و **بیت**

آنکه

آنکه زیتفش شده در کارزار برهن عمر عدو تارتار و آنکه در کلکش
 بده داور بی باقته مفتوحی تلك باور بی صلاح العباد و ریشلاهم
 و امن البریه من كل اطم بشین نالها نالك بخرق الحسام و زحف العلم
 سرودن زمان استان اولی بمر باب پناه و امید داران دوران را خا
 عالی او ابدگاه ابو الفتح **امام قلندران** و خبر بر صاحب تدبیری که قلم
 در زبان و در مدحت کسوفی و ثنا حق این او با مادح کربان شده و
 کمیت خوش رفتار و دایه او صاف او از عجز کند و کشته جواد بی
 که محاسب و هم از محاسبه جود او عاجز است و جبا یای اسرار ^{تعیان}
 پیش روی او باز در فضلش بر فضلا کاشمیر و وسطا التما ظاهر است و
 خرد فایض بر عقل عاشق کالبدی از دجی با هر رای ذدینش حل
 مشکلات حکامی سلف نموده و عقل کاملش عقدا عقل اول
 کشته معلم اول از تلامذه او یکست و دانش بسیار عقل کامل اندکی
 مذات شریفش مفاخره و مباهات منصب دستوریت و عنصر
 لطیفش مورد رابع معنوی و صوری جامع علوم معقول و مقول
 حاوی ذریع و اصول کساف استاد القرآن مسفر محجرات المعانی
 بالیان هادی التخلای بطالع انوار کاشف محقق بلوامع السرائر
 رافع اعلام الهدایه بالغی التخلای غیر نحو الغزایه ذو المجد و السجود
 السیاده صاحب خلق کریم مصطفی فضل عمیم و اتق بعنایات دتو امن

اميل بوالحسن لا زال بجاسم اهل الفضل حلي بوجوده وحصل ما رب
 بغير اكمال بفضلته ووجهه كملت غايه تا بقا اين رساله اوست
 بيت زان هنر مند جي كند جاني كش تا بش كند هنر داني بيت
 دين خلد اش كمر برده ام جني دش در بر آورده ام نشاء باغم
 جز سخن دانيت بدستور دانش سخن را نيت اميد كه چي بنظر
 اصلاح رسد خطا و زللان بذيل الطاف مام بيوشد شمس
 اخبار فضلك في شام و في بن سارت به الزجج و اركان و الصغف
 فهد القدر في نظم بعثت لكم من عند الله لا يبدى له الصدق
 و من قى كشت به اتمام اين تاليف ديوم الحزين ٢٢ شهر ذي قعد
 عام الف و ست و ثلاثين ختم الله لنا بالحسنه انهي
 جلد حق رجعت و استقامت كواكب چي خاصه مملو مركب
 اين حد رسد راجع و مستقيم شند و جدول اينست

ختمه المتخيره	حد رجعت	حد استقامت
فحصل	ح اله ل	ه ل
مشتري	ك د ح	د اله ل
مديج	ه ح ل	و ح ل
زهرة	ه س ما	و س مط
عصاره	ه اله م	ه ك

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 اني قد كتبت اليك
 رسالة في بعض
 احوال الدنيا
 والآخره
 وارجو ان يكون
 مفيداً لك
 في معرفة
 حقائقها
 وادراك
 حقيقتها
 والسلام

درجات	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه	تسميه
١	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٣	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٤	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٥	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٦	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٧	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٨	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٩	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٠	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١١	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٢	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٣	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٤	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٥	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٦	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٧	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٨	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
١٩	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٠	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢١	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٢	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٣	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٤	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٥	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٦	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٧	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٨	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٢٩	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله
٣٠	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله	اله

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 اني قد كتبت اليك
 رسالة في بعض
 احوال الدنيا
 والآخره
 وارجو ان يكون
 مفيداً لك
 في معرفة
 حقائقها
 وادراك
 حقيقتها
 والسلام

جدول فتویٰ البیوت بمصر ۱۷
حرطان

[illegible]

در بیان طایفه ای از
النفوس خالصه الهیه
در السیاقه فی الدنیا

جدول تنویہ الیوت بموض ۷۱
اسد

[illegible]

شماره	تاریخ	الثانی	الثالث	الرابع	الخامس	السادس	السابع	الثامن	التاسع	العاشر
١	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩
٢	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
٣	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
٤	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
٥	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
٦	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧
٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧
٨	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦
٩	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
١٠	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦
١١	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥
١٢	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥
١٣	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥
١٤	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤
١٥	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
١٦	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
١٧	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣
١٨	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
١٩	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣
٢٠	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢
٢١	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٣	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٢٤	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٥	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٦	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٢٧	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٨	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٩	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٣٠	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢

شماره	تاریخ	الثانی	الثالث	الرابع	الخامس	السادس	السابع	الثامن	التاسع	العاشر
١	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩
٢	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨
٣	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
٤	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨
٥	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
٦	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧
٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧
٨	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦
٩	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
١٠	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦
١١	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥
١٢	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥
١٣	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥
١٤	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤
١٥	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
١٦	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
١٧	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣
١٨	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣
١٩	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣
٢٠	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢
٢١	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٣	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٢٤	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٥	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٦	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٢٧	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٢٨	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٢٩	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١
٣٠	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢

عالمی دیباجان

[illegible]

دلیل زک بر روی ستارگان درخشانها

[illegible]

دو اقلاد	سنگ نر	اسل تنی
سنگ عسلاد	میران زهر	عقرب سرخ
وین شری	حبی فیض	دو رحل



در این کتاب
 از کتب خطی
 در کتابخانه
 وزارت معارف
 و اوقاف
 و امور اسلامی
 در تهران
 در سال ۱۳۰۴
 قمری
 ثبت گردید

این کتاب از کتب خطی است که در کتابخانه
 وزارت معارف و اوقاف و امور اسلامی
 در تهران در سال ۱۳۰۴ قمری ثبت گردید
 و در این کتاب از کتب خطی است که در کتابخانه
 وزارت معارف و اوقاف و امور اسلامی
 در تهران در سال ۱۳۰۴ قمری ثبت گردید